

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت:	۲۷۸۴۰
رده‌بندی دیویی:	۱۳۳۰ ت ۶۴۷ الف ۹۵۵/۰۰۷
سرشناسه:	اقبال آشتیانی، عباس، ۱۲۷۵-۱۳۳۴.
عنوان قراردادی:	
عنوان:	تاریخ برای سال پنجم و ششم دبستان [درسی]
کاتب:	جواد شریفی — تاریخ کتابت:
محل نشر:	تهران — ناشر: شرکت سهامی طبع کتاب — تاریخ نشر: ۱۳۳۰ش = ۱۳۷۰ق
صفحه شمار:	۱۷۹ ص — مصور□ درسی□ گراور یا افست□
زبان:	فارسی — ابعاد: ۲۰ × ۱۳٫۲ — نوع خط: نستعلیق
روش تهیه:	وقفی□ اهدایی□ خریداری□ ارسالی□
توضیحات:	نامعلوم — تاریخ ثبت: بهمن ۱۳۸۰
یادداشتها:	ا. گرادوری
موضوع(ها):	۱. تاریخ - کتابهای درسی - راهنمای آموزشی (ابتدایی) ۲. ایران - تاریخ - کتابهای درسی - راهنمای آموزشی (ابتدایی)
شناسه(های) افزوده:	الف. شریفی، محمد جواد بن ملک الخطاطین، کاتب. ب. عنوان.
فهرستنگار:	اسوزاد. — تاریخ فهرستنگاری: مهر ۸۹



توانا بود هر که دانا بود

وزارت فرهنگ

تاریخ

برای سال پنجم و ششم دبستانها

تألیف

آقای عباس اقبال

استاد دانشگاه

۱۳۳۰

بسرمایه شرکت سهامی طبع کتاب

و شرکت نسبی حاج حسین اقبال و شرکاء

هو

بسمه تعالی

ایران وطن عزیز ما یک جزء از قطعه آسیاست که در سمت مغرب آن واقع شده .

همچنانکه برای هر کس در مدت زندگانی اتفاقات بسیار از خوشی و ناخوشی و سختی و سستی روی میدهد مملکت عزیز ما هم تاکنون حوادث گوناگون بخود دیده و پستی و بلندیهای زیاد طی کرده است .

شرح تمام حوادث و اتفاقاتی را که برای ایران عزیز ما تا بحال پیش آمده و تفصیل آنرا میخوانیم تاریخ آن میگوئیم .

خواندن و دانستن تاریخ کشور باستانی ایران برای ما هم فایده دارد و هم لذت زیرا که از یک طرف بسرگذشت اجداد با افتخار خود پی میبریم و میفهمیم که پیش از ما چه بزرگانی از پادشاهان و سرداران و دانشمندان و شاعران و نویسندگان و هنرمندان در این

سرزمین کهن زندگانی میکرده و چه آثار بزرگ جاوید از خود بجا گذاشته‌اند و از طرفی دیگر بواسطهٔ خواندن شرح حال شیرین ایشان تشویق میشویم که همان راهی را که اجداد ما در خدمت باین مملکت و تحصیل نام نیک رفته‌اند بپیمائیم تا نسبت بایشان فرزندانی خلف باشیم و در خدمت بوطن و سربلند ساختن آن از هیچ کوششی مضایقه نکنیم .

اجداد ما از نژادی هستند که آنرا خود ایشان **آریائی** میخواندند و مملکت خود را **ایران** می نامیدند و یقیناً از دو هزار سال پیش از بدنیا آمدن حضرت عیسی یعنی دست کم از چهار هزار سال پیش در این سرزمین میزیسته‌اند و از ایشان دو طایفه از همه مشهورتر بوده‌اند یکی بنام **قوم ماد** که در ایران غربی و شمال غربی یعنی در همدان و کردستان و آذربایجان سکونت داشته‌اند دیگری **قوم پارسه** یا **فارسی** ساکن ایالت فارس .

فصل اوّل

دولتهای ماد و هخامنشی

تا آنجا که ما اطّلاع داریم اوّلین سلسلهٔ سلطنتی را در ایران طایفهٔ ماد در ایران غربی تشکیل داده اند و پای تخت ایشان در شهری که در آنوقت هگمتانه میگفتند و همدان کنونی بجای آنست قرار داشته .

قوم ماد در ابتدا بچوپانی و زراعت و گله داری سر میکردند و اسب و گاو و گوسفند و بز و سگ داشتند و پس از آنکه در مغرب ایران ساکن و با قوم آشوری همسایه شدند بعضی از آداب تمدّن از جمله هنر نوشتن و خط میخی را که حروف آن بشکل میخ بوده از ایشان فرا گرفتند .

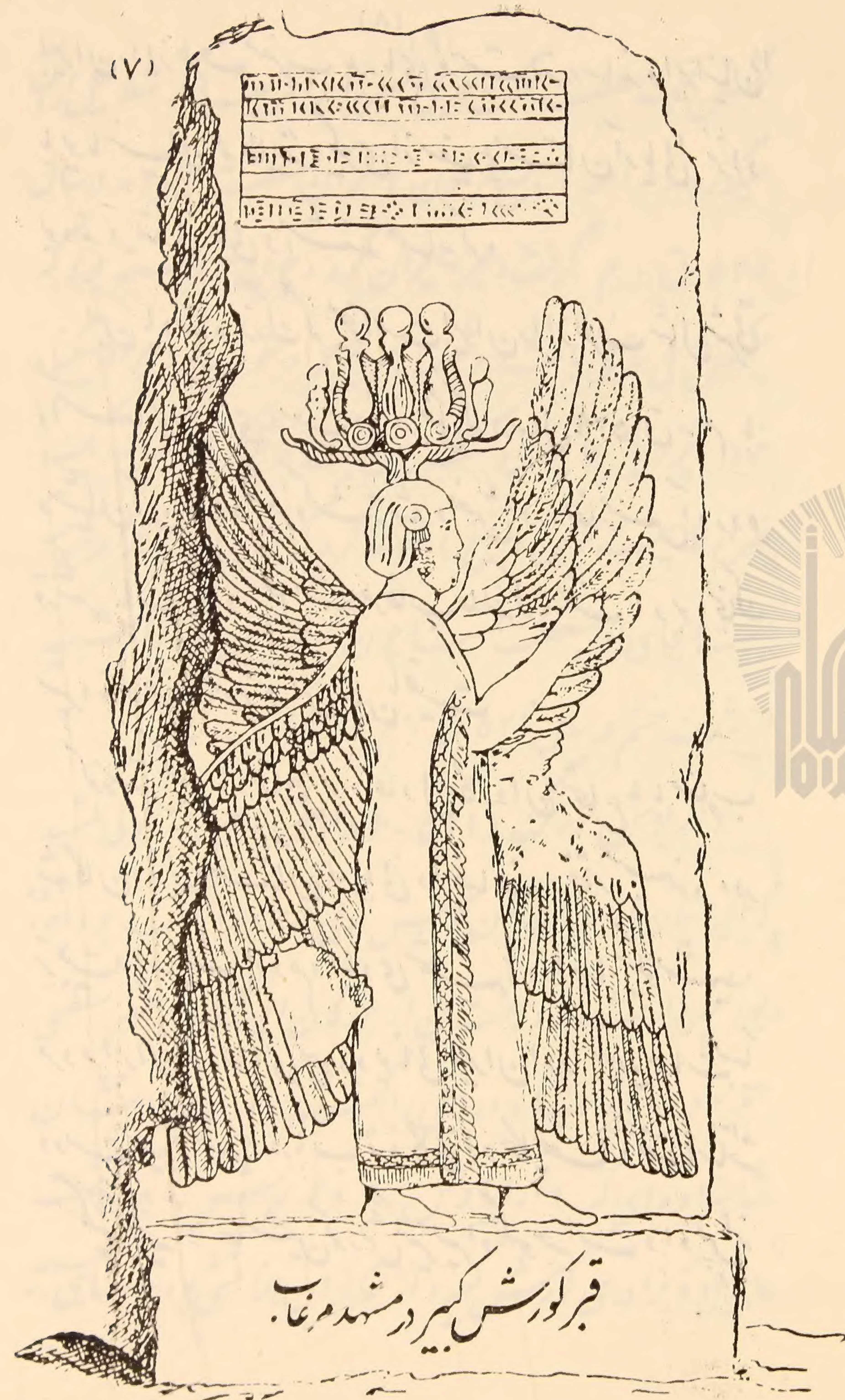
دولت ماد بهمّت پادشاهی بنام دَیوکو در حدود ۷۱۵ قبل از میلاد مسیح تشکیل شده و پادشاه بسیار معروف آن

اُوَوخشتَرَه است که در ۶۰۶ قبل از میلاد دولت آشوری را از میان برداشته و با تسخیر ارمنستان و قسمتی از آسیای صغیر حدود دولت ماد را از طرف مغرب و شمال غربی بحوالی دریای سیاه رسانده .

آخرین پادشاه ماد که پسر اُوَوخشتَرَه بود چندان کفایت و لیاقت نداشت و با اینکه سلطنتی طولانی کرد نتوانست ممالک پدری را حفظ کند چنانکه عاقبت هم در سال ۵۵۰ قبل از میلاد بدست کورش از طایفهٔ پارسه مغلوب گردید و سلطنت از دست او و از خاندانش بدر رفت .

در همان ایّامی که قوم ماد در مغرب و شمال غربی ایران سلطنت میکردند در ایالت فارس طایفهٔ پارسه هم دولتی برای خود ترتیب داده بودند که آنرا بنام هَخامَنِش جدّ ایشان دولت هخامنشی میگفتند . این دولت در حدود ۷۰۰ قبل از میلاد درست شده بود .

کورش کبیر- پنجمین پادشاه از خاندان هخامنشی یعنی
کورش که یکی از بزرگترین پادشاهان ایران است و در نتیجهٔ فتوحات
مهم و مهارت در مملکتداری لقب کبیر باو داده اند در سال ۵۵۰
قبل از میلاد چنانکه اشاره کردیم دولت ماد را از میان برداشت
سپس بسرزمین کلده در محل مملکت عراق حالیه لشگر کشید و دولتی را
که قوم کلدانی از چند هزار سال قبل در آنجا داشتند مغلوب نمود
و پای تخت آن یعنی شهر بابل را گرفت و مقداری از بنی اسرائیل
یعنی یهود را که در آنجا نزدیک هفتاد سال بود در اسیری بدست
پادشاهان کلدانی سر میکردند آزاد نمود و بایشان محبت کرد
و بسرزمین اصلی خود که فلسطین باشد برگرداند و از همین راه هم
نام نیکی از خود بیادگار گذاشت و بهمین سبب است که در توراة
کتاب دینی یهود از کورش کبیر بخوبی و نیک نامی یاد شده است.
کورش کبیر در سال ۵۴۶ قبل از میلاد یک دولت معتبر دیگر را
که در آسیای صغیر حالیه قرار داشت شکست داد و سرحدات



قبر کورش کبیر در مشهد مرغاب.

ایران را از طرف مغرب بدریای مدیترانه رساند و ایرانیان را با یونانیان که طایفهٔ دیگری از سفید پوستان آریائی نژاد بودند و تمدّنی عالی داشتند همسایه کرد .

این پادشاه بزرگ که میخواست ایران را از طرف شمال شرقی و آسیای مرکزی وسعت دهد در جنگی که در سال ۵۲۹ ق . م با وحشیان آن حدود میکرد کشته شد و نعش او را بفارس آورده در شهر پاسارگاد محل مشهد مرغاب حالیه که پایتخت او بود بخاک سپردند و قبر او هنوز در این مکان باقیست .

کورش کبیر پادشاهی بود عادل و کاردان و شجاع ، با مغلوب شدگان و زیر دستان بمهربانی و انصاف رفتار مینمود و در تربیت و آسایش مردم و آبادی شهرها و راهها میکوشید .
مردم ایران و رعایای یهود و یونانی ایران او را بهمین جهات بسیار دوست میداشتند و درباب زندگانی او حکایتها و قصه‌ها ساخته‌اند

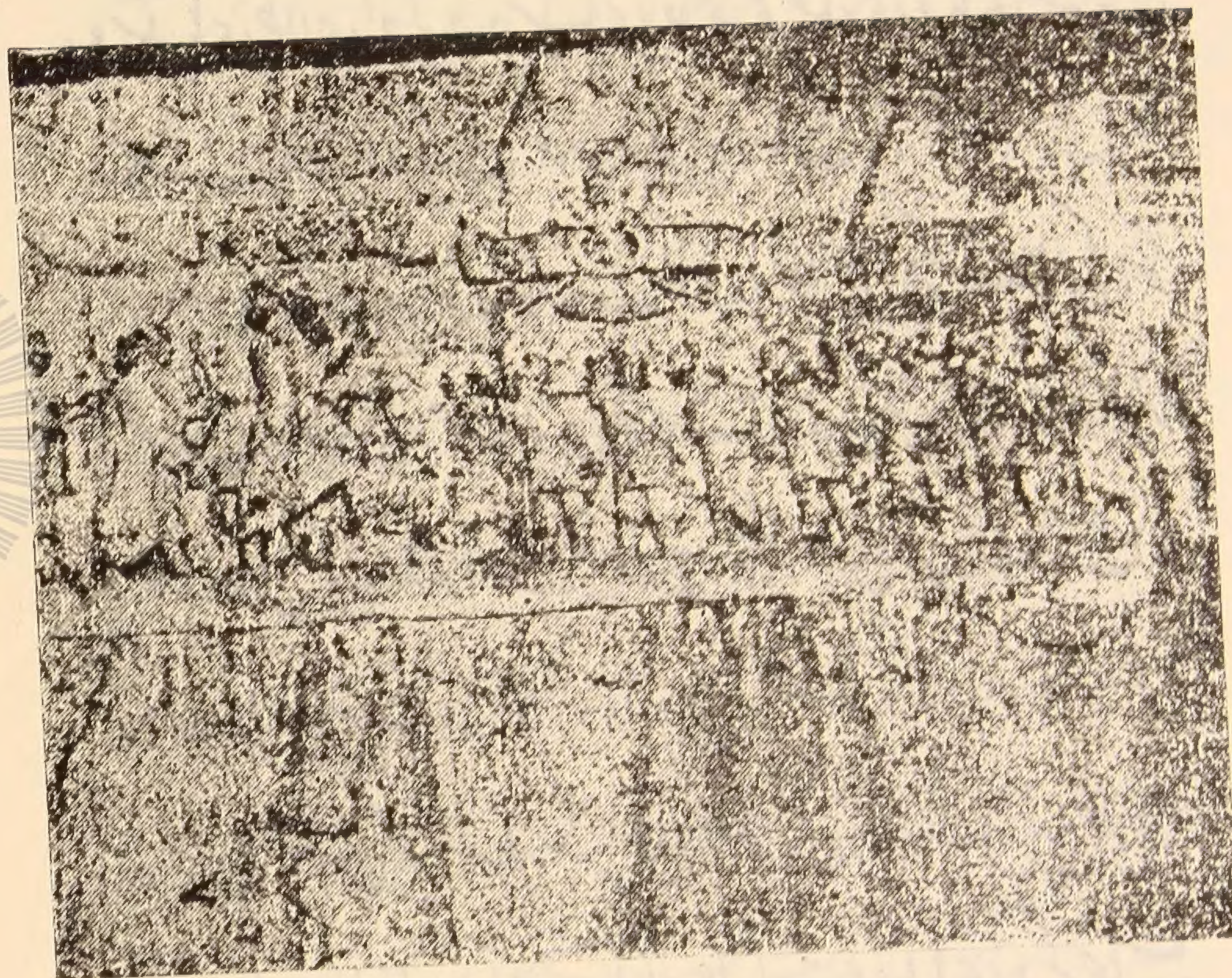
کَمبُوجیَه - جانشین کورش کبیر پسر او کمبوجیه است و او پس از

نشستن بتخت سلطنت مملکت قدیمی مصر را در افریقا که شط نیل از آن میگذرد و فراعنه (جمع فرعون) بر آن سلطنت میکردند در سال ۵۲۵ ق . م گرفت و جزء ایران کرد و چون خواسته بود که مملکتش بی مدّعی باشد و شخصاً هم بیرحم و خونریز بود برادر بیگناه خود بَرْدیا را پنهانی کشت بهمین جهت موقعیکه در مصر بود یک نفر از طایفهٔ مجوس (مُغ) ادّعا کرد که همان بردیا برادر کمبوجیه است و بجای او بسلطنت نشست و چون کمبوجیه این قصه را شنید از شدت خشم در سال ۵۲۱ ق . م خود را کشت .

داریوش بزرگ (۵۲۱-۴۸۶ ق . م) - طولی نکشید که ایرانیان از نیرنگ آن مجوس مدّعی که خود را بتقلب بردیا خوانده بود خبردار شدند و هفت تن از بزرگان ایشان بر قصر سلطنتی حمله بردند و پادشاه دروغی را کشتند و از میان ایشان شاهزاده‌ای که دارایاوُش یا داریوش نام داشت و نوادهٔ برادری کورش کبیر و از خاندان هخامنشی بود بپادشاهی رسید

داریوش بزرگ بهمه جهت بزرگترین پادشاهان سلسلهٔ هخامنشی
است چه او علاوه بر فتوحاتی که کرده و موفقیتهائی که در سرکوبی
یاغیان و رفع شورش بعضی از شهرها و نظم مملکت نصیب او شده
پادشاهی بوده است عاقل و عادل و رعیت نواز و مُدبر و آباد
کننده، در آوازهٔ مملکت داریوش ابتدا متصرفات پهناور
خود را ببیست و پنج ایالت تقسیم کرد و هر یک را بدو نفر یکی حاکم
کشوری دیگری فرمانده لشکری سپرد و برای آنکه از این فرمانروایان
و فرماندهان نسبت بمردم ظلم و جوری نشود همیشه از جانب خود مفتشینی
که ایشان را چشم و گوش پادشاه میگفتند بتفتیش بولایات
میفرستاد و ایشان اگر از حاکم یا فرماندهی بیعدالتی و تعدی
میدیدند خبر آنرا بداریوش میرساندند و شخص متعدی معزول و سیاست
میشد . علاوه بر مملکتداری داریوش کبیر در مملکت گیری نیز از
شاهنشاهان بزرگ است چه او ایران را از طرف مشرق و مغرب
وسعت بخشیده از یک طرف دو ولایت سند و پنجاب را مسخر کرده

و از طرفی دیگر بجنوب روسیه و شمال یونان قشون کشیده و
قسمتی از رومانی و مقدونیه را ضمیمهٔ ایران ساخته است .
داریوش کبیر اول پادشاهی است که در ایران سکه زده
و سکه‌های طلای او که در دنیای قدیم بکم عیاری و پاکی شهرت
داشته بنام زَریک موسوم بوده است .
داریوش کبیر شرح فتوحات خود را بخط میخی در کتیبه‌ای که هنوز
باقیست در بیستون بر صفحهٔ کوهی نوشته و این کتیبه که از دو هزار و
پانصد سال قبل مانده است عظمت و بزرگواری این شاهنشاه
بزرگ را میرساند .
داریوش کبیر شهر پارسه یعنی اصطخر را در فارس بپایتختی خود
انتخاب نمود و از او در آن شهر آثار عمارات و بناهای دیگر بجا است.
مدت سلطنتش ۳۶ سال بود و قبرش در نزدیکی اصطخر باقیست.
جنگهای ایران و یونان - در آخر سلطنت داریوش رعایای
یونانی ایران در آسیای صغیر سر بشورش برداشتند و چون یونانیهائی



کتیبهٔ بیستون

اصلی هم در اروپا بایشان کمک میکردند داریوش برای سرکوبی ایشان بیونان لشکر کشید ولی سپاهیانش در خشکی و دریا مغلوب شدند و داریوش درصدد انتقام بود که در سال ۴۸۶ قبل از میلاد وفات یافت و پسرش خشایارشا باین کار قیام نمود لیکن او هم با اینکه در اول فاتح بود و توانست که آتن پایتخت یونان را بگیرد و بانتقام شهر سارد پای تخت آسیای صغیر که یونانیها آنرا آتش زده بودند آتش بزند عاقبت حریف یونانیها نشد و با خوردن چند شکست بایران برگشت و حال شورش همچنان باقی بود تا اینکه **اردشیر دراز دست** پسر و جانشین خشایارشا بسرکوبی و مطیع ساختن شورشیان توفیق یافت و حالت جنگ بین ایران و یونان بصلح مبدل گردید .

پادشاهان دیگر هخامنشی - در سال ۴۲۴ قبل از سلطنت ایران بنصیب **داریوش دوم** پسر اردشیر دراز دست شد و او پسر باکفایت و تربیت شده خود را که کورش صغیر باشد بحکومت

آسیای صغیر و شهرهای یونانی آنجا فرستاد .

چون در این موقع مابین دو قسمت از خاک یونان یعنی آتن و اسپارت جنگ بروز کرده بود و دولت ایران هم دو طرف را برضد یکدیگر تحریک میکرد کورش صغیر با اسپارت کمک کرد و در نتیجه آتن مغلوب شد و اسپارتیها با کورش صغیر متحد گردیدند .

در سال ۴۰۴ پیش از میلاد که داریوش دوم مرد و پسر بزرگترش بنام اردشیر دوم پادشاه شد پسر کوچکتر او یعنی کورش صغیر زیر بار اطاعت برادر برفت و بقصد گرفتن سلطنت با صد هزار ایرانی و سیزده هزار اسپارتی بجنگ برادر آمد امّا در ضمن کشمکش کشته شد و سپاهیانش پراکنده شدند و اسپارتیها هم با دادن سه هزار تلفات در راه بیونان برگشتند و اردشیر دوم و دستگاه حکومتی او بقدری ضعیف بودند که نتوانستند از عقب نشینی این ده هزار نفر اسپارتی جلوگیری کنند .

جانشین اردشیر دوم اردشیر سوم است که پادشاهی

باکفایت ولی سخت کش و بیرحم بود و با اینکه شورش مردم مصر و آسیای صغیر را خواباند ولی بعلّت کشتن یک عده از کسان خود و ترس و وحشتی که مردم از او پیدا کردند ضعف در کار دولت او روی کرد عاقبت هم وزیرش او را زهر داد و یکی دیگر از شاهزادگان هخامنشی را که داریوش سوم لقب یافت بپادشاهی برداشت .

حملهٔ اسکندر بایران - در زمان پادشاهی داریوش سوم سلطنت یک قسمت از شمال یونان یعنی مقدونیه که سابقاً جزء متصرفات ایران بود بشخصی کافی و کاردان بنام فیلیپ رسید و او که برای خود قشونی منظم و جنگ آور ترتیب داده بود خاک یونان را تسخیر کرد و خیال داشت که بآسیای صغیر و ایران نیز حمله کند امّا اجل مهلتش نداد و پسرش اسکندر بجای او نشست و بقصد انجام دادن نقشهٔ پدر با لشکریانی فراوان شروع بدست اندازی بخاک ایران کرد .

داریوش سوم که پادشاهی باکفایت نبود و سردارانی لایق و سپاهی مرتب و منظم نداشت از عهدهٔ اسکندر برنیامد و در سه جنگ ازاو شکست خورد و در دفعهٔ سوم که در سال ۳۳۰ قبل از میلاد در شهر اِرْبِل در کردستان با اسکندر روبرو شد چنان مغلوب گردید که بخراسان گریخت و در آنجا بدست یکی از زیردستان خود بقتل رسید و باین ترتیب دولت بزرگ هخامنشی که در عهد کورش بزرگ و داریوش کبیر بآن درجه از عظمت و بلندنامی رسیده بود پس از دویست و بیست سال منقرض گردید .

اسکندر پس از تسخیر کلیهٔ ممالک هخامنشی تا داخل قسمت شرقی هندوستان نیز پیش رفت و دولت بزرگی تشکیل داد که بعد از دولت هخامنشی بآن بزرگی دولتی نبود امّا خود او بزودی مرد و چون جانشین لایقی نداشت ممالکش بین سه تن از سرداران او که هر کدام سلسله ای تشکیل دادند تقسیم گردید

در میان این سه سردار دو نفر مشهورتر بودند یکی بَطْلَمیوس که در مصر

دولتی معتبر تشکیل داد و فرزندان او که ایشان را بطالسه میگویند مدّتها در مصر سلطنت میکردند و پایتختشان اسکندریّه که آنرا اسکندر ساخته بود مرکز یکی از تمدّنهای درخشان عالم گردید و از جهت آبادی و عظمت مهمترین شهرهای آن روزگار شد و علما و حکما و هنرمندان بسیار در آنجا جمع بودند و کتابخانه و موزهٔ بزرگی داشت

سردار دیگر اسکندر که در ایران و قسمتی از آسیای غربی سلطنت یافت سِلُوکوس است و سلسلهٔ او یعنی پادشاهان سلوکی در شهر سِلُوقیه (سلوکیا) در نزدیکی بابل قدیم اقامت داشتند پادشاهان سلوکی بزودی از دو طرف گرفتار دو حریف قوی پنجه شدند ، از طرف مغرب سرداران و امپراطوران رومی شام را از تصرف ایشان بیرون آوردند و از طرف مشرق اشکانیان پارت که عنقریب باحوالشان خواهیم پرداخت آنان را از ایران راندند و چون با این وضع مشکل قدرت مقاومت نداشتند در مقابل فشار رومیان و اشکانیان از میان رفتند و دولت

اشکانی ایران و رُوم در حدود سال ۶۴ قبل از میلاد با یکدیگر همسایه و همخاک شدند .

سلوکیها که از طرف پدر یونانی بودند در مدت زمانی که بر ایران حکومت میکردند تمدن و خط و آداب یونانی را در ایران منتشر کردند و بعلت بی اعتنائی که نسبت بمذهب و زبان و آداب ایرانی نشان میدادند بملیت و استقلال ایران صدمات کلی وارد آمد .

اخلاق و آداب ایرانیان قدیم - ایرانیان قدیم یعنی آنهاکه در عهد هخامنشیان زندگانی میکردند مردی بودند جنگی و شجاع و علاقه مند بپادشاه خود و آن بیرحمی و خونخواری که در بعضی از اقوام گذشته دیده میشد در ایشان وجود نداشت ، با رعایا و مغلوبین بعدالت و انصاف رفتار میکردند و با دین و عادات کسی کاری نداشتند .

اجداد قدیم ما بزرگترین عیب را دروغگوئی میدانستند تا آنجاکه از کاسبی و تجارت هم دوری میجستند تا در معامله مجبور بدروغگوئی نشوند ،

تیراندازی و سواری را بسیار تشویق میکردند و زراعت و آبادی کردن را از کارهای بسیار پسندیده میشمردند .

در ایام خیلی قدیم ایرانیان هم مثل بسیاری از اقوام دیگر ماه و آفتاب و آب و باد و آتش و خاک را می پرستیدند مخصوصاً باین چهار عنصر احترام بسیار میگذاشتند و سعی داشتند که آنها را بپلیدی آلوده نکنند .

امّا در ایامی که دولت هخامنشی تشکیل یافت ایرانیها خداپرست شده بودند و دینی داشتند که زَرْدُشْت آنرا برای ایشان آورده و احکام آنرا در کتابی بنام اَوِسْتا بیان کرده بود .

خداوند قادر نیکوکار در دین زردشتی اَهُورَمَزدا نام دارد هرچه خوبی از قبیل روشنائی و آبادی و زراعت و راستی و پاکی در دنیا هست آنها را اهورمزدا بوجود آورده و زردشتی دیندار آنکسی است که اهورمزدا را در کارهای خویش یاری کند و از فرمان او سر نپیچد ، آنکه برخلاف دروغ بگوید و راه کج برود و مرتکب اعمالی شود

که اهورمزدا آنها را بد دانسته از اَهریمن که دشمن اهورمزدا و فاعل شر و اعمال زشت است پیروی کرده و ببدبختی و هلاک خود کمک نموده است زیرا که اهورمزدا در جنگی که با اهریمن میکند عاقبت بر او غالب خواهد شد و تاریکی و دروغ و ناخوشی و سایر زشتیها از دنیا بر خواهد افتاد و در نتیجه پیروان اهورمزدا سعادتمند خواهند شد و ببهشت خواهند رفت .

زردشتیها آتش را احترام بسیار میکردند و نمیگذاشتند که خاموش شود و برای حفظ دائمی آن آتشکده ها میساختند و علمای ایشان در مقابل آن دعاها و سرودها میخواندند و عطر و بخور میسوزاندند.

فصل دوّم

اشکانیان و ساسانیان

دولتی را که قوم صحراگرد و چادرنشین پارت پس از تجزیهٔ دولت اسکندر، در مشرق ایران تشکیل دادند دولت اشکانی میگویند زیرا که مؤسس آن اَشک نام داشت و پادشاهان بعد از او هم همه باحترام سرسلسله نام اشک را اختیار کردند .

اشک اول یا اَرشاک در سال ۲۵۰ قبل از میلاد ابتدا در اراضی بین گرگان و دره گز حالیه بر پادشاهان سلوکی قیام نمود و این قسمت از ایران را از زیر تسلط ایشان بیرون آورد و پایهٔ دولت اشکانی را ریخت .

فرزندان اشک بتدریج سلوکیها را از تمام ایران راندند و دامنهٔ تسلط خود را تا کنار دجله و فرات پیش آوردند و پایتخت

سلوکیه یعنی شهر سلوقیه را هم گرفتند و مرکز دولت خود را که ابتدا در شهر صد دروازه نزدیک دامغان حالیه قرار داشت بسلوقیه آوردند و سلوقیه تا مدتها پای تخت اشکانیان بود .

از اشکانیان کسانی که بیش از همه در زد و خورد با سلوکیان پیشرفت حاصل کرده و بیرون راندن ایشان از خاک ایران کمک نموده اند یکی اشک ششم مِهرداد اول است که در ۱۷۰ ق . م بپادشاهی رسیده و علاوه بر تسخیر تمام ایران و ارمنستان و عراق عرب قسمتی از مشرق هندوستان را هم گرفته و در آبادی مملکت و رفاه مردم و نوشتن قوانین نیز کوشیده و خود را شاهنشاه خوانده است .

دیگر پسر مهرداد اول فَرهاد دوم است که اگرچه در ابتدا از سلوکیها شکست خورد ولی عاقبت ایشان را چنان شکستی داد که دیگر آرزوی حملهٔ بایران از سر آن طایفه بیرون رفت و طولی نکشید که رومیان هم در آسیای صغیر و شام بقیهٔ ممالک سلوکی را بتصرف خود در آوردند و چنانکه پیش گفتیم از طرف مغرب با ایران همسایه

شدند .

غیر از سلوکیان پادشاهان اشکانی دشمنان قوی دیگری داشتند که غالب اوقات از طرف شمال شرقی بایران حمله میکردند . این دشمنان اقوام وحشی زرد پوست بودند که غالباً از طرف سیبری و توران بسمت ایران سرازیر میشدند و پس از گذشتن از رود خانهٔ سیحون بماوراء النهر و خراسان میریختند و شهرهای آباد این دو قسمت را غارت میکردند .

در اواخر سلطنت فرهاد دوم یک دسته از این قوم بایران هجوم آوردند و فرهاد که میخواست بشام لشکر بکشد ناچار بجلوی ایشان آمد ولی در جنگ کشته شد و زرد پوستان تورانی مدتی در شمال شرقی ایران بتاخت و تاز مشغول بودند .

جانشین فرهاد دوم مِهرداد دوم است که در سال ۱۲۴ ق . م پادشاه شده و بر تورانیان غالب آمده و مملکت خود را تا کنار شط فرات و ارمنستان بسط داده است .

جنگهای ایران و روم - در زمان پادشاهی اشک سیزدهم که نامش اُرُد بود یکی از سرداران رومی باسم کراسوس با لشگر زیادی بقصد تسخیر ایران بآسیا آمد واز دو طرف یعنی از جانب ارمنستان و بین النهرین داخل خاک اشکانیان شد .

اُرُد قسمت عمدهٔ لشگر خود را بسپهسالار لشگرش یعنی سورِنا سپرد واورا بکنار فرات بجلوی رومیان فرستاد وخود با عدهٔ دیگری عازم ارمنستان شد تا آنجا راکه بکمک رومیان سر بطغیان برداشته بود مطیع سازد وهمین کار را هم کرد .

جنگ مهم بین ایران و روم درسال ۵۳ ق . م درقسمت بالای فرات اتفاق افتاد وسواران وتیراندازان اشکانی قشون روم را شکستی عظیم دادند تا آنجاکه بیست هزار نفر از ایشان راکشتند وده هزار نفر را باسیری گرفتند وکراسوس درجنگ کشته شد وسر او را بارمنستان پیش ارُد فرستادند باین ترتیب در اولین جنگی که رسماً بین ایران و روم درگرفت فتح بزرگی نصیب ایران گردید ورومیان دانستند که بعد از این در حدود شرقی ممالک خود با حریف زورمندی سروکار دارند چنانکه از این تاریخ تا قریب بهفتصد سال یعنی تا وقتیکه اسلام ظاهر و دولت ایران منقرض وشام از دست رومیان خارج شد حال جنگ و نزاع بین ایران و روم برقرار بود وبا اینکه چندبار هم رومیان بقسمت اصلی و پایتخت ایران رسیدند امّا هیچوقت بانقراض دولت وتسخیر آن موفق نیامدند .

اُرُد یکی از باکفایت ترین و لایق ترین سلاطین اشکانی است واوست که شهر طیسفون را درکنار دجله درمقابل سلوقیه بپایتختی اختیار نموده واین شهرکه درعهد ساسانیان مدائن شده از این تاریخ تا انقراض دولت ساسانی همیشه پای تخت ایران بوده است .

درسال ۳۷ ق . م ارد که از سلطنت خسته شده بود جانشینی خود را بپسرش فرهاد چهارم واگذاشت وخود باستراحت پرداخت .

در زمان فرهاد چهارم انتوان از سرداران رومی بقصد کشیدن انتقام شکست کراسوس قشون بطرف کردستان وآذربایجان آورد

ولی در محلّ تخت سلیمان حالیه از فرهاد چهارم شکستی فاحش خورد و گریخت و در نتیجه دولت ایران و روم صلح کردند و تا قریب بصد سال بین دو دولت حالت صلح برقرار بود حضرت عیسی در سال سی و هفتم از سلطنت فرهاد چهارم تولّد یافته بهمین علت از این تاریخ ببعد سنواتی که ذکر میشود چون ابتدای آنها سال تولّد حضرت عیسی است میلادی است برخلاف سالهای پیش که قبل از میلاد یعنی پیش از این تاریخ بوده است .

در زمان فرهاد چهارم تغییر بزرگی در اوضاع داخلی ممالک روم پیش آمد باین معنی که تا این تاریخ طرز حکومت روم جمهوری بود . یکی از سرداران معاصر فرهاد چهارم که رقیب آنتوان بود و اُکتاو نام و اُگوست یعنی عظیم الشأن لقب داشت جمهوری روم را بهم زد وخود را امپراطور خواند و دولت روم از این زمان امپراطوری شد .

اکتاو اگوست با فرهاد چهارم همیشه روابط دوستی داشت حتی وقتی کنیزکی نیز بعنوان تحفه روانهٔ دربار ایران کرد و فرهاد هم چهار

پسر خود را برای گردش بروم فرستاد .

دولت اشکانی که ۴۷۴ سال طول کشیده بیش از هر یک از سلسلهای سلاطین ایران در این مملکت سلطنت کرده و تا سال ۲۲۴ میلادی باقی بوده است .

سلسلهٔ اشکانی از بعد از فرهاد چهارم بعلت اختلافات خانوادگی و جنگهای داخلی رو بضعف رفت و در اواسط قرن اوّل میلادی بار دیگر بین ایران و روم بر سر تصرف ارمنستان جنگ درگرفت و این دورهٔ کشمکش که هر چند سالی تجدید میشد تا آخر عمر سلسلهٔ اشکانی دوام داشت و گاهی ایران و زمانی رومیان فاتح میشدند ولی بر روی هم غلبه با ایرانیان بود چنانکه آخرین پادشاه اشکانی یعنی اَرْدَوان پنجم پیش از آنکه مغلوب اردشیر بابکان شود و دولت اشکانی برافتد رومیان را شکستی سخت داد و از ایشان غرامت گرانی گرفت .

مذهب و اخلاق و آداب اشکانیان - اشکانیان دین

مذهب صحیحی نداشتند ، پرستش آفتاب و ستارگان و بعضی از حیوانات در میانشان رواج داشت امّا مردم ایران اکثر بهمان آیین زردشتی سر میکردند مخصوصاً در فارس که حکومت آن در دست یک عده امرای نیم مستقل ایرانی بود این دین رواج کلّی داشت و آن امرا علاوه بر عنوان حکومت ریاست مذهبی نیز داشتند و در زنده نگاه داشتن مذهب زردشت و عمل بآداب آن بسیار میکوشیدند و نمیگذاشتند که آتشکده ها خاموش شود . اشکانیان هم چون متعصب نبودند و با دین و مذهب کسی کاری نداشتند مزاحم ایشان نمیشدند .

قوم پارت که اشکانیان از میان ایشان برخاسته بودند بهمان نظر که چادرنشین و صحراگرد بودند از علم و ادب و تمدن بهره ای نداشتند تنها هنر آنها سواری و تیراندازی بود و در این دو هنر سرآمد اقوام آن زمان محسوب میشدند و بهمین علت بود که پیاده نظام رومی که در جنگ با غالب اقوام قدیم فاتح شده بودند حریف

سواران و تیراندازان اشکانی نمیشدند و جنگیان پارت در جنگ گریز ایشان را از پا در می آوردند .

اشکانیان چون از خود خط نداشتند روی سکه های خود یونانی مینوشتند و تا اندازه ای آداب یونانی را نیز در ایران رایج کرده و خود را دوستدار یونان میخواندند . همین امر و بی اعتنائی که از ایشان نسبت بمذهب زردشتی و آداب ایرانی مشاهده میشد بر آن باعث آمد که ایرانیان پادشاهان اشکانی را دوست ندارند و ایشان را نسبت بخود بیگانه بشمارند . قیام اردشیر بابکان و غلبهٔ او را بر اشکانیان مردم ایران بمنزلهٔ زنده شدن ایران قدیم و نجات از زیر دست خارجیان میشمارند .

سلسلهٔ ساسانی

اردشیر بابکان (۲۲۴ - ۲۴۱ میلادی) - اردشیر که پسر بابک و نوادهٔ ساسان است در ابتدا یکی از پادشاهان جزء بود که در دارابگرد فارس حکومت میکرد و اسماً تحت امر اردوان پنجم پادشاه اشکانی میزیست.

بعد از چندی اردشیر بر کرمان مسلط شد و چون قدرتی بهم رساند درصدد برآمد که تمام ایران را تحت حکم خود درآورد و دولت قدیم هخامنشی را از نو زنده کند. اردوان پنجم بجلوی او لشکر فرستاد ولی در سه جنگ مغلوب شد و در جنگ سوم که بتاریخ ۲۲۴ میلادی در صحرای هُرمُزدجان خوزستان اتفاق افتاد کشته شد و اردشیر کمی بعد بر طیسفون پایتخت اشکانیان دست یافت و آنجا را پایتخت خود قرار داد و دولت اشکانی منقرض گردید و نوبت شاهی باردشیر و خاندان او رسید. این خاندان را بملاحظهٔ نام ساسان

جد اردشیر ساسانیان میگویند.

پس از آنکه اردشیر در پادشاهی استقلال یافت با امپراطور روم و پادشاه ارمنستان جنگ کرد و حدود ایران را بکنار فرات رساند و در داخله ترتیب ملوک الطوایفی را برانداخت باین معنی که پادشاهان و امرای جزء را که در عهد اشکانیان از خود استقلالی داشتند بکلی مطیع یک پادشاه یعنی شاهنشاه ایران کرد و آتشکده‌ها را که خاموش شده بود از نو رونق داد، کتاب اوستا را جمع نمود و امر داد که برای آن ترجمه و تفسیری که جهت مردم فهمیدنی باشد بنام زَنْد بنویسند، آداب خارجی را از میان برد و در احترام علمای دینی بسیار کوشید و برای رفاه حال مردم و آبادی مملکت دستورهائی داد و نوشت، نصایح و دستورهای حکیمانهٔ او مشهور است و همانها تا مدتی کارنامهٔ سلاطین بعد بوده است.

شاپور اول - اردشیر بابکان که یکی از بزرگترین و از بهترین پادشاهان ایران است پانزده سال سلطنت کرد و چون مُرد پسرش



مجسمهٔ شاپور اول

شاپور اول برجای او نشست .

شاپور اول نیز مثل پدر پادشاهی کافی و باتدبیر و عاقل و دلاور بود، ابتدا برای دنبال کردن فتوحات پدر بشام حمله برد و بزرگترین شهرهای آن یعنی اَنطاکیه را که برلب دریای مدیترانه است گرفت و برارمنستان نیز دست یافت وچون والِریانُوس (والِرین) امپراطور رُوم بجلوگیری او آمد شاپور او را مغلوب و اسیر کرد و والریانوس تا مرگ درحبس شاپور بود . منظره ای از اسیری امپراطور رُوم را در خدمت شاپور موقعیکه این پادشاه براسب سوار میشود بامر شاپور برروی سنگ نقش کرده اند و آن هنوز در نقش رستم فارس باقی است و از عظمت ایران قدیم حکایت میکند . این پادشاه قسمت عمدهٔ افغانستان وترکستان شرقی را نیز با ایران ضمیمه کرد .

شاپور اول یکی از شاهنشاهان آبادکننده ایران است، بنای شهر نیشابور را باو نسبت میدهند ، شهرشاپور در نزدیک کازرون که مجسمه ای از شاپور در آنجاست همچنین شهر جندیشاپور و سد شوشتر

از بناهای اوست و در ساختن این سدّ شاپور اسیران رومی را بکار واداشته است .

از وقایع مهم عهد شاپور ظهور **مانی** است که دینی مخلوط از عیسویّت و آیین زردشتی و ادیان دیگر آورده بوده و کتابی دینی داشته است بنام **اَرژَنگ** یا **اَرتَنگ** که آنرا با خطّی خوش و مرکّب برّاق روی کاغذی اعلی نوشته و آنرا بصورتهای قشنگ و زیبا آرایش داده بوده است .

شاپور ابتدا دین مانی را پذیرفت ولی کمی بعد بعلّت مخالفت مردم و علمای زردشتی از آیین او برگشت و او را بطرف ترکستان راند و مانی دین خود را در آن نواحی منتشر ساخت لیکن بعدها در زمان بهرام اوّل پسر شاپور بایران مراجعت نمود ، این بار بهرام او را گرفت و کشت و بپیروان او آزار رساند با این حال دین مانی از میان نرفت و تا چند قرن در ترکستان و مغولستان و ایران و اروپا جماعتی از تعلیمات او پیروی میکردند .

شاپور ذو الأکتاف - بزرگترین پادشاهان سلسلهٔ ساسانی شاپور دوّم است که او را بعلّت فتوحات درخشانی که کرده کبیر لقب داده اند .

از بعد از مردن شاپور اوّل تا جلوس شاپور دوّم قریب چهل سال طول کشیده و در آن مدّت هفت پادشاه بر ایران سلطنت کرده اند ، چون در میان ایشان پادشاه با کفایتی نبوده اوضاع صورت خوشی نداشته بهمین جهت امپراطوران و سرداران رومی توانسته اند دو بار بخاک ایران تجاوز کنند حتّی در یک نوبت بر طیسفون پایتخت ساسانیان نیز دست یافته اند .

در زمان **نَرسی** هفتمین پادشاه ساسانی لشکریان ایران برای سرکوبی **تیرداد** پادشاه ارمنستان که دعوی استقلال و از رومیان طرفداری میکرد بآن مملکت هجوم بردند و تیرداد مغلوب و بخاک روم فراری شد امّا امپراطور روم بیاری او آمد و اگرچه در ابتدا کاری از پیش نبرد لیکن بالاخره نرسی را شکست سختی داد و نرسی مجبور شد که از

ارمنستان بکلی صرف نظر کند و تمام ولایات ایران را که در مغرب شط دجله واقع است بدولت روم واگذارد و شط دجله بجای شط فرات سرحد بین دو دولت باشد .

کسی که انتقام شکستهای عهد نرسی را کشید بلکه ایران را بمقام عظمتی که تا آن ایام نظیر آن دیده نشده بود رساند شاپور دوم است که دهمین پادشاه سلسلهٔ ساسانی بشمار میرود .

شاپور دوم هفتاد سال یعنی اندکی بیش از عمر خود سلطنت کرده زیرا که قبل از تولد چون تاج و تخت ایران بی وارث بود و مادر شاپور باسم فرزندی که در شکم داشت سلطنت میکرد تاج پادشاهی را بربالای سر فرزند تولد نشده می آویختند و او را از همان زمان پادشاه میدانستند .

در دورهٔ خردسالی شاپور دشمنان خارجی ایران باز مردم این مملکت را راحت نمیگذاشتند و بدتر از همه یک مشت اعراب غارتگر سواحل جنوبی خلیج فارس بودند که پیوسته بحدود ایران می آمدند

و بقتل و غارت دست میزدند .

همینکه شاپور بسن رشد رسید عازم سرکوبی این اعراب شد و ایشان را بکلی از ایران راند و چون بدستور او دوش بعضی از اسیران عرب را سوراخ کردند و از آنها طناب گذراندند عرب بشاپور **ذوالاکتاف** لقب داده اند یعنی کسی که صاحب اختیار دوش مردم است .

مهمترین عملیات شاپور دوم که از همانها میزان کفایت و شجاعت و تدبیر او بر همهٔ جهانیان ثابت شده است جنگهای فاتحانهٔ او است با رومیان که در نتیجهٔ آنها نه تنها ولایات از دست رفتهٔ ایران را پس گرفته بلکه ارمنستان را نیز مطیع ایران کرده و رومیان را بقبول شرایط خود مجبور ساخته است .

اگرچه شاپور دوم با چندتن از امپراطوران روم جنگیده ولی در میان ایشان بزرگترین دشمن او یولیانوس (ژولین) امپراطور بود که در سال ۳۶۲ میلادی با قشون آراستهٔ عظیمی بایران

حمله برد و تا پشت دروازه های طیسفون جلو آمد و آنجا را محاصره کرد لیکن از عهدهٔ فتح پای تخت ساسانیان برنیامد و چون خواست که برگردد لشکریان شاپور راه را براو بریدند و یولیانوس در جنگ کشته شد و امپراطوری که بجای او نشست چاره ای ندید جز آنکه پنج ولایتی را که نرسی از دست داده بود با دو قلعهٔ محکم بشاپور تسلیم کند و از هر گونه ادّعائی نیز نسبت بارمنستان صرف نظر نماید.

باین ترتیب می بینیم که شاپور ذوالاکتاف بار دیگر عظمت از دست رفتهٔ ایران را تجدید کرده و بر ومیان فهمانده است که حریف ایشان در مشرق زمین اگر قوی تر از عهد شاپور اوّل و اردشیر بابکان نباشد ضعیف تر نیست .

بهرام گور - شاپور دوّم پس از هفتاد سال سلطنت با عزت و افتخار تمام در سال ۳۷۹ میلادی مرد . اتفاقاً تا بیست سال بعد از او باز ایران پادشاهی لایق و قابل نداشت تا اینکه پادشاهی در ۳۹۹ م . نصیب یزدگرد اوّل شد که چندان بکفایت نبود .

زردشتیان متعصب باین پادشاه بزه کار (بعربی اثیم) یعنی گناهکار لقب داده اند زیرا که او میخواست جلوی نفوذ و مداخلات بیجای روحانیون زردشتی را بگیرد و چون ایشان این کار را گناه میشمردند پادشاه مزبور را یزدگرد بزه کار خواندند .

یزدگرد اوّل پسر خود بهرام را در کودکی نزد بعضی از امرای عرب که دست نشاندهٔ ایران بودند فرستاد و بهرام در آنجا سواری و تیراندازی و جنگ آوری آموخت و چون پدرش مرد یکی دیگر از شاهزادگان مدّعی تاج و تخت شد بهرام بایران آمد و تاج شاهی را که بین دو شیر گذاشته بودند تا هر کس بتواند آنرا از آن میان در برد پادشاه باشد با نواختن دو مشت بر مغز شیران متصرّف شد و بنام بهرام پنجم بتخت سلطنت ساسانی جلوس نمود .

غیر از رومیان چنانکه سابقاً هم اشاره کردیم ایران یک دشمن قوی دیگر نیز داشت و آن اقوام وحشی زرد پوستی بودند که غالباً از طرف شمال شرقی با ورارالنهر و خراسان هجوم می آوردند و دست بقتل و

غارت میزدند .

در زمان بهرام پنجم یک دسته از ایشان که آنها را هیتالیان یا هَیاطِلِه خوانده اند به ماوراء النهر حمله کردند ، بهرام بهانهٔ شکار از پای تخت بسمت آذربایجان بیرون آمد ولی همینکه چند منزل رفت راه خود را بطرف خراسان برگرداند و با قوائی که تهیه دیده بود شبانه برسر هیاطله تاخت و ایشان را شکستی سخت داد و خان هیاطله امان خواست و با بهرام صلح کرد .

بهرام پنجم پادشاهی بود بسیار خوش گذران و اهل عیش و طرب ، داستان عشق بازیها و عیاشیهای او معروف است ، بشکار حیوانات مخصوصاً گورخر نیز بسیار شایق بود و شاید هم بهمین مناسبت بوده است که باو گور لقب داده و اورا بهرام گور گفته اند . برروی هم بهرام گور یکی از پادشاهان خوب سلسلهٔ ساسانی است و نام او بنیکی در خاطرها مانده است .

جنگ با هیاطله - با اینکه بهرام گور هیاطله را شکست داد

و بقبول صلح مجبور کرد این قبیلهٔ وحشی غارتگر دست از تجاوز برنداشتند و در عهد پادشاهی فیروز نوادهٔ بهرام گور بار دیگر بایران هجوم بردند فیروز بجنگ ایشان رفت ولی هیاطله بحیله او و لشکریانش را بدرهٔ کشیدند و آنها را در دام انداختند و فیروز بقبول صلح و دادن خراج مجبور شد و بایران برگشت .

چندی بعد فیروز بقصد کشیدن انتقام بجنگ هیاطله رفت ، این دفعه جنگ در محلی واقع شد که هیاطله قبلاً در آنجا خندقهائی کنده و روی آنها را پوشیده بودند . فیروز و قسمتی از سپاهش در آن گودالها افتادند و مردند و هیاطله با آسودگی تمام بقتل و غارت خود ادامه دادند .

انتقام این شکستها را قَباد پسر فیروز کشید باین معنی که او در مدت ده سال جنگ چنان آن طایفه را مغلوب و سرکوبی کرد که تا مدتها خطر ایشان برطرف گردید و دیگر جرأت آنکه بطرف ایران بیایند نکردند .

قباد با اینکه شصت سال بود بین ایران و رُوم حالت صلح وجود داشت بجنگ با آن دولت پرداخت و فتوحات مهمی نیز کرد امّا چون مجبور شد که بجلوگیری هیاطله بخراسان برگردد با دولت رُوم صلحی هفت ساله بست و اگرچه در اواخر سلطنت باز بممالک روم تاخت ولی این بار دیگر کار مهمی از او ساخته نشد .

در زمان قباد پیغمبری ظهور کرد بنام مَزدَک که میگفت همه چیز باید اشتراکی باشد و بینوا و توانگر در استفاده از همه چیز باهم فرقی نداشته باشند . قباد ابتدا مذهب مزدک را پذیرفت امّا چون ایرانیان او را از سلطنت معزول کردند ناچار شد که بپناه خان هیاطله برود و بکمک او بار دیگر بپادشاهی ایران برسد . این دفعه قباد دیگر از مذهب مزدک دست شست و با زردشتیان با الفت و مهربانی معامله نمود .

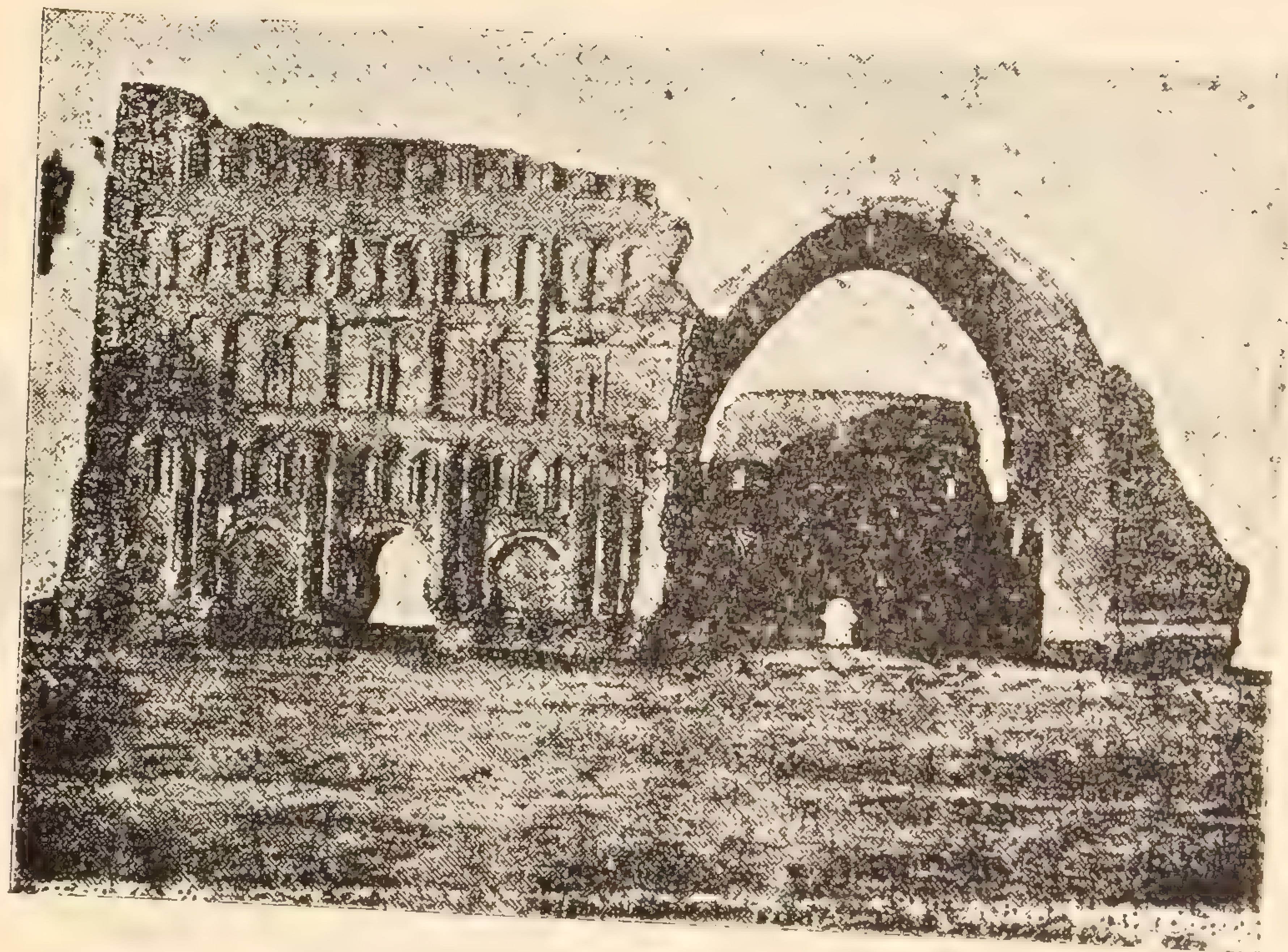
انوشیروان عادل (۵۳۱ - ۵۷۹) - خسرو اوّل پسر قباد

که پس از مرگ او را انوشیروان عادل خوانده اند مشهورترین پادشاهان

ساسانی و یکی از بهترین سلاطین ایران است زیرا که هم در مملکتداری از او آثار بسیار خوب مانده و هم در مملکت گیری و کشورگشائی منتهای کفایت و کاردانی از او ظاهر شده است .

در مملکتداری انوشیروان بعد از کشتاری که از پیروان مزدک کرده و اختلالی راکه در عهد پدر او در احوال مردم ایران از این باب پیش آمده بود برطرف ساخته بترتیب اصلاح مالیه و ترویج زراعت و آبادی پرداخته و بیش از همه بنظم لشکر و تقویت سپاه توجه کرده و قشونی برای خود درست نموده بوده است که در آن عصر در دنیا نظیر نداشته و بکمک همان هم چندین بار شوکت دولت روم را در هم شکسته و تا لب دریای مدیترانه رفته است .

انوشیروان غیر از مزدکیان با دین و مذهب کسی کاری نداشت و تا اندازه ای بمردم آزادی در باب آیین و مذهب میداد ، علما در دربار او محترم بودند و آن شاهنشاه با ایشان مباحثات حکمی داشت و در این کار وزیر مشهور او بزرگ مهر یا بُزُرجمهر نیز شرکت میکرد



ایوان مداین یا طاق کسری

کتاب کلیله و دمنه و بازی شطرنج را انوشیروان از هندوستان بایران آورد .

اصرار او درباب رفع ظلم از رعایا و رسیدگی بشکایات ایشان بانصاف و عدالت سبب آن شده است که مردم آن پادشاه بیدار دل را عادل بخوانند .

اما درباب مملکت گیری انوشیروان از یک طرف خاقان ترک را مغلوب کرد و انتقام قتل فیروز را از هیاطله کشید و ایشان را بقبول اتحاد با ایران مجبور نمود و از طرفی دیگر در سال ۵۷۶ یمن و قسمت شمالی عربستان را ضمیمه ایران کرد و این حال تا ظهور اسلام دوام داشت .

مهمترین وقایع زندگانی نظامی انوشیروان که او را در تمام عالم آن روز مشهور ساخته جنگهای او با رومیان است که در بیشتر آنها فاتح بوده و از آن راه افتخارات بسیاری برای ایران تحصیل نموده است .

در ابتدای سلطنت چون انوشیروان هنوز از بابت اوضاع

واخلی کشور خاطر جمع نبود برای آنکه جنگهای با رومیان را که از عهد پدرش قباد همچنان ادامه داشت خاتمه دهد با یوستی نیانوس امپراطور روم صلح کرد و قرار شد که دولت ایران و روم تا مدت سی سال با یکدیگر جنگ نکنند و متحد هم باشند و ایران برای حفظ معابر کوههای قفقاز هر سال مبلغ گزافی از روم خراج بگیرد .

هفت سال این قرار برجا بود امّا همینکه انوشیروان شنید که امپراطور روم در ایطالیا و افریقا فتوحات بزرگ کرده و مقتدر شده است چون یقین داشت که کمی بعد رومیان متوجه حدود ایران خواهند شد پیشدستی کرد و بهانهٔ حمایت از اعیان ارمنستان در مقابل ظلم کارکنان رومی در ۵۴۰ میلادی بشام حمله برد و بسرعت خود را لب دریای مدیترانه رساند و تا چهار سال مکرر رومیان را شکست میداد تا اینکه تقاضای صلح کردند و با دادن مبلغی زیاد پنجاه ساله جنگ را متارکه نمودند امّا این مدت صلح بیش از ده سال طول نکشید و امپراطور جدید روم خواست بدستیاری خاقان ترک انوشیروان را که پیر شده بود در میان بگیرد

و تلافی شکستهای سابق را در آورد ولی این نقشه هم نتیجه نداد زیرا که شاهنشاه ایران با وجود پیری خود بفرماندهی سپاه بشام حمله برد و بار دیگر رومیان شکستی سخت داد و رومیها بهمان شرایط سابق با ایران صلح کردند. انوشیروان که چهل و هشت سال سلطنت کرده در تاریخ ۵۷۹ وفات یافته و پس از مرگ پادشاهی به پسرش هرمز چهارم رسیده است.

واقعهٔ عمدهٔ سلطنت هرمز چهارم کشمکشهای اوست با ترکان آنطرف جیحون . در یکی از این جنگها بهرام چوبینه سردار معروف هرمز چهارم ترکان را شکستی فاحش داد ولی چون بعدها هرمز نسبت باو توهین کرد بهرام هم از او رنجید و نسبت باین پادشاه بیرحم ولی تدبیر یاغی شد و دیگران هم از او تقلید کردند تا بالاخره هرمز را کشتند و پسرش خسرو را بسلطنت برداشتند .

خسرو پرویز (۵۹۰ - ۶۲۷) - خسرو پرویز پس از جلوس تخت سلطنت بهرام چوبینه را بخدمت خود خواست لیکن بهرام زیر بار اطاعت نرفت و چون سپاهیان نیز طرفدار خسرو بودند پادشاه

ناچار با خانوادهٔ سلطنتی بشام بپناه موریقوس (موریس) امپراطور روم رفت و از او کمک گرفت و بهرام را مغلوب نمود و باردیگر سلطنت را بدست آورد .

در سال ۶۰۲ میلادی موریقوس بقتل رسید ، خسرو بهانهٔ انتقام قتل او بجانشینش اعلان جنگ داد و بروم قشون کشید و سرداران سپاه خسرو پرویز در مدت بیست سال تمام متصرفات آسیائی روم حتی مصر را هم گرفتند و تا پشت دروازه های قسطنطنیه پای تخت آن دولت هم پیش تاختند امّا چون کشتی نداشتند از عهدهٔ تسخیر آن برنیامدند .

در سال ۶۱۵ امپراطوری روم بشخصی بنام هراکلیوس (هرقل) رسید و او در ۶۲۲ بجلوگیری قوای ایران آمد و در مدت پنج سال آنچه را قشون ایران از رومیان گرفته بودند پس گرفت و تا پای تخت ساسانی هم پیش آمد و خسرو پرویز از ترس فرار نمود ، بزرگان ایران هم خسرو را از سلطنت برداشتند و پسرش قباد دوم را که شیرویه نام داشت پادشاه کردند

خسرو پرویز یکی از مشهورترین ساسانی است امّا بیشتر این شهرت بعلت ثروت زیاد و تجمل دربار و عیاشی او و داستان عشق بازیش با شیرین است که بسیار معروف شده والّا خود او پادشاهی ضعیف النفس و بیرحم و بی کفایت و عیاش بود . فتوحاتی هم که عهد او شده بیشتر بر اثر لیاقت سرداران کافی او بوده است

یزدگرد سوم (۶۳۴-۶۵۲) - از زمان خلع خسرو پرویز تا جلوس یزدگرد سوم که شش سال بیش نیست بقدری اوضاع ایران مغشوش شده بود که هشت نفر یکی بعد از دیگری بسلطنت رسیده اند ولیکن هیچکدام کفایت و لیاقتی نداشته اند که باوضاع آشفته سروصورتی بدهند و دولت ساسانی را از منقرض شدن نگاه دارند بخصوص که شیرویه غیر از پدرش خسرو پرویز عدهٔ زیادی از برادران و بزرگان مملکت را کشته بود و دیگر مرد با کفایتی که بتواند کارها را اداره کند وجود نداشت و خود او هم بعد از ششماه کشته شد . از جمله هشت تن پادشاهی که در مدت این شش سال بسلطنت رسیده اند دو دختر خسرو پرویزند

ئی بنام پوراندخت دیگری باسم آزرمین دخت .

مردم ایران عاقبت در سال ۶۳۴ میلادی پادشاهی را بیکی از نوادگان خسرو پرویز که یزدگرد سوم لقب یافت سپردند و او در موقعی که مسلمین فوق العاده قوی شده دست بکار فتح ممالک اطراف عربستان زده بودند تخت لرزان ساسانی جلوس نمود .

یزدگرد سوم با اینکه بی کفایت نبود و در تمام مدت سلطنت هم برای دفاع ایران کوشید چون از بدبختی در نتیجهٔ جنگهای طولانی و بیفایدهٔ زمان خسرو پرویز و هرج و مرج بعد از او ایران بسیار ضعیف شده بود آن پادشاه نتوانست از عهدهٔ مسلمین تازه نفس قوی برآید و در نتیجه چند شکست که از سال ۱۲ هجری تا سال ۲۱ بسپاهیان او وارد آمد عرب بایران ریختند ، مداین را غارت کردند و بر تمام خزائن و نفایس ساسانی از جمله بر درفش کاویانی که پرچم ملی ایران بشمار میرفت دست یافتند و یزدگرد که باز بامید جمع سپاه عازم حدود ترکستان بود در سال ۶۵۲ میلادی

مطابق سال ۳۱ هجری در مرو بدست آسیابانی بقتل رسید و با کشته شدن او دولت ۴۲۸ سالهٔ ساسانی انقراض یافت و عرب و اسلام بر سراسر ایران استیلا پیدا کردند .

تمدن ساسانی

ایرانیهای عهد ساسانی مملکت خود را ایرانشهر میخواندند و آنرا بچهار قسمت تقسیم میکردند ، شمال غربی یا باختر ، جنوب غربی یا نیمروز ، مشرق یا خراسان ، مغرب یا ایرانشهر و برای هر کدام پادشاه حاکم مخصوصی میفرستاد .

فرمانده کل قشون را ایران اِسپَهبَد و بزرگ روحانیون زردشتی را موبدان مُوبَد میگفتند و حکام سرحدی را هم مَرزبان میخواندند پادشاهان ساسانی بآبادی شهرها و ساختن عمارات و سد و بند توجه مخصوص داشتند و آثار عمدهٔ ایشان امروز هم در فیروزآباد و سروستان و شهر شاپور فارس و در طاق بستان و قصر شیرین دیده میشود و از همه آنها مشهورتر طاق کسری یا ایوان مداین است

که از بناهای انوشیروان و خسرو پرویز بوده و هنوز خرابهٔ قسمتی از آن در محل پای تخت ساسانیان در نزدیکی بغداد و بر کنار شط دجله باقی است ایرانیان عهد ساسانی بزبانی شبیه بزبان امروزی ما تکلم میکردند ولی خطی داشتند باسم خط پهلوی که خواندن آن مشکل بود و باین خط از پادشاهان بزرگ آن سلسله چند کتیبه در نقاط مختلفهٔ ایران بدست آمده که آنها را خوانده و ترجمه کرده اند .



فصل سوم

تاریخ عرب و اسلام

عربستان و قوم عرب - عربستان یا جزیرة العرب شبه جزیرهٔ بزرگیست بین خلیج فارس و عراق عرب و شام بوسعتی دو برابر ایران و سراسر آن باستثنای یمن که حاصلخیز است ریگستان و بیابان و خالی از آب و آبادی است و جمعیت کمی دارد که بیشتر بصحراگردی و چادرنشینی سر میکنند و برای اینکه بتوانند از محلی بمحلی دیگر کوچ کنند بنگاهداری حیوانات تندرو و پرطاقت مثل اسب و شتر احتیاج کلی دارند و زندگانی ایشان در نقاط مرطوب تر تربیت حیوانات و گله داری و زراعت مختصر و در بیابانها غارتگری است و بین قبایل مختلفه پیوسته حالت دشمنی و پدرکشتگی دوام دارد .

در میان قبایل مختلفهٔ عرب یک تیره که خود را از اولاد حضرت اسماعیل پسر حضرت ابراهیم میدانند و بهمین جهت هم ایشان را

عرب اسماعیلیه میگویند از تیره های دیگر زیادتر اهمیت و شهرت پیدا کرده اند و این بعلت زیادی عدد و بیشتر بجهت ظهور اسلام از میان ایشان است . مشهورترین قبایل عرب اسماعیلیه قبیلهٔ قُرَیش است که حضرت رسول از آن قبیله بوده .

قسمتی از این قبیله که اجداد حضرت رسول از ایشانند پس از ظهور اسلام از طرف شمال بمکه که در قسمت حجاز واقعست آمده و از صحرا گردی دست کشیده و شهرنشین شده بودند .

قبایل عرب اکثر بت پرست بودند و هر قبیله بتی مخصوص بخود داشتند و آنرا در خانهٔ کعبه در مکه که یکی از مراکز عمدهٔ تجارت عربستان و محل رفت و آمد کاروانهای تجارتی بزرگ بود میگذاشتند و هر سال از اطراف برای زیارت آنها بمکه می آمدند و در این ضمن با یکدیگر تجارت هم میکردند و شعرا و خطبای ایشان نیز گفته های خود را بر مردم میخواندند و از طرف سخن شناسان تشویق میشدند .

بتخانهٔ کعبه کلید دار و پرده داری داشت که پیش همه محترم و متنفذ

محسوب میشد ، این شغل در قرن اوّل قبل از هجرت بجدّ اعلای حضرت رسول رسیده بود و موقعیکه حضرت رسول بدعوت اسلام قیام کرد عبدالمطلب جد بلا واسطهٔ آن حضرت این سمت را داشت .

غیر از مکه در عربستان شهر معتبر دیگر یَثْرِب بود در قسمت حجاز که بسبب درخت و آبادی فراوان خرم ترین شهرهای عربستان بشمار میرفت و بیشتر مردم آنجا از بنی اسرائیل بودند ، این شهر همانست که پس از مهاجرت حضرت رسول از مکه بآنجا به مَدِینَةُ النَّبی یا باختصار به مدینه معروف شد .

دعوت اسلام - پیغمبر اسلام حضرت محمد بن عبدالله (ص) که در سال چهلم از سلطنت انوشیروان عادل تولد شده ، در سن چهل از جانب خداوند بپیغمبری مبعوث گردیده و از آن تاریخ بدعوت مردم بدین اسلام پرداخته است .

چون حضرت متولد شد پدرش عبدالله وفات یافته بود و مادرش نیز شش سال بعد رحلت کرد و کفالت حضرت رسول بجدش عبدالمطلب

و بعد از وفات عبدالمطّلب بابوطالب عمّ آن حضرت واگذار گردید .

چون ابوطالب شغل تجارت داشت در سفرهائی که بشام میکرد برادرزاده را هم غالباً با خود همراه میبرد و در همین سفرها بود که از او آثار هوش و ذکاوت و امانت بسیار مشاهده نمود .

حضرت رسول در بیست و شش سالگی از طرف یکی از زنان با حشمت عرب یعنی خدیجه بتجارت بشام رفت و چون در این سفر از او نهایت امانت و بعضی کرامات ظاهر شد خدیجه که چهل سال داشت مایل بازدواج با پیغمبر گردید و بعقد او درآمد و اندکی بعد که حضرت برسالت مبعوث شد به پیغمبری او ایمان آورد ، بعثت حضرت رسول مقارن بود با سال چهل و یکم از سن آن حضرت و سال بیستم از سلطنت خسرو پرویز در ایران .

حضرت رسول پس از مبعوث شدن برسالت مدت سه سال در مکه مخفیانه بدعوت مردم باسلام مشغول بود ولی چون در این دوره یک عده از مخالفین که جمعی از اعمام حضرت نیز جزء ایشان بودند سخت با پیشرفت اسلام مخالفت میکردند حتی درصدد آزار رساندن بحضرت

رسول نیز بودند آن حضرت با اصحاب خود بترک مکه مجبور گردید ، اصحاب حضرت بحبشه بپناه پادشاه آنجا رفتند و بهمین جهت به مهاجرین معروف گردیدند و خود حضرت هم با پسر عمّ خویش حضرت علی ابن ابی طالب در اطراف مکه مخفی شد و سه سال باین وضع سر میکرد و چون در این مدت عدّه ای از مردم مدینه برسالت آن حضرت ایمان آوردند و حاضر شدند که یار و یاور اسلام و پیغمبر آن باشند حضرت در سال سیزدهم بعثت که با ۶۲۲ میلادی مطابق است از اطراف مکه بمدینه هجرت فرمودند ، این سال را بعدها مبدأ تاریخ اسلام قرار داده اند و آن چنانکه میدانیم بتاریخ هجری معروف است .

کسانیکه بیاری حضرت برخاسته بودند و حضرت را بهجرت بمدینه دعوت کردند انصار میخوانند .

حضرت رسول از این تاریخ بعد با کفار عربستان بیک سلسله جنگ پرداخت که آنها را غَزَوات حضرت میگویند ، مهمترین آنها

یکی غزوهٔ بدر است که در سال دوم هجرت اتفاق افتاده و در آن مسلمین فتح کردند، دیگر غزوهٔ اُحُد است در سال سوم هجرت که بشکست مسلمین ختم شده بعد غزوهٔ خَندَق که در دور مدینه رخ داد و مسلمین بدستور سلمان فارسی از صحابهٔ مخصوص حضرت رسول برای دفاع آن شهر خندقی برگرد مدینه کندند و درنتیجهٔ این تدبیر فتح کردند و پس از آن یعنی در سال هشتم از هجرت بمکّه هجوم بردند و آن شهر بزرگ را گرفتند و بتهای عرب را که در خانهٔ کعبه بود شکستند.

فتح مکّه بمنزلهٔ غلبهٔ کلّی اسلام بود چه بعد از آن دیگر مشرکین نتوانستند از پیشرفت مسلمین جلوگیری کنند و چیزی طول نکشید که مردم سراسر شبه جزیرهٔ عربستان قبول اسلام کردند و نوبت تسخیر ممالک خارج رسید.

خلافت ابوبکر (۱۱-۱۳) - حضرت رسُول در سال یازدهم هجرت وفات یافت و فوت آن حضرت باعث بروز اختلاف در میان مسلمین و برگشتن جمعی از تازه مسلمانان بکفر و ظهور یک عده مدعی

پیغمبری شد امّا طولی نکشید که ابوبکر پدر عایشه یعنی پدر زن حضرت رسول بمقام جانشینی پیغمبر اسلام رسید و او بزودی تزلزلی را که در میان مسلمین ظاهر شده بود رفع کرد و عموم مدّعیان و مشرکین را سرکوبی نمود و شوکت اسلام را برونق اوّل برگرداند.

بعقیدهٔ ما شیعیان حضرت رسول پسر عمّ و داماد خود یعنی حضرت علی بن ابی طالب را بجانشینی خویش برگزیده بود و او میبایستی اوّلین خلیفهٔ حضرت رسول باشد امّا سنّیان میگویند که چون حضرت در حیات خود خلیفه ای جهت خویش معیّن نکرده بود مردم ابوبکر را که پیرمردی محترم و از رؤسای قبیلهٔ قریش بود باین مقام برگزیدند و او بعنوان خلیفهٔ اوّل برجای حضرت رسول نشست.

کار عمده ای که در مدّت دو سال و سه ماه خلافت ابوبکر صورت گرفته همان دفع مخالفین و مدّعیان و شروع فتح ایران و شام است و در این جنگها بزرگترین سرداران اسلام خالِد بن وَلید بوده است که بشجاعت و بیباکی و بیرحمی مشهور شده و او در مدّتی کم قسمتی از جلگهٔ

عراق عرب را که جزء ممالک اصلی شاهنشاهان ساسانی بوده بتصرف مسلمین درآورده است .

فتح شام نیز در زمان خلافت ابوبکر شروع شده ولی انجام یافتن آن برای دورهٔ خلافت عمر خلیفهٔ دوّم مانده است .

خلافت عمر (١٣-٢٣) - ابوبکر در موقع احتضار عُمَربن الخَطّاب را که پدر زن دیگر حضرت رسول بود بجانشینی خود نامزد نمود و عمر با اختیار لقب امیرالمؤمنین بخلیفهٔ ثانی مشهور شد . شیعه چون خلافت را حق حضرت علی بن ابی طالب میدانند فقط بآن حضرت امیرالمؤمنین میگویند .

در زمان عمر سراسر مملکت ایران بدست مسلمین فتح شده و سلسلهٔ بزرگ ساسانی که بحال ضعف افتاده بود انقراض یافته است .

عمر بمحض اینکه بخلافت رسید اَبوعُبَید ثَقَفی پدر مختار مشهور را با سپاهی روانهٔ حدود ایران کرد ولی ایشان شکست خوردند و ابوعبید کشته شد بعد سردار دیگری که سَعدبن ابی وقاص نام داشت و

پدر ابن سعد معروف است بجنگ ایرانیان آمد و در محلّ قادِسیّه نزدیک مدائن پایتخت ایران فتح نمایانی کرد و در این جنگ رستم فرخ زاد سردارِ کُل قشون ایرانی بقتل رسید و عرب پس از گرفتن دِرَفش کاویانی بیرق ملی ایران بمداین ریختند و آن شهر و خزاین بی نظیر پادشاهان ساسانی را بباد غارت دادند و از غارت غنایم بسیار بدست آوردند و یزدگرد سوم و اعضای خانواده سلطنتی بکوههای مغرب ایران پناه بردند .

آخرین مقاومت مهمی که از جانب ایرانیان بعمل آمد در شهر نهاوند بود در سال ٢١ هجری . در اینجا هم ایرانیان شکست خوردند و مسلمین در نتیجهٔ فتحی که در این محلّ نصیب ایشان شد و خود آنرا فَتحُ الفُتوح خوانده اند بشهرهای داخلی ایران نفوذ کردند و دیگر ایرانیان نتوانستند جلوی سیل هجوم ایشان را بگیرند .

در طرف شام خالدبن ولید در فاصلهٔ بین مرگ ابوبکر و جلوس عمر فتح بزرگی کرد و پس از شکست دادن قشون رُومیان بر سراسر شام و فلسطین مسلط شد و در همین ایام عَمروبن عاص هم مصر را

متصرف گردید و لشکریان اسلام با فریقا نیز قدم گذاشتند .

در سال ۲۳ هجری عمر بدست غلام یکی از عمال ایرانی در مدینه سخت مجروح شد و پس از چند روز وفات کرد و عثمان بن عفان بجای او بخلافت نشست .

عمر یکی از خلفای باکفایت اسلام است و او علاوه بر فتوحات عظیمی که بدست سرداران لایق خود کرد تأسیسات مفید چندی نیز برای اداره ممالک اسلامی نموده که از آنجمله است ترتیب تاریخ هجری و دفاتر مالیاتی بنام دیوان بتقلید دفاتر ایرانیان عهد ساسانی.

خلافت عثمان (۲۳-۳۵) - عثمان چون مردی کافی نبود و آن عدالت و بیطرفی را که مردم از ابوبکر و عمر دیده بودند نداشت باسلام صدمات بسیار وارد کرد از جمله کارها را بعمال بیکفایت که اغلب از نزدیکان خود او بودند سپرد و قسمتی از احکام اسلام را نقض کرد و مردم هم بتدریج از سادگی و اخلاق حسنه دست کشیده بتجمل و عیش توجه نمودند. در زمان عثمان ارمنستان و افریقیه (طرابلس و تونس)

و بقیه ممالک آسیائی دولت روم و ایران فتح شد و یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی نیز در سال ۳۱ هجری بعد از مدتی ذلت و دربدری در مرو بدست آسیابانی بقتل رسید .

عثمان با اینکه خود مردی بی آزار و متواضع بود بواسطهٔ دخالت دادن بنی امیه در کارها نظم و عدالتی را که پیش از او در کارها وجود داشت از میان برد، بهمین علت و بجهت حرکات ناپسند دیگری که مسلمین از او دیده بودند بالاخره بر او شوریدند و او را در سال ۳۵ در مدینه بقتل رساندند

خلافت حضرت علی ع (۳۵-۴۰) - بعد از کشته شدن عثمان مردم با حضرت علی بن ابی طالب ع داماد و پسر عم حضرت رسول بخلافت بیعت کردند لیکن حضرت بزودی مخالفین بسیار پیدا کرد و این مخالفین همه مدعیان خلافت بودند .

بزرگترین دشمنان امیرالمؤمنین علی یکی معاویه حاکم شام بود که چون با مردم بدیانت و عدالت و پاکی رفتار نمیکرد حضرت او را

از حکومت معزول نمود و او هم باسم خونخواهی عثمان پیراهن خون آلود او را در مسجد دمشق آویخت و باین بهانه که قاتل عثمان حضرت علی بن ابی طالب است مردم را بر ضد آن حضرت تحریک مینمود.

دیگر عایشه زوجهٔ حضرت رسول که خلافت را برای طلحه از اصحاب پیغمبر میخواست و بعد از ایشان طلحه و زُبیر و عمرو عاص حاکم مصر عایشه و طلحه و زبیر در مکه بر ضد علی بن ابی طالب متحد شدند و ایشان هم مثل معاویه ببهانهٔ خونخواهی عثمان قیام کردند و از مکه ببصره آمدند.

حضرت علی بن ابی طالب هم از مدینه بعراق آمد و شهر کوفه را که مسلمین در زمان عمر ساخته بودند پای تخت خود قرار داد و از آنجا برای سرکوبی مخالفین ببصره رفت و در آنجا پس از جنگی ایشانرا مغلوب نمود، طلحه و زبیر کشته شدند و عایشه که بر شتری سوار بود و فرمان جنگ میداد اسیر گردید، این جنگ را جنگ جَمَل میگویند.

در نتیجهٔ فتحی که در این جنگ نصیب حضرت علی گردید تمام عراق و ایران و حجاز و یمن و مصر بیعت او را پذیرفتند فقط اهالی شام

همچنان در بیعت معاویه ماندند و از قبول خلافت او سر پیچیدند و عمرو عاص هم که از حکومت مصر معزول شده بود بمعاویه پیوست و مردم را در مخالفت و جنگ با علی بن ابی طالب بیش از پیش جری کرد.

امیر المؤمنین علی در سال ۳۷ بجنگ مخالفین رفت و در محل صِفّین با ایشان روبرو شد و حال جنگ تا صد روز دوام داشت و هیچیک از دو طرف فاتح نشدند، عاقبت قرار بحکمیت شد امّا در این کار حَکَم طرفداران علی بن ابی طالب از عمرو عاص حَکَم معاویه فریب خورد و علی بن ابی طالب را از خلافت معزول کرد در صورتیکه عمرو عاص معاویه را باین مقام اختیار نمود بهمین جهت بین طرفداران حضرت علی بن ابی طالب اختلاف بروز کرد و جمعی از ایشان که آن حضرت را در قبول حکمیت مقصر میداشتند از بیعت او خارج شدند. این جماعت را بهمین مناسبت خوارج میخوانند.

حضرت علی پس از این پیش آمد بعراق برگشت و در محل نَهرَوان خوارج را قتل عام نمود و بتهیهٔ سپاه جدیدی برای سرکوبی معاویه

مشغول شد اما کمی بعد یعنی در شب نوزدهم رمضان سال چهلم هجری بدست یکی از خوارج که عبدالرحمن بن مُلجَم نام داشت مجروح گردید و چون شمشیر ضارب مسموم بود دو روز بعد حضرت وفات کرد و میدان برای تجاوزات معاویه بکلی صاف شد. مدت خلافت حضرت امیرالمؤمنین علی چهار سال و نه ماه بود.

خلافت حضرت امام حسن ع - بعد از شهادت حضرت امیر مردم کوفه با امام حسن ع بیعت کردند در حالیکه معاویه اکثر نقاط را ببیعت خود در آورده بود، امام حسن در سال ۴۱ عازم جنگ با معاویه شد ولی بمدائن که رسید پس از مبادلهٔ چند نامه با معاویه صلح کرد و پس از پنج ماه و نیم خلافت مقام خود را بمعاویه واگذاشت و خود بمدینه مراجعت کرد و در آنجا مسموم گردید.

خلافت بنی اُمیه

(۴۱ - ۱۳۲)

بعد از مصالحهٔ حضرت امام حسن با معاویه دورهٔ دیگری در تاریخ اسلام پیش آمد که برخلاف دورهٔ قبل دورهٔ سلطنت و موروثی شدن خلافت است. این ترتیب را معاویه مؤسس خلافت امویان پیش آورد و برای خود مثل سلاطین قدیم در دمشق قصر سلطنتی ساخت و غلام و حاجب و وزیر اختیار نمود و باسراف در خرج و رشوه دادن و صرف بیت المال مسلمین برخلاف قاعده و حق مشغول شد. در زمان معاویه مسلمین یک قسمت از افریقا و جزایر مدیترانه را نیز فتح کردند

بعد از معاویه پسرش یزید بخلافت رسید و او بد نام‌ترین خلفای اسلام است زیرا که در مدت خلافت کوتاه خود که سه سال و نیم بوده مرتکب اعمال شرمگین بسیار شده و از تمام اعمال

از زشت تر شهید کردن حضرت امام حسین بن علیؑ است که چون زیر بار بیعت او نرفت یزید آن حضرت را چنانکه میدانیم در دهم محرم سال ۶۱ با هفتاد و دو تن از اطفال و صحابهٔ خاص او بدترین شکلی شهید نمود .

یزید علاوه بر شهید کردن حضرت امام حسین مدینه را غارت نمود و جمع کثیری از مهاجرین و انصار و عامهٔ مردم را کشت و بر خانهٔ کعبه سنگ بارید و قسمتی از آنرا سوخت و در مجالس علناً شراب خورد و کارهای زشت دیگر کرد .

خلفای اموی غیر از معاویه و یزید دوازده نفرند که مشهورترین ایشان یکی عبدالملک بن مَروان است که در عهد او مُختار پسر ابوعبید ثَقَفی بخونخواهی حضرت امام حسین قیام کرده و قاتلین شهدای کربلا را کشته است .

عبدالملک سردار معروفی داشته است بنام حَجّاج که بسخت کشی و ظلم معروف است و او در سال ۷۳ مکه را برای

عبدالملک فتح کرده و مدّت بیست سال بر عراق و ایران حاکم بوده و بقدری ظلم و اذیت و آزار از او نسبت بمردم وارد آمده که نمونهٔ کامل ظلم شمرده شده و نام او در این باب مَثَل است .

از خلفای خوب بنی امیه عُمَر بن عبدالعزیز است که رسماً بدگوئی از آل علی را که تا آنوقت علنی بود مانع شد و با علویان بخوبی رفتار کرد .

در زمان خلفای آخری بنی امیه بعضی از ممالک تازه نیز بتصرف مسلمین در آمد مثل کاشغر و سند و آندُلُس (اسپانیا) فاتح اسپانیا شخصی است بنام طارِق که از تنگه ای که باسم او جَبَل طارق خوانده شده گذشت و بر عیسویان این شبه جزیره غالب گردید و مسلمین تا داخل قطعهٔ اروپا پیش تاختند و در عصر هِشام پسر عبدالملک حتی تا مرکز سویس و فرانسه هم جلو رفتند لیکن در نتیجهٔ شکستی که در فرانسه خوردند دیگر نتوانستند پیشتر بروند .

خلفای بنی عباس

۱۳۲- ۶۵۶

بنی امیه در تمام دورهٔ خلافت خود در دمشق شام اقامت داشتند و بهمین جهت آن شهر در زمان ایشان آبادی و اعتبار بسیار یافت .

این خلفا که مردمی متعصب بودند هیچوقت از مسلمین غیر از عرب کسی دیگر را در کارها دخالت نمیدادند بلکه نسبت بایشان و علویان و بنی اعمام دیگر حضرت رسول بخفت و خواری نیز معامله میکردند بهمین جهت روز بروز کینهٔ ایشان در دل مسلمین غیر عرب مخصوصاً ایرانیها شدت می یافت تا آنجا که بالاخره هم جماعتی از ایشان در نقاط دور دست از شام بقیام علنی برضد بنی امیه پرداختند و بدعوت مردم برای خلافت آل علی یا اولاد عباس عم حضرت رسول

مشغول شدند و از ایشان یکی ابومسلم خراسانی بود که مردم را بیاری عبدالله سفاح و برادرش منصور از فرزندان عباس خواند و با سپاهیانی که فراهم کرده بود در سال ۱۳۲ هجری لشکریان مروان آخرین خلیفهٔ اموی را شکست داد و دولت بنی امیه را منقرض کرد و عبدالله سفاح خلیفه شد و دولت جدیدی برروی کار آمد که همان دولت خلفای بنی عباس باشد .

عبدالله و برادرش منصور چون بایرانیان تکیه داشتند مرکز اقامت یعنی پای تخت خود را هم در نزدیکی مداین پای تخت قدیم ایران قرار دادند و منصور که دومین خلیفهٔ عباسی است در همان نزدیکی شهر بغداد را ساخت و این شهر که اندکی بعد آبادترین و باشکوه ترین شهرهای آنوقت دنیا گردید تا فتح بغداد بدست هولاکو و انقراض خلافت بنی عباس همچنان پای تخت ایشان بود .

مشهورترین خلفای عباسی هارون الرشید است که در

عصر او آبادی و اعتبار بغداد بمنتهی درجه رسیده و علم و ادب و هنر و تجارت رونق کلّی پیدا کرده . یک قسمت از این اعتبار و رونق کار وزرای ایرانی بخصوص خاندان بَرمکی یعنی بَرامکه است که مردمی علم پرور و بخشنده و باسخا و طرفدار ایرانیان بودند . امّا عاقبت چون قدرت و شوکت ایشان زیاد شده بود و هارون میترسید که ایشان یکی از علویان و مدّعیان او را بخلافت بردارند بهانه هائی آن خاندان را برانداخت و دولت خود را باین وسیله و بوسیلهٔ حبس و مسموم کردن حضرت امام موسی کاظم امام هفتم شیعیان تمکین کرد .

هارون الرّشید در سال ۱۹۸ که برای خواباندن شورشی بخراسان آمده بود در شهر طوس مرد و قبر او در جنب مزار حضرت رضا در مشهد امروزی قرار دارد .

بعد از مردن هارون دشمنان ایرانیان بتحریک زُبَیده زن او پسرش امین را که بیخرد و عیّاش و بی کفایت

بود بخلافت برداشتند لیکن پسر دیگر هارون یعنی مأمون که مادرش ایرانی بود و حکومت مرو را داشت در خراسان بیاری ایرانیان برضد برادر قیام نمود و از ایشان یکی که طاهر نام و ذوالیَمینَین لقب داشت لشکر ببغداد کشید و طرفداران امین را مغلوب و خود او را کشت و مأمون را از خراسان ببغداد خواست و او بجای برادر بخلافت نشست .

مأمون ابتدا بدرخواست ایرانیان بمهربانی نسبت بآل علی پرداخت و حضرت امام رضا را از مدینه بخراسان خواست و او را ولیعهد خود قرار داد لیکن بعد چون دید که اهل سنّت و طرفداران بنی عبّاس با خلافت او مخالفت خواهند ورزید آن حضرت را مسموم نمود .

مأمون بعد از پدر خود هارون مشهورترین خلفای عبّاسی است و غیر از اینکه سخت کشی و تعصب او را نداشته دنبال اقدامات برامکه را در ترجمهٔ کتب خارجی بعربی و تشویق از علم و حکمت گرفته

و در عهد او تمدّن اسلامی در نتیجهٔ ترجمهٔ کتب بسیار از فارسی و هندی و یونانی بعربی و تألیف کتب تازه و بنای کتابخانه‌ها و بیمارستانها بمنتهای ترقّی خود رسیده است .

از عهد خلافت مُعْتَصِم برادر مأمون ببعد بعلّت ضعیف شدن خلیفه و تهیهٔ قشونی برای حفظ خود از ترکان توران و ماوراء النّهر و دادن مقامات مهم برؤسای ایشان امور دربار خلافت آلت دست امرای لشکری ترک شد و هنوز یک قرن از تأسیس خلافت بنی عبّاس نگذشته بود که خلیفه دیگر هیچ قدرتی نداشت و ممالک اسلامی مشرق یکی یکی از تحت اختیار مستقیم او خارج میشدند چنانکه در اوایل قرن سوّم یک قسمت از ایران بدست طاهریان و در نیمهٔ دوّم همان قرن تمام شمال شرقی و مشرق و جنوب آن بدست صَفّاریان و سامانیان خود دارای امرای مستقل شدند و چون نوبت بسلسلهٔ آل زیار و آل بویه یعنی دَیالمه رسید علناً برضدّ خلفا قیام کردند و معزّ الدوله دیلمی

چنانکه بعد خواهیم دید خلیفه را معزول و کور کرد و قسمت الجزیره و عراق عرب هم رسماً تابع امرای دیلمی گردید .

آخرین خلفای عبّاسی المُسْتَعْصِمُ بالله است که در اوایل سال ۶۵۶ بدست هولاکوخان اسیر و مقتول شده و با دست یافتن سپاهیان مغول بر دار الخلافهٔ بغداد دولت ۵۲۵ سالهٔ عبّاسی انقراض یافته و بساط خلافت یکسره از مشرق زمین برچیده شده است .

سلسله های بعد از اسلام

۱- صفاریان

خلفای بنی عباس اگرچه در مدت یک صد سال اول از خلافت خود قدرتی داشتند و کم و بیش ممالکی را که در عهد ابوبکر و عمر و بنی امیه فتح شده بود حفظ میکردند (بجز اسپانیا که در همان اوان خلافت بنی عباس از اطاعت ایشان بیرون رفت) لیکن از عهد متوکل یعنی از حدود ۲۳۲ هجری تجزیهٔ کلی ممالک عباسی که مقدمات آن از مدتی پیش شروع شده بود قوت یافت

بعد از آنکه مأمون بدست طاهر ذوالیمینین برادر خود امین را کشت و بغداد را گرفت برای آنکه طاهر را پاداشی دهد و در ضمن از پیش خود دور کند او را بحکومت خراسان فرستاد

طاهر در سال ۲۰۵ نام مأمون را از خطبه انداخت و ادعای

استقلال کرد و مؤسس سلسله ای شد که آنرا بنام او سلسلهٔ طاهری میخوانند و این اول سلسله ایست که ایرانیان بعد از اسلام از خود تشکیل داده و شروع بسرپیچی از حکم خلفای عرب نموده اند.

در مدت دویست سال استیلای عرب اگرچه ایرانیان محکوم حکم امرا و حکام عرب بودند و قبول اسلام کردند و دولت و قسمت مهمی از تمدن ایشان از میان رفت ولی این مردم هیچوقت زبان فارسی و آداب ایرانی و بستگی بگذشتهٔ پر افتخار و تاریخ خود را فراموش نکردند و هروقت هم فرصتی بدست می آوردند برضد عرب و عمال خلفا طغیان میکردند و بر اثر همین کیفیات هم بود که بالأخره از زیر بار خلفا بیرون آمدند و دورهٔ جدیدی از تاریخ ایران را شروع نمودند.

طاهریان قریب پنجاه سال در خراسان حکومت میکردند و پای تخت ایشان شهر نیشابور بود عاقبت یعقوب لیث صفاری ایشان را برانداخت و سلسلهٔ صفاری را تشکیل داد.

یعقوب بن لیث - یعقوب پسر لیث رویگرزاده‌ای از مردم سیستان که بسبب داشتن همت بلند سر بشغل پدر فرو نیاورد و از همان اوان جوانی با یکعده رفقای باصفا قدم در راه دستبرد بکاروانها و راهزنی نهاد اما چون مرد وبا انصاف بود هیچوقت ضعیف را نمی آزرد و هرچه را هم از این راه بدست می آورد بدوستان خود میخوراند تا دل ایشان را بدست آورد و با تحصیل صفا و صمیمیت ایشان یک مشت رفیق یکدل و جان نثار برای آینده خود ذخیره کند.

کار یعقوب باین ترتیب کم کم ترقی حاصل کرد و بر اهمیت و شهرت و عدهٔ پیروان او افزوده شد و سرکشانی که در سیستان قیام میکردند از او کمک میگرفتند تا آنکه یعقوب در سال ۲۵۳ خود قیام نمود و بر سیستان مسلط شد سپس بر نیشابور استیلا یافت و سلسلهٔ طاهری را برانداخت و کرمان و

و فارس و خوزستان را هم بتصرف خود آورد و چون بمخالفت خلیفه برخورد ناچار بجنگ او رفت اما در این جنگ گرفتار حیلهٔ خلیفه شد و مغلوب بخوزستان برگشت و در خیال کشیدن انتقام بود که مرگش فرا رسید و در نزدیکی شوشتر جان سپرد

یعقوب مردی بود دلاور ، بلندهمت ، عادل و کاردان و باهیبت . در نظم لشکر و رعایت حال زیردست بسیار میکوشید . پای تختش در شهر زرنج سیستان قرار داشت

چون پدر او رویگر بود که بعربی صَفّار میگویند سلسله‌ای را که او تشکیل داده صَفّاریان خوانده اند.

عَمْرِو لیث - بعد از یعقوب برادرش عمرو جانشین او شد و او که مثل برادر مردی زیرک و بیدار دل و شجاع بود ابتدا صلاح خود را در آن دید که با خلیفهٔ عباسی از در صلح درآید و از او فرمان حکومت و ولایتی را که برادرش

بجنگ آورده بود بگیرد. خلیفه هم که از صفاریان وحشت داشت بمیل زیر این بار رفت و عمرولیث از خوزستان بسیستان برگشت.

در زمانی که صفاریان بتسخیر ممالک شرقی و جنوبی ایران مشغول بودند دو برادر از خاندان سامانی در ماوراءالنهر سلسلهٔ سامانی را تشکیل داده و از طرف خلیفهٔ عباسی باداره کردن بلاد مختلفهٔ آنجا مشغول بودند.

عمرولیث در سال ۲۸۷ خواست که از جیحون بگذرد و ماوراءالنهر را هم تحت امر خود بیاورد. اما خلیفه باین کار راضی نبود و از عمرولیث هم وحشت داشت. ناچار از یک طرف فرمان حکومت ماوراءالنهر را بنام عمرو صادر نمود و از طرفی دیگر محرمانه امیر اسماعیل سامانی امیر ماوراءالنهر را بجلوگیری از عمرو برانگیخت و تقویت کرد. عمرو در جنگ با اسماعیل مغلوب و اسیر شد و اسماعیل او را ببغداد فرستاد و او تا مدتی در زندان خلفا بود و عاقبت

هم در آنجا بقتل رسید.

بعد از عمرو اگرچه تا مدتی صفاریان در سیستان حکومت میکردند ولی دیگر استقلال و اعتباری نداشتند، از ایشان فقط کسی که نام و نشانی پیدا کرده خَلَف بن احمد نوادهٔ دختری عمرولیث است که مردی فاضل و ادب دوست ولی ظالم و بیرحم بوده و بالأخره هم مردم از دست ظلم او بجان آمده سلطان محمود را بدفع او خواسته و سلطان او را مغلوب و اسیر کرده است.

۲- سامانیان

سامانیان امیرزادگانی هستند که نسب خود را ببهرام چوبینه سردار معروف هرمز چهارم و خسرو پرویز میرسانند و چند تن از ایشانرا مأمون موقعی که در خراسان اقامت داشت بحکومت چند شهر از شهرهای ماوراءالنهر منصوب کرده بود.

در زمان قیام صفاریان دو برادر از سامانیان یکی بزرگتر بنام نَصر در سمرقند دیگری کوچکتر باسم اسماعیل در بخارا حکومت

داشتند . اسماعیل اگرچه از نصر خردسال تر بود لیکن از
جهت وسعت قلمرو حکومتی وکثرت عدد سپاهیان ونزدیکی مقر
حکومتش بخراسان و دارالخلافه مشهورتر و معتبرتر محسوب میشد و از
بعد از فوت نصر مستقل و درحقیقت مؤسس سلسلهٔ سامانی شد

اسماعیل که مردی دیندار و مجاهد بود غالب اوقات خود را
درجنگ با تورانیانی که اسلام نیاورده و در آن طرف سیحون
ساکن بودند میگذرانید و از آن راه کسب شهرت وغنیمت میکرد .

در سال ۲۸۷ چنانکه پیش هم اشاره کردیم بر عمرو لیث
غلبه کرد و مالک خراسان وسیستان نیز شد و شهرت واعتبارش
افزایش یافت

امیر اسماعیل بتدبیر و انصاف و عدالت مشهور شده وحکایاتی
از او دراین بابها منقول است .

بعد از اسماعیل مشهورترین سامانیان امیر نصر بن احمد (۳۰۱-۳۳۱)
بوده است که درعهد او دولت سامانیان بمنتهای وسعت واعتبار

رسیده و دامنهٔ استیلای ایشان حتی از ری وطبرستان نیز
گذشته و تا حدود ایران غربی رسیده است .

یکی از اسباب شهرت امیر نصر بن احمد معاصر بودن رودکی
اولین شاعر بزرگ فارسی است با او که از آن امیر مدح بسیار
گفته وکتاب معروف کلیله و دمنه را باسم او بشعر فارسی درآورده
بوده است

بعد از امیر نصر در مدت شصت سال دولت سامانیان بعلت
رقابتهای وزرا و امرا با یکدیگر و تسلط پیدا کردن غلامان ترک
رو بضعف میرفت تا اینکه یکی از همین غلامان که آلبتکین نام
داشت بر امیر سامانی عصیان کرد و همراهان خود را برداشت
و از خراسان بشهر غَزْنَه یا غَزْنین در افغانستان حالیه رفت
و در آنجا مستقل شد و سلسلهٔ غزنویان که بهمین شهر غزنه پای تخت
ایشان منسوبند بدست دامادش سبکتکین تأسیس یافت .
در سال ۳۸۹ که یکی از خانان ترکستان بنام ایلک بخارا



قبر امیر اسماعیل سامانی در بخارا

حمله کرده بود امیر سامانی از محمود پسر سبکتکین کمک طلبید و محمود بخراسان آمد و پس از مغلوب کردن ایلک خان سلسلهٔ سامانی را نیز منقرض نمود و خود مالک ممالک سامانیان گردید .

در عهد سامانیان زبان فارسی در ماوراءالنهر و خراسان رواج کلی یافت و کار نظم و نثر آن که در عهد طاهریان و صفاریان شروع بترقی کرده بود بعلت تشویق اُمرای سامانی بالا گرفت و شعرا و نویسندگان بزرگی پیدا شدند که اساس شعر و نثر فارسی را بر پایهٔ محکمی نهادند مثل شهید بلخی و رُودکی و دقیقی و ابوشکور .

دو کتاب تاریخ و تفسیر طبری هم در همین زمان از عربی بفارسی ترجمه شده و اوّلین دفعه مردم بجمع آوری و نظم کتاب مشهُور و بزرگ شاهنامه شروع کرده اند .

۳- غزنویان

غزنویان از اولاد سبکتکین داماد البتکین اند و چون پایتخت

ایشان در شهر غَزنه یا غَزنِین از بلاد افغانستان قرار داشته سلسله شان باین اسم موسوم گردیده است

سلطان محمود - مشهورترین سلاطین این سلسله چنانکه پیش هم اشاره کردیم سلطان محمود پسر سبکتکین است که سلسلهٔ سامانی را برانداخته و بر تمام بلاد ماوراءالنّهر و خراسان و قسمتی از عراق عجم مسلّط شده سپس بعزم جهاد دوازده مرتبه بهندوستان لشکر برده و بتخانه های هندو را برانداخته و پادشاهان و امرای آنجا را مغلوب ساخته و غنایم بسیار از آنجا بایران آورده و باعث رواج مذهب اسلام و زبان فارسی در هندوستان غربی و شمال غربی شده است . مشهورترین بتخانه های هندوستان که بدست سلطان محمود ویران گردیده بتخانهٔ سومنات است که یکی از بتان بزرگ هندوها در آنجا بود و هندوها بر آن بتخانه زر و جواهر بسیار نذر کرده بودند . سلطان آن بت را شکسته و از تصاحب زر و گوهر آن بتخانه ثروت هنگفتی بچنگ آورده است .

چون شهرت کرده بود که سلطان محمود بشعرا انعام و صلهٔ فراوان میدهد و در آن عهد از او مقتدرتر و مشهورتر پادشاهی نبود جماعت کثیری از بزرگان شعرا مثل عُنصری و عَسجَدی و غَضایری و مشهورتر و بزرگتر از همه فردوسی در دربار او جمع آمدند و بمدح و شرح فتوحات او پرداختند ، از آنجمله فردوسی طوسی که از مدّتی پیش داستان و سرگذشت پادشاهان و پهلوانان ایران قدیم را بشعر درآورده و از آن کتاب شاهنامه را ساخته بود آنرا بنام سلطان محمود بانجام رساند و باو تقدیم کرد امّا سلطان بتحریک مغرضان قدر فردوسی را نشناخت و او را رنجاند .

سُلطان محمُود در اواخر عُمر لشکر بری که در دست پادشاهان آل بویه بود کشید و آنجا را هم مسخّر خود ساخت و چون بغزنین برگشت در سال ۴۲۱ پس از سی و چهار سال سلطنت وفات یافت و پسرش محمّد بجای او نشست .

سلطان مسعود - پسر کوچکتر سلطان محمود که مسعود نام وحکومت ری واصفهان را داشت چون شنید که برادرش محمد بجای پدر بسلطنت نشسته براو طغیان کرد و بدستیاری بعضی از امرا بالاخره برادر را گرفت وبزندان انداخت وخود بنام سلطان مسعود پادشاه شد .

مسعود در مدت ده سال سلطنت خود چند بار بهندوستان وگرگان وکرمان لشگر کشید وفتوحاتی نیز کرد لیکن در آخر کار گرفتار حملهٔ ترکمانان سلجوقی شد که در حوالی بخارا سکونت داشتند وبحدود خراسان مهاجرت کرده بودند . عاقبت در سال ۴۲۹ از دوتن از امرای ایشان طُغرِل وجغری شکست یافت وبافغانستان وهندوستان گریخت ولی امرای او ویرا گرفتند ودر ۴۳۲ کشتند وبرادرش محمد را که در حبس بود بار دیگر پادشاه کردند .

سلطان مسعود نیز مانند پدر شعرا واهل علم را گرد خود جمع میکرد

مشهورترین شعرای او منوچهری دامغانی است که از گرگان پیش او آمده بوده ، از مفاخر زمان او یکی نیز ابوریحان بیرونی دانشمند بزرگوار است که از عهد پدر او سلطان محمود در غزنین میزیسته وبا مسعود بهند رفته بوده است

بهرامشاه - بعد از شکست سلطان مسعود از سلاجقه ماوراءالنهر وخراسان وعراق بکلی از دست غزنویان خارج گردید وقلمرو حکومتی آن سلسله بهمان افغانستان وقسمتی از هندوستان یعنی دو قسمت پنجاب وسند منحصر شد وفرزندان مسعود تا یکصد وپنجاه سال دیگر در غزنین ولاهور سلطنتی داشتند ، از میان این پادشاهان از همه مشهورتر بهرامشاه است که با سلطان سنجر سلجوقی وپادشاهان غور وامرای هندوستان جنگها کرده ودر بیشتر ایام سلطنت مطیع ودست نشاندهٔ سلطان سنجر بوده است یکی دیگر از علل مشهور شدن بهرامشاه ادب دوستی وشاعر پروری اوست ، شاعر بزرگ سنائی غَزنَوی از معاصرین

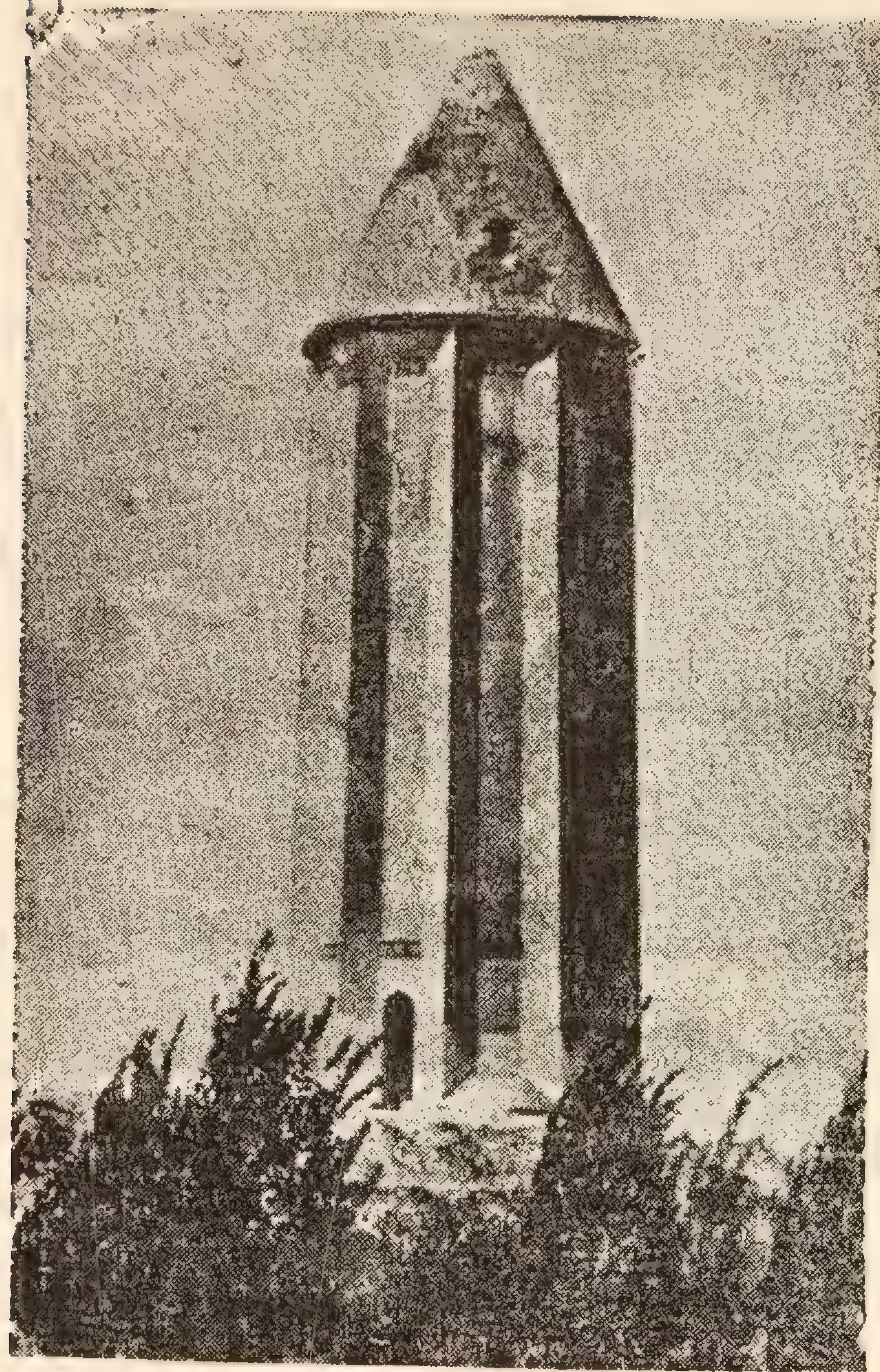
ز مداحان او بوده و ابوالمعالی شیرازی کتاب مشهور کلیله و دمنه را بنام او ساخته است .

۴- دیالمه

مقصود از دیالمه یک عده از سران سپاهی هستند که از سرزمین دیلم یعنی قسمت کوهستانی گیلان برخاسته و چند سلسله سلطنتی در ایران تشکیل داده و مدتها قسمتهای بزرگی از این مملکت را تحت حکومت مستقل خود داشته اند .

مشهورترین سلسله هائی که بدست دیالمه تشکیل یافته یکی سلسلهٔ آل زیار است دیگری سلسلهٔ آل بویه .

مؤسس سلسلهٔ آل زیار مَرداویج نامی است پسر زیار که در اوایل قرن چهارم هجری از گیلان قیام کرد و پس از غلبه بر کارکنان خلفای عباسی بر ری و اصفهان و قسمتی از مغرب ایران را مستخر نمود و خیال داشت که ایوان مداین را تعمیر و دولت ساسانی را تجدید کند ولی عمرش وفا نکرد و بدست غلامان ترک



گنبد قابوس

جانشین او پسرش منوچهر است که منوچهری شاعر معروف ابتدا در دستگاه او میزیسته و تخلص خود را هم از نام او گرفته است .

کتاب مشهور قابوس نامه را در نصیحت یکی از نوادگان قابوس وشمگیر که کیکاوس نام داشته تألیف کرده است

آل بویه - درمیان سران سپاهی مرداویج سه تن برادر بودند از مردم دیلم گیلان بنام علی و حسن و احمد . چون پدر ایشان بویه نام داشت ایشان و اولاد ایشان را که بسلطنت رسیده اند آل بویه میخوانند .

این سه برادر بسرعت تمام عراق و خوزستان و فارس و کرمان را از دست عمال خلفا بیرون آوردند و چون مرداویج کشته شد ایشان باهم اتحاد کرده دولت بزرگ مستقلی تأسیس نمودند و چون بر عراق عرب نیز مسلط شدند و خلیفهٔ عباسی را مطیع خود ساختند خلیفه از راه تملق علی را عمادالدوله حسن را رکن الدوله و احمد را معزالدوله لقب داد ، رکن الدوله و معزالدوله اطاعت برادر بزرگتر یعنی عمادالدوله را

خود در اصفهان بقتل رسید .

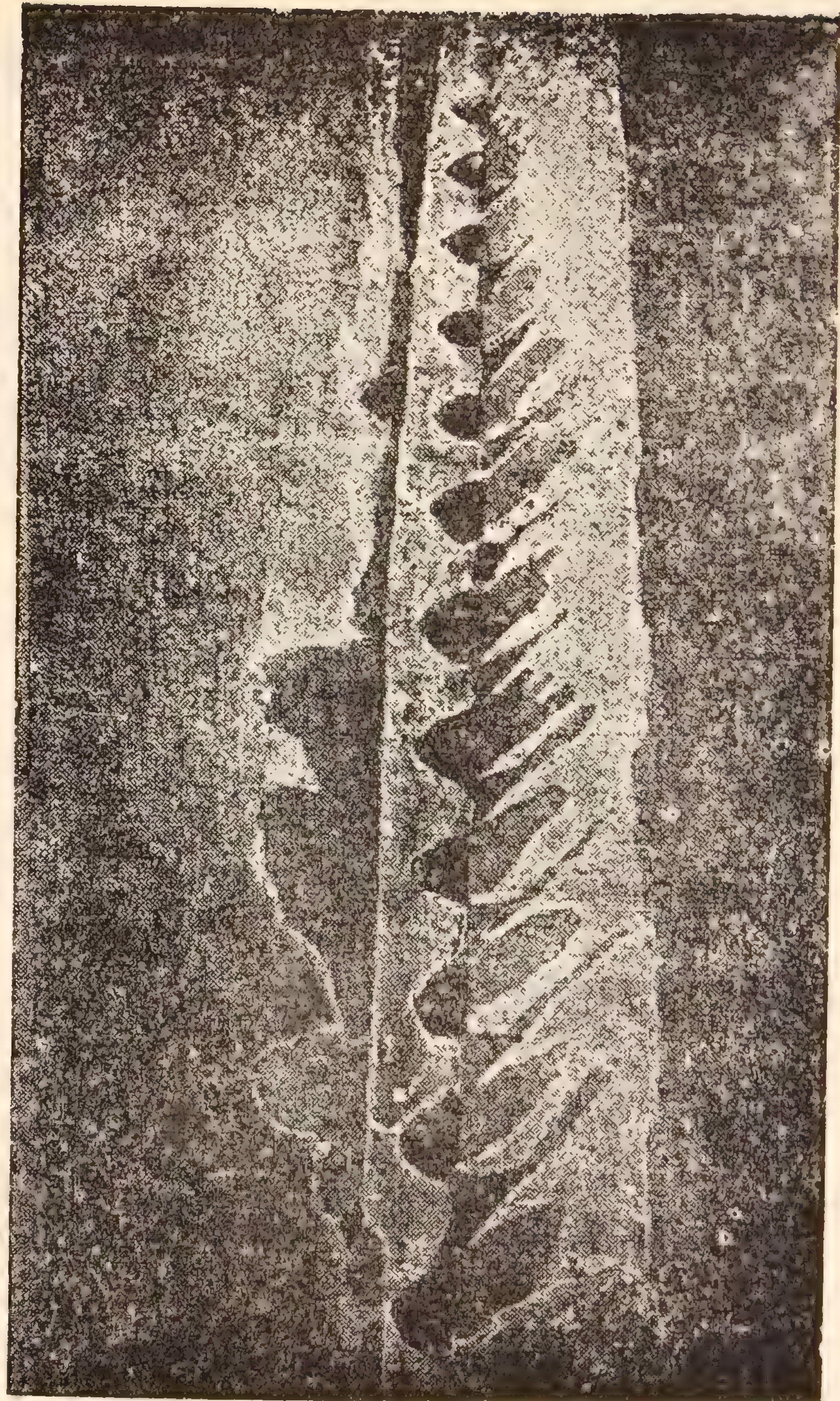
قابوس وشمگیر - مشهورترین پادشاهان زیاری قابوس پسر وشمگیر برادرزادهٔ مرداویج است که پادشاهی فاضل و شاعر و نویسنده و خوش خط و جوانمرد بوده و دربار او در گرگان مرکز اجتماع اهل علم و ادب بشمار میرفته و ایشان بنام او کتابها نوشته و از او مدحها گفته اند .

در ایام سلطنت قابوس فخرالدوله از پادشاهان آل بویه که با برادر خود عضدالدوله اختلاف داشت از دست برادر بگرگان بپناه قابوس آمد . عضدالدوله قابوس و فخرالدوله را مغلوب نمود و ایشان بخراسان پناهنده شدند و قابوس مدت هجده سال یعنی تا تاریخی که عضدالدوله مرد در خراسان دور از پادشاهی و پای تخت خود بسر میبرد . عاقبت بگرگان برگشت و بار دیگر پادشاه شد اما این بار چون تندخوئی و سخت کشی را از حد گذرانید مردم او را گرفته در قلعه ای حبس کردند و چندی بعد یعنی در سال ۴۰۳ کشتندش

برغبت تمام گردن نهادند و در تمام مدّت عمر از فرمان او بیرون نرفتند یکی از علل عمدهٔ پیشرفت کار ایشان هم همین یگانگی وصفای آنان نسبت بهمدیگر بود .

در عهد پادشاهی این سه برادر ایران بسه قسمت منقسم بود عراق عجم را رکن الدّوله داشت فارس وکرمان وجزایر وسواحل خلیج فارس را عماد الدّوله وخوزستان وعراق عرب را معزّ الدّوله .

پس از مرگ عماد الدّوله چون او پسر نداشت عضد الدّوله پسر رکن الدوله بجانشینی او برقرار شد امّا در عهد او صفای بین آل بویه تبدیل بنفاق ونقار گردید چنانکه عضد الدّوله از یک طرف با عزّ الدّوله پسر معزّ الدوله یعنی برادرزادهٔ خویش بر سر عراق عرب و بغداد بنزاع پرداخت واز طرفی دیگر با برادر خود فخر الدّوله بر سر ری، ودر همین نزاع دوّم بود که فخر الدوله بپناه قابوس وشمگیر بگرگان رفت وعضد الدوله بدست برادر دیگر خود مؤیّد الدّوله ایشان را از گرگان راند وبخراسان فراری نمود .



بند امیر

عضدالدوله مشهورترین پادشاهان آل بویه است و او را در آن عهد بلقب شاهنشاه میخواندند ، خود مردی دانشمند و ادیب و شاعر بوده اهل علم و ادب و شعر را میپرورد و جمع کثیری از بزرگان شعرا ورا بعربی و فارسی ستوده و از او با و فضلا عده‌ای بنام او کتاب نوشته‌اند و از او بناهای خیر زیاد نیز باقیمانده که مهمترین آنها بند امیر است در روی رودخانه کر در فارس .

از پادشاهان آخری آل بویه کسی که شهرتی پیدا کرده مجدالدوله پسر فخرالدوله است که برری حکومت میکرده و چون طفل بپادشاهی رسیده بوده مادرش سیده خاتون که کفایت و تدبیری داشته بنام او امور سلطنتی را اداره میکرده و تا او در حیات بوده سلطان محمود غزنوی بقصد ری لشکر نیاورده ولی بعد از مرگ آن زن ری را گرفته و مجدالدوله را بحبس انداخته است . سلسلهٔ آل بویه را بالأخره طغرل سلجوقی در سال ۴۴۷ منقرض نمود .

آل بویه بمذهب شیعه اعتقاد داشتند بهمین جهت در ایام ایشان

تعزیه داری و اقامهٔ مراسم آن در بلادی که تحت حکومت دیالمه بود معمول گردید و علم و ادب در عهد ایشان فوق العاده ترقی یافت و یک عده از وزرای آل بویه از منشیان بزرگ بوده‌اند مثل ابن العمید وزیر رکن الدوله و صاحب بن عباد وزیر فخرالدوله . حکیم و طبیب بزرگ شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا نیز مدتی وزارت یکی از پادشاهان آخری آل بویه را در همدان داشته و در همان شهر هم در سال ۴۲۸ فوت کرده است .

۵ - سلجوقیان

سلجوقیان یا سلاجقه منسوبند بسلجوق نامی از امرای ترکمان که در عهد پادشاهان سامانی با قبیلهٔ خود از دشتهای اطراف بحر خزر بماوراء النهر مهاجرت کرده و در حوالی شهر بخارا ساکن شده بود .

این ترکمانان در عهد سلطان محمود غزنوی پیوسته مزاحم مردم ماوراء النهر و خراسان بودند ولی بواسطهٔ قدرت سلطان مزبور نمیتوانستند کار زیادی از پیش برند .

در زمان سلطان مسعود چنانکه پیش هم گفتیم دو برادر از ایشان که نوادگان سلجوق بودند یعنی طُغرِل و جِغری بخراسان تاختند و در ۴۲۹ سلطان مسعود را شکستی سخت دادند و او بهندوستان گریخت و دولت غزنویان از ماوراءالنهر و خراسان برافتاد .

طغرل اول (۴۲۹-۴۵۵) - مؤسس دولت آل سلجوق طغرل اول است که در مدت بیست و پنج سال سلطنت خود غالب سلسله‌های جزئی را که در قسمتهای مختلف ایران پادشاهی تشکیل کرده اند برانداخته و تقریباً تمام این مملکت را از کنار جیحون تا ساحل شط دجله و از آذربایجان و ارمنستان گرفته تا سواحل خلیج فارس و بحر عمان تحت یک حکومت آورده است .

چون طغرل و سلاجقه مذهب تسنن داشتند با آنکه این پادشاه بر بغداد مسلط شد و خلیفهٔ عباسی را از شر دشمنانی سخت نجات بخشید باز از تحت فرمان او بیرون نرفت بلکه از او لقب و عنوان پادشاهی گرفت و بایران برگشت و در ۴۵۵ در تجریش مرد و جسد او را در ری

بخاک سپُردند

وزیر طغرل اول عمیدالملک کُندُری است که در انشاء زبان فارسی و عربی استاد بوده و بدستور او فرمانها و دیوانهای رسمی را که تا این تاریخ بعربی بود بفارسی برگرداندند

آلب اَرسَلان (۴۵۵-۴۶۵) - پس از طغرل برادرزادهٔ او آلب اَرسَلان پسر جغری پادشاه شد و او بدستیاری وزیر نامی خود خواجه نظام‌الملک طوسی که از مردان باکفایت و وزرای عالیمقدار ایرانی است در مدت ده سال سلطنت دولت سلجوقیان را باعتبار و عظمت بسیار رساند چنانکه در کردستان بر امپراطور روم شرقی غلبه کرد و او را در جنگ اسیر نمود ولی او را آزاد ساخت بشرط آنکه دولت روم شرقی هر سال خراجی بپادشاه سلجوقی ایران بپردازد .

در سال ۴۶۵ الب ارسلان برای جنگ با خان سمرقند بماوراءالنهر رفت ، در آنجا بدست یوسف نامی از قلعه بانان

خوارزم که با سلطان درشتی کرده بود و سلطان میخواست بدست خود او را بکشد بقتل رسید

سلطان ملکشاه (۴۶۵ - ۴۸۵) - بزرگترین و مشهورترین پادشاهان سلجوقی سلطان معزالدین ملکشاه پسر الب ارسلان است که در مدت بیست سال پادشاهی با فتوحات مهمی که در طرف شرق و غرب ممالک خود کرده حدود دولت سلاجقه را از یک طرف بکاشغر و سرحد چین رسانده و از طرفی دیگر بانطاکیه و لب دریای مدیترانه و در تمام این مدت وزارت او را خواجه نظام الملک داشته و سلطان بکفایت و تدبیر او امور لشکری و کشوری را میگذرانده است .

در ایام سلطنت ملکشاه و وزارت خواجه نظام الملک ممالک اسلامی شرق در منتهای آبادی و آسایش بسر میکرده ، نظم و عدالت و امنیت بر همه جا حاکم بوده و علم و ادب ترقی بسزا داشته است این شاه و وزیر در شهرهای مختلف ابنیه و عمارات بسیار ساختند و آبادیهای فراوان کردند از جمله نظام الملک در چند شهر مدارسی

بنام نظامیه ساخت که از تمام آنها مشهورتر نظامیهٔ بغداد است که تا حملهٔ مغول و خرابی بغداد باقی بود و عدهٔ بسیار زیادی از بزرگان فضلای اسلامی در آنجا تحصیل کرده اند .

وقتی نظام الملک برای آنکه وسعت ممالک سلجوقی را برساند حوالهٔ مزد کشتی بانان جیحون را بر شهر انطاکیه نوشت . کشتی بانان بملکشاه شکایت بردند که طی این مسافت دراز ما را مقدور نیست سلطان از خواجه علت این کار را پرسید ، خواجه گفت غرض من اینست تا مردم وسعت ممالک سلطانی را بدانند و الا برات کشتی بانان را بازرگانان در همین جا بنقد خواهند خرید و ایشان را از زحمت مسافرت خواهند رهاند .

وقتی دیگر همین خواجه نماینده امپراطور روم را که برای ادای خراج سالیانه باصفهان پای تخت ملکشاه آمده بود با خود بکاشغر برد تا در آنجا خراج امپراطور خود را بپردازد و ضمناً پهناوری ممالک سلجوقی نیز دستگیر او شود .

از مفاخر زمان ملکشاه حکیم و شاعر بزرگوار عمر خیام نیشابوری است که بنام این سلطان تقویم را اصلاح و تاریخ جلالی را درست کرده است (ملکشاه ابتدا جلال الدین لقب داشته و بعد معزالدین شد). شاعر شیرین سخن امیر معزی نیشابوری نیز از بزرگان عصر او است و در دربار او مقام امیرالشعرائی مخصوص باو بوده.

ملکشاه در آخر عمر از خواجه نظام الملک رنجید و مقارن همین ایام در سفری که سلطان و خواجه ببغداد میرفتند خواجه در حدود صحنه کرمانشاهان بقتل رسید و چنین شهرت کرد که او را یکی از فدائیان اسماعیلی کشته است. چهل روز بعد از قتل خواجه ملکشاه هم در بغداد وفات نمود و ظاهراً او را طرفداران خواجه نظام الملک که سلطان را در قتل خواجه شریک میدانستند مسموم کردند.

سلطان سنجر (۵۱۱-۵۵۲) - بعد از مردن ملکشاه بین پسرانش اختلاف افتاد و هرکدام قسمتی از ممالک پدری را تحت حکومت خود آوردند از جمله دو پسر او برکیارق و محمد مدتها بر سر سلطنت

با یکدیگر نزاع میکردند تا آنکه ممالک غربی و شمالی سلاجقه یعنی آذربایجان و بلاد شمال ارس نصیب محمد و فارس و عراق سهم برکیارق شد و حکومت خراسان و ماوراء النهر و خوارزم هم بپسر دیگر سلطان یعنی سنجر از طرف برادرش برکیارق واگذار گردید و سنجر تا سال ۵۱۱ که برادرش سلطان محمد زنده بود همچنان حاکم قسمت شرقی ممالک سلجوقی بود و در این سال سلطان شد و تا ۵۵۲ که در حیات بود برادرزادگان و سایر شاهزادگان سلجوقی که در قسمتهای دیگر ایران و عراق سلطنت میکردند کم و بیش فرمان سلطان سنجر را اطاعت میکردند و سنجر فرمانده کل ممالک سلجوقی محسوب میشد.

او سنجر بعد از ملکشاه مشهورترین پادشاهان سلجوقی است زیرا که در عهد او علم و ادب همچنان بحال رونق و شکوه بوده و امن و عدالت و آبادی دوام داشته مخصوصاً بازار ادبیات فارسی رواج کلی پیدا کرده تا آنجا که دورهٔ سنجر از این حیث دوم دورهٔ سلطان محمود غزنوی شده است. شعرای بزرگ این دوره عبارتند از امیر معزی

عبارتند از انوری و ادیب صابر و عبدالواسع جبلی و سنائی
غزنوی .

سلطان سنجر در ایام حیات خود قریب بیست جنگ مهم کرده و از تمام
آنها بجز از دو جنگ فاتح بیرون آمده است .

مشهورترین جنگهای سلطان سنجر بغیر از محاربات او با برادرزادگان
و خانیان ماوراءالنهر یکی فتح غزنین پای تخت غزنویان است که تا آن
تاریخ هیچیک از سلاطین را دست نداده بوده و دراین فتح سلطان سنجر را
غنایم و افتخارات بسیار بچنگ افتاده و در نتیجهٔ آن سلطان بهرامشاه
غزنوی را در غزنین دست نشاندهٔ خود کرده و بعدها که بهرامشاه خواسته است
از زیر فرمان سنجر بیرون رود او را مغلوب نموده و بفرمان خود باز
زده است .

دیگر سه جنگ اوست با علاءالدین آتسز خوارزمشاه که دست نشاندهٔ
سلطان بوده است بر خوارزم و هرچند سال بر سلطان عصیان میکرده و مغلوب
او میشده و سلطان او را عفو مینموده است . اما دو جنگی که سلطان

در آنها شکست یافته یکی جنگ اوست با ترکان قراختائی در نزدیکی سمرقند
که در آن بسیاری از سران سپاهی و لشکریان او تلف شده و بشوکت سنجر
شکستی بزرگ راه یافته دیگر جنگ با ترکمانان غز در سال ۵۴۸ که در آن
سلطان و زوجه اش اسیر شده اند و ترکمانان غز بخراسان و کرمان ریخته
قتل و غارت و خرابی بسیار کرده اند .

سلطان سنجر مدت سه سال و اندی در چنگ ترکمانان غز اسیر بود و در این
مدت اوضاع ممالک او بکلی مختل گردید و بعد از آنکه سلطان از چنگ طایفهٔ
غز فرار کرد و بخراسان آمد چون پیر و شکسته شده بود دیگر نتوانست کاری
کند و کمی بعد هم بسن هفتاد و دو وفات یافت و پسر و جانشینی لایق نیز
نداشت که بتواند باصلاح خرابیها قیام نماید بهمین علت ماوراءالنهر و خوارزم
و خراسان و افغانستان بکلی از دست سلاجقه بیرون رفت فقط قسمتی از
عراق و آذربایجان در دست اولاد برادران سنجر که ایشان را سلاجقهٔ عراق
میگویند تا سال ۵۹۰ باقی بود . در این سال آخرین ایشان که طغرل سوم
بود بدست علاءالدین تکش خوارزمشاه بقتل رسید و بقتل او سلسلهٔ سلاجقه

ایران بکلی برافتاد .

۶ - اتابکان و خوارزمشاهیان

سلاطین سلجوقی حکومت ولایات را یا بامرای معتبر خود میسپردند یا بشاهزادگان خاندان سلطنتی و چون غالب این شاهزادگان خردسال بودند برای هریک لله ای که بترکی آتابک میگویند معین و با او بمحل حکومتش میفرستادند . این اتابکان در اواخر ایامی که سلاجقه ضعیف شده بودند قدرت پیدا کردند و در یک عده از نواحی مثل موصل و اذربایجان و فارس سلسله هائی تشکیل دادند که بسلسله های اتابکان مشهور شده اند .

از امرای سلاجقه یکی که قطب الدین محمد نام داشت و از طرف سنجر مامور حکومت خوارزم و بهمین جهت بلقب خوارزمشاه ملقب شده بود کم کم خوارزمشاهی را در خانوادهٔ خود موروثی کرد و علاءالدین آتسز که سابقاً باسم او اشاره کردیم و گفتیم که چند بار با سنجر درافتاد و مغلوب شد پسر همین قطب الدین محمد و دومین پادشاه از سلسلهٔ خوارزمشاهیان است

بعد از مرگ سلطان سنجر در ایران و ماوراءالنهر میدان در دست خوارزمشاهیان و اتابکان بخصوص اتابکان آذربایجان و موصل و فارس افتاد و غیر از ایشان دو طایفهٔ دیگر هم بودند که ذکرشان بجای خود لازم است اول غوریان که در حوالی هرات دولتی مقتدر تشکیل داده و سابقاً با بهرامشاه و سلطان سنجر جنگ کرده و در اواخر دولت خوارزمشاهیان بر خراسان نیز موقتاً مسلط شدند ولی کار مهم ایشان فتح قسمت بزرگ هندوستان و انتشار مذهب اسلام و زبان فارسی است در اکثر نواحی آن و غلامان همین غوریان سالهای دراز هندوستان را در تصرف داشتند .

دوم فدائیان اسماعیلی یا ملاحده .

اسماعیلیه فرقه ای هستند از شیعه که فقط بهفت امام عقیده دارند و بعد از امام جعفر صادق ع بجای امام موسی کاظم ع برادر او اسماعیل را امام میدانند و در باب آداب دینی و تأویل احکام شرع اسلام عقاید مخصوصی دارند و یک دسته از ایشان که خود را از اولاد حضرت

فاطمی‌ها مید انستند بتنها باسم خلفای فاطمی در مصر سلطنت و خلافت کرده‌اند در ایام قدرت ملکشاه و خواجه نظام الملک یکی از مبلغین خلفای فاطمی مصر که حسن بن صبّاح نام داشت در ایران شروع بدعوت کرد و بر قلعهٔ اَلَموُت در شمال قزوین و بعضی قلعه‌های دیگر مسلّط شد و زیردست جماعتی از پیروان جان نثار و فداکار بودند بنام فدائی که امر خداوندگار خود را بدون چون و چرا اجرا میکردند از جمله هرکه را که او دستور میداد بهر تدبیر بود میکشتند بهمین جهت با اینکه اسماعیلیهٔ ایران یعنی پیروان حسن صباح قدرت نظامی و عدهٔ زیادی نداشتند باعث وحشت و زحمت کلی پادشاهان و مردم شده بودند و پادشاهان سلجوقی هرچه کوشیدند نتوانستند بر قلعه‌های محکم ایشان دست یابند و ریشهٔ آنان را بکنند در مقابل فدائیان یک عده از وزرا و امرا و علما را که دشمن میداشتند کشتند و پادشاهان را با تهدید از تعقیب خود باز داشتند

ممالک اسلامی شرق تا قریب دویست سال گرفتار وحشت و زحمت فدائیان اسماعیلی بود و بعد از حسن صباح هفت تن دیگر بنام خلفای او

بر الموت و رودبار و قهستان مسلّط بودند عاقبت هولاکوخان مغول در سال ۶۵۴ ایشان را برانداخت و آخرین خلیفهٔ حسن صباح را گرفت و کشت و شر ایشان دفع شد .

تکش و سلطان محمّد خوارزمشاه - گذشته از اتسز مشهورترین خوارزمشاهیان دو نفرند اوّل سلطان علاءالدین تکش دوّم پسرش سلطان محمّد خوارزمشاه .

دولت خوارزمشاهیان در عهد این پدر و پسر بمنتهای وسعت و عظمت رسیده و از حدود چین تا حوالی بغداد و از جنوب سیبری تا خلیج فارس کشیده شده است .

علاءالدین تکش کسی است که طغرل سوّم آخرین پادشاه سلجوقی را در سال ۵۹۰ دری در جنگی کشته و دولت سلجوقیان را بکلّی از ایران برانداخته و تا سرحد عراق عرب پیش رانده است . پسرش سلطان محمّد غوریان را مغلوب کرده و ملوک خانیان را در ماوراءالنهر از میان برده و با برداشتن دولت ترکان قراختائی از ترکستان با مغولستان و ممالک چنگیزخان همسایه شده و میخواسته است که بر بغداد نیز مسلّط شود و خلیفهٔ عباسی را

از میان بردارد اما در همین اوان بعلت بدسلوکی با نمایندگان و سفرای چنگیزخان و برانگیختن آتش غضب او گرفتار حملهٔ خانمانسوز طایفهٔ وحشی مغول شده و پس از چند شکست با زندران فرار کرده و در ۶۱۷ در یکی از جزایر ساحلی استراباد بی کفن جان سپرده است .

آخرین خوارزمشاهیان سلطان جلال الدین پسر سلطان محمد است که چندین بار بارشادت مخصوص با قشون چنگیزخان روبرو شده و بآنها شکست داده ولی عاقبت بعلت بی تجربگی و عادت بشراب از عهدهٔ ایشان بر نیامده و پس از شکست خوردن در آذربایجان بکردستان گریخته و در آنجا درسال ۶۲۸ بدست چند تن کرد بقتل رسیده است .

در میان سلسله های اتابکان معروفتر از همه اتابکان آذربایجان اند و اتابکان فارس

اتابکان آذربایجان اولاد یکی از غلامان سلاجقه اند بنام ایلدگز این مرد و دو پسرش محمد جهان پهلوان و عثمان قزل ارسلان تا قریب هفتاد سال بنام سلاجقهٔ آخری در همدان و عراق و آذربایجان

داران امارت میکردند و در دفاع این نقاط و تشویق شعرای فارسی زبان و بخشیدن صلات با ایشان میکوشیدند مخصوصاً جهان پهلوان و قزل ارسلان را شعرای بزرگی مثل نظامی گنجوی و ظهیرالدین فاریابی و خاقانی مدح گفته و بنام ایشان مدایح و منظومه هائی ساخته اند .

اشتهار عمدهٔ اتابکان فارس یا سلغریان که اولاد سلغر نامی بوده یکی بعلت حسن تدبیری است که در مقابل حملهٔ مغول در حفظ سرزمین فارس بخرج داده و باین وسیله آن خطه را از خرابی نگاه داشته و جان جمعی از علما و اهل ادب و مقدار کثیری کتاب را از تلف رهانده اند دیگر بعلت نام نیکی است که بزرگترین شعرای ایران یعنی سعدی از ایشان بجا گذاشته و با تألیف دو کتاب بوستان و گلستان و مدایح چند ذکر آن خاندان را بر صفحهٔ روزگار جاوید ساخته است .

مشهورترین اتابکان سلغری فارس یکی اتابک سعد بن زنگی است دیگری پسرش اتابک ابوبکر بن سعد که فارس در ایام ایشان از نعمت آبادی و آسایش کاملاً بهره مند بوده . شیخ سعدی معاصر اتابک

ابوبکر و پسر این شخص یعنی سعد بن ابی بکر است و تخلص خود را از نام
این سعد دوم گرفته و گلستان را بنام او و بوستان را باسم پدرش
ابوبکر تالیف کرده است .

تاریخ ایران

در عهد چنگیز و تیمور و فرزندان ایشان

در مدت دویست و نود سالی که بین انقراض دولت خوارزمشاهیان و تشکیل سلسلهٔ صفویه طول کشیده مملکت ما بر اثر هجوم مغولان اتباع چنگیز خان و تاخت و تازهای امیر تیمور و حکومت اولاد ایشان بر ایران چنان صدمه‌ای خورده که تاریخ این مملکت کمتر نظیر آنرا بخود دیده زیرا که در این فاصله هم آبادیهای معتبر ویران گشته و جمع کثیری از مردم تلف شده و هم ایران دولت واحد مقتدری نداشته و علم و ادب بعلت از میان رفتن دانشمندان و نویسندگان و سوختن کتابخانه‌ها و ویران شدن مدارس گرفتار تنزل کلی گردیده و بسیاری از اخلاق و آداب مردم صورت دیگری پیدا کرده است . بر روی هم این سه قرن تاریخ را میتوان یکی از

دوره های بدبختی بزرگ برای اهل ایران شمرد .

چنگیز خان - چنگیز خان که نام او بکشورگشائی و خونریزی و قتل و خرابی در تمام دنیا شهرت کرده یکی از خانزادگان مغولستان است و مغولستان دشت وسیعی است واقع در شمال مملکت چین و شمال شرقی جلگهٔ توران این خانزاده بعد از آنکه بر مدعیان سلطنت غالب شد و فتوحاتی چند در داخلهٔ مغولستان کرد لقب چنگیز خان که بمعنی خان فاتح است گرفت و طولی نکشید که بر سراسر مغولستان و توران مسلط شد و مملکت او از جانب جنوب غربی با ممالک سلطان محمد خوارزمشاه همسایه گردید .

چنگیز خان که میخواست با ماوراءالنهر و ایران رابطهٔ بازرگانی داشته باشد جماعتی از تجار مغول را بماوراءالنهر فرستاد . حاکم یکی از شهرهای سرحدی که خویش خوارزمشاه بود بطمع مال ایشان را کشت و وقتیکه چنگیز سفرائی برای خواستن توضیح نزد خوارزمشاه روانه کرد آن پادشاه سفیه مغرور آن سفرا را هم بقتل رساند و بدست خود غضب چنگیز را تحریک نمود و سیل خانمان برانداز مغول را بطرف ممالک اسلامی شرق کشاند .

چنگیز خان و چهار پسر او در سال ۶۱۵ بماوراءالنهر هجوم آوردند و در مدت کمی شهرهای بزرگ و آباد آن سرزمین مثل بخارا و سمرقند و جرجانیه (خوارزم) را با خاک یکسان کردند و خوارزمشاه و سرداران و لشکریان او شکسته و ناامید بخراسان گریختند و مغول بدنبال ایشان بخراسان ریختند .

سلطان محمد خوارزمشاه چنانکه دیدیم بالأخره بوضع تباهی در سال ۶۱۷ در یکی از جزایر بحر خزر جان سپرد و مغول آزادانه بخرابی و قتل عام شهرهای زیبا و پر جمعیت خراسان مثل مرو و نیشابور و بلخ و هرات مشغول شدند و در هیچیک از این بلاد و بلاد دیگر جانداری را زنده نگذاشتند حتی در بعضی نقاط بسگ و گربه نیز ابقا نکردند و بر اثر حملهٔ ایشان خشتی بر روی خشتی پایدار نماند .

هجوم مغولان چنگیزی سراسر ایران را بغیر از فارس گرفت و خرابی وجود شوم ایشان بهمه جا رسید . تنها کسی که در این مدت تا حدی جلوی ایشان را داشت فرزند رشید سلطان محمد خوارزمشاه یعنی

سلطان جلال الدین بود که چند بار نیز مغول را شکست داد ولی چون با وجود شجاعت تدبیر نداشت و بیشتر ایامش بعیش و مستی میگذشت چنانکه پیشتر هم گفتیم عاقبت شکست قطعی خورد و در کردستان بقتل رسید .

هولاگوخان - چنگیزخان در سال ۶۲۴ مرد و ممالک وسیعه اش که از کنار اقیانوس کبیر تا شمال قفقاز و اروپای شرقی کشیده میشد بین چهار پسرش تقسیم گردید . مشهورترین پسران او اُگتای قاآن است که ریاست مغول را داشت و او برخلاف پدر مردی مهربان و آباد کننده و بخشنده بود . بخشش و کرم او معروف است و او را بهمین جهت حاتم آخر الزمان لقب داده اند .

سی سال بعد از مرگ چنگیز یکی از نوادگان او که هولاگوخان باشد از طرف برادر خود مأموریت یافت که بایران لشکر بکشد و قوم اسماعیلیه را که باعث زحمت مردم بودند براندازد و خلیفهٔ عباسی بغداد را تحت امر خود آورد .

هولاگو در سال ۶۵۳ بایران آمد و الموت و سایر قلعه های اسماعیلیه را

گرفت و با خواجه نصیر الدین طوسی که از بزرگترین علما و حکمای ایران است و تا این تاریخ نزد اسماعیلیه بسر میبرد روانهٔ بغداد شد و در ماه صفر ۶۵۶ آنجا را گرفت و مُستَعصِم آخرین خلیفهٔ عباسی را دستگیر نمود و کشت و دولت بنی عباس باین ترتیب منقرض و بغداد ویران و قتل عام شد .

هولاگوخان میخواست که شام و مصر را هم بگیرد ولی از مجاهدین اسلام در شام شکست خورد و در صدد کشیدن انتقام بود که مُرد .

پای تخت هولاگوخان در ایران شهر مراغه بود و در همین شهر است که خواجه نصیر الدین و یک عده از منجمین رصدخانهٔ بزرگی بنا کردند و کتابخانهٔ بزرگی ترتیب دادند که نزدیک به ۲۰۰۰۰۰ جلد کتاب خطی داشت .

وزارت هولاگوخان با خواجه شمس الدین جوینی صاحبدیوان بود که یکی از وزرای بزرگ ایران محسوب میشود .

فرزندان هولاگو که بعد از او تا سال ۷۳۶ بنام ایلخانان سلطنت کرده اند بعد از چندی قبول اسلام نمودند بطوریکه ایلخانان آخری همه

مسلمان بودند . بزرگترین ایشان سلطان محمود غازان خان است که شهر سلطانیه را ساخته و پادشاهی عاقل و فاضل و مدبر بوده است دیگر برادرش سلطان محمّد خدابنده ملقب به اُولجایتو که گنبد مشهور سلطانیه قبر اوست و آخر از همه سلطان ابوسعید بهادر خان .

اهمیت و اعتبار سلطنت این سه پادشاه تا حدّی نتیجهٔ دورهٔ وزارت خواجه رشید الدّین فضل الله همدانی است که مردی دانشمند و کار آگاه و با تدبیر بوده و کتاب بزرگی در تاریخ نوشته است که از شاهکارهای این رشته است . این مرد را بالاخره ابوسعید در نتیجهٔ اسباب چینی حسودان در سال ۷۱۸ بقتل رساند .

بعد از ابوسعید خان چند نفر مرد و زن از مغول اسماً برایران سلطنت کرده اند ولی ایشان غالباً آلت دست امرا بودند و از خود قدرت و اعتباری نداشتند .

از سال ۷۳۶ که در آن سلطان ابوسعید خان مرده تا سال ۷۸۲



گنبد سلطانیه

که امیر تیمور بخراسان حمله آورده بر قسمت از ایران در دست یکی از سلسله های کوچک بوده و امرای آن سلسله ها که هیچکدام هم قدرت فوق العاده نداشته اند برای وسعت بخشیدن بخاک خود پیوسته با امرای دیگر در جنگ و جدال بسر میبرده و در نتیجه غالب قسمتهای ایران گرفتار جنگهای داخلی بوده است

مهمترین این سلسله ها دو سلسله بوده اند یکی سلسلهٔ ایلکانی یا جلایری در عراق عرب و کردستان و آذربایجان دیگری آل مظفّر در فارس و اصفهان و یزد و کرمان .

بانی سلسلهٔ ایلکانی شیخ حسن بزرگ است که هفده سال در عراق عرب و آذربایجان سلطنت کرده و پای تختش غالباً در بغداد بوده و بتشویق شعرا و اهل هنر توجهی داشته است و اولاد او تا سال ۸۳۶ در آن نواحی بپادشاهی سر میکرده اند بیشتر شهرت ایشان باین است که شعرای بزرگی مثل خواجه حافظ و سلمان ساوجی و عُبَید زاکانی از بعضی آنان جهانی گفته اند

آل مظفر فرزندان مبارزالدّین محمّد بن مظفَر اند که در یزد قیام کرده و فارس را از دست شاه شیخ ابواسحاق مربّی و ممدوح خواجه حافظ شیرازی بیرون آورده و پس از کشتن او شیراز را پای تخت خود قرار داده است (سال ۷۵۸)

مشهورترین پادشاهان مظفری شاه شجاع (۷۶۰- ۷۸۶) پسر امیر مبارزالدین محمّد است که مدّتها با برادران و امرای جلایری بر سر یزد و کرمان و اصفهان و تبریز می جنگید و یکی از اسباب شهرت او معاصر بودن شاعر بزرگ خواجه حافظ با اوست .

آل مظفر را امیر تیمور در سال ۷۹۵ قتل عام نمود و فارس و یزد و کرمان را از زیر تسلّط ایشان بیرون آورد .

امیر تیمور گورکانی - تیمور که در سال ۷۳۶ پنج ماه بعد از مردن سلطان ابوسعید بهادرخان بدنیا آمده اصلاً از امیرزادگان ترکستان است وی ابتدای زندگانی را در میان ایل خود بسر میبرده و نام و نشانی نداشته است تا آنکه در ۷۶۲ بخدمت خان کاشغر (ترکستان شرقی) داخل



امیر تیمور گورکانی

شده ولی بعد دختر فرمانفرمای ماوراءالنهر را بزنی گرفته و داماد او شد و باسم تیمور گورکان یعنی تیمور داماد شهرتی پیدا کرده است .

امیر تیمور در یکی از جنگهائی که در سیستان میکرد چند زخم برداشت از جمله پاشنهٔ پای و شانهٔ دست راست او مجروح شد و دو انگشت او افتاد و پای راستش چنان صدمه دید که تا آخر عمر راست نشد و می لنگید و بهمین سبب است که او را **تیمور لنگ** خوانده اند .

امیر تیمور از سال ۷۷۲ بعد بفتح ممالک پرداخت و خوارزم و مغولستان و روسیهٔ مرکزی و تمام ایران و عراق عرب و شام و در ۸۰۱ هندوستان را تسخیر کرد و در ۸۰۴ سلطان **بایزید خان** سلطان عثمانی را شکست داد و اسیر کرد ولی در ۸۰۷ که میخواست بفتح چین برود در کنار شط سیحون مرد و عالمی را از زحمت و وحشت و خرابی و قتل عام نجات داد .

در سه لشکرکشی که امیر تیمور بایران کرد و از آنها اولی سه و دومی پنج و سومی هفت سال طول کشید مملکت ستمدیدهٔ ما صدمات دیگری خورد که از صدمات عهد مغول کمتر نبود بلکه هرچه را مغول خراب نکرده بودند یا آنکه

تعمیر یافته بود امیر تیمور بباد خرابی و غارت داد چه او در بی رحمی و سخت کشی و قتل و غارت از مغول دست کمی نداشت بلکه کینه و تعصب او از ایشان هم بیشتر بود . پایتخت امیر تیمور در سمرقند قرار داشت و قبر او بنام گور امیر هنوز در آنجا باقیست .

اولاد تیمور - بعد از امیر تیمور ممالک او بین پسران و نوادگانش تقسیم و بر سر تصرف آنها نزاع بین آنان شروع شد و هر کدام در قسمتی برای خود دستگاه امارتی درست کردند .

بهترین و لایقترین جانشینان امیر تیمور پسر او شاهرخ است که هم کفایتی داشته و فتوحاتی نیز کرده و هم پادشاهی مهربان و بخشنده و دوستدار هنر و علم و ادب بوده است و در عصر او پای تختش هرات مرکز اجتماع عده کثیری نقاش و خوشنویس و شاعر و عالم و هنرمندان دیگر بود . زن او گوهرشاد آغا نیز بکارهای خیری که کرده مشهور است از جمله در هرات و مشهد بناهائی ساخته که از تمام آنها مشهورتر مسجد گوهرشاد است در مشهد مقدس .



مسجد گوهرشاد

پسر شاهرخ یعنی میرزا اُلُغ بیک نیز بعلت اینکه از علمای ریاضی واز منجّمین بوده و در سمرقند بسیاری چندتن از علما زیج الغ بیکی را ترتیب داده مشهور شده است .

یکی دیگر از امرای آخری تیموری که شهرتی پیدا کرده است سلطان حسین میرزا است که وزیر دانشمندی بنام امیر علیشیر نَوائی داشته واین پادشاه و وزیر از بزرگترین مشوّقین علم وادب وهنر محسوب میشوند و جامی شاعر و دانشمند بزرگ و بِهزاد نقّاش و خواندمیر صاحب تاریخ روضة الصّفا از مفاخر عهد ایشان بشمار میروند .

یک عده از ترکمانانی که در ایّام لشکرکشیهای مغول بقسمتهای شمال غربی ایران وعراق آمده بودند بعد از آنکه ایلخانان ضعیف شدند در آذربایجان والجزیره تشکیل دو سلسلهٔ سلطنتی موفق آمدند . این ترکمانان دو طایفه بودند یکی قراقویونلو یعنی صاحبان گوسفند سیاه دیگری آق قُویُونلُو یعنی صاحبان گوسفند سفید .

ترکمانان قراقویونلو که پنجاه سال زودتر از طایفهٔ آق قویونلو روی

کار آمدند شیعه بودند و در ایّام یورشهای تیمور پیوسته با او مبارزه میکردند در صورتیکه ترکمانان آق قویونلو بمذهب تسنّن عقیده داشتند وهمواره از امیر تیمور یاری می نمودند .

مشهورترین امرای قراقویونلو جهانشاه (۸۳۹-۸۷۲) است که در غالب جنگهائی که کرده فاتح بوده و مسجد کبود تبریز که بزیبائی مشهور است و زلزله قسمتی از آنرا خراب کرده از بناهای جهانشاه است .

سلسلهٔ ترکمانان قراقویونلو را رئیس طایفهٔ آق قویونلو یعنی امیر حسن بیک که بجهت درازی قد او را اُوزُون حسن یعنی حسن دراز نیز میگویند از میان برداشت وخود دولتی در عراق عرب و آذربایجان وکردستان تشکیل داد که اگرچه در ابتدا اعتباری پیدا کرد ولی بعد از امیر حسن بیک ضعیف شد و سی و پنج سال بیشتر دوام ننمود .

امیر حسن بیک اگرچه در نتیجهٔ یک سلسله فتوحات از تفلیس تا خلیج فارس را تحت امر خود آورده ولی در ۸۷۷ از سلطان عثمانی شکست خورده و براثر همین شکست شوکت او از دست رفته است .

سلسلهٔ آق قویونلو را در سال ۹۰۸ پادشاه بزرگ صفوی شاه اسمعیل منقرض نمود .

در مدت استیلای مغول و تیموریان و سلسله های جزئی که در ایام ایشان در ایران امارت میکردند اگرچه غالب شهرهای این مملکت خراب و ویران شد و بعلم و تمدن صدمات بسیار وارد آمد ولی باز در نتیجهٔ مقدماتی که از سابق فراهم شده بود چراغ علم و دانش یک باره خاموش نگشت بهمین جهت یک عدهٔ بالنسبه زیاد عالم و شاعر و نویسنده و مورخ در این فاصله بظهور رسیده اند که از حیث بزرگی مقام و آثار و افکار عالی تاکنون تاریخ ایران نظیر ایشان را هم بخود ندیده است . مشهورترین این جماعت که سابقا هم باسامی بعضی از ایشان اشاره ای کرده ایم بقرار ذیلند :

از شعرا : سعدی و حافظ و عراقی و سلمان ساوجی و خواجو و عبید زاکانی .

از عرفا : شیخ عطار و مولوی صاحب کتاب مثنوی و شیخ محمود شبستری و شاه نعمة الله ولی و شیخ صفی الدین اردبیلی .

از حکما و فضلا خواجه نصیر الدین طوسی و قطب الدین شیرازی و علامهٔ حلی که از بزرگترین علمای شیعه است .

از مورخین عطا ملک جوینی برادر خواجه شمس الدین صاحبدیوان و رشید الدین فضل الله همدانی وزیر غازانخان و اولجایتو و حافظ ابرو و خواندمیر و صاحب تاریخ وصاف .

از علمای جامع که شاعری شیرین سخن نیز بوده و یکی از آخرین شعرای خوب زبان فارسی بحساب می آید مولانا عبد الرحمن جامی است که منظومه های لطیف و کتابهای نفیس از او بیادگار مانده است .

تاریخ ایران در دورهٔ جدید

۱ـ سلسلهٔ صفویه

از سال ۹۰۵ هجری که سلسلهٔ صفویه بهمت شاه اسماعیل تشکیل یافت ایران در دورهٔ جدیدی داخل شده باین معنی که بعد از مدتها قسمت قسمت بودن بازیک دولت مرکزی پیدا کرده و رسم ملوک الطوایفی و تقسیم آن بین چند سلسله از میان رفته است و حدودی برای این مملکت درست و مذهب معینی که همان مذهب شیعه باشد در تمام مملکت رسمی شده که با اندکی تفاوت تا زمان ما باقی مانده است .

مؤسس سلسلهٔ صفوی چنانکه گفتیم شاه اسماعیل است که از نوادگان عارف معروف شیخ صفی الدین اردبیلی بوده و اینکه این سلسله را صفوی و ایشان را صفویه میگویند بعلت همین منسوب بودن بشیخ صفی الدین است

شاه اسماعیل اول (۹۰۵ ـ ۹۳۰) ـ شاه اسماعیل در چهارده سالگی پس از آنکه مریدان پدری و اجدادی را بدور خود جمع نمود بسلطنت طلبی

قیام کرد و چون جوانی شجاع و با ایمان بود بزودی بر امرای شروان و آق قویونلو غلبه نمود و اران و آذربایجان و عراق را زیر فرمان خود آورد و طولی نکشید که فارس و کرمان هم اطاعت او را پذیرفتند .

شاه اسماعیل اگرچه بسهولت بر قسمت اعظم از ایران مسلط آمد و دولتی قوی با مذهب رسمی تشیع درست کرد اما در قسمت مغرب و شمال شرقی ممالک او دو دولت قوی بودند که بمذهب تسنن عقیده داشتند و بهمین جهت دشمن خونی پادشاه صفوی و رعایای ایرانی او بشمار میرفتند . این دو دولت یکی عثمانی بود در مغرب ایران دیگری دولت اوزبکان ترکستان در بخارا و سمرقند مخصوصا اوزبکان که پیوسته بخراسان هجوم می آوردند بیش از همه باعث آزار مردم آن سامان بودند .

یکی از رؤسای این طایفه که شیبک خان یا محمد خان شیبانی نام داشت در سال ۹۱۳ خراسان را از چنگ اولاد تیمور بیرون آورده و آنجا را هم ضمیمه ممالک خود کرده بود .

شاه اسماعیل در سال ۹۱۶ بخراسان حمله برد و پس از گرفتن شهر مشهد

محمد خان را در مرو شکستی سخت داد و او را کشت و خراسان مسخر پادشاه صفوی گردید .

در سال ۹۲۰ سلطان سلیم خان اوّل سلطان عثمانی با قشون زیادی بآذربایجان آمد و در محلّ چالدُران در نزدیکی ماکو با شاه اسماعیل جنگ کرد بعلّت اسلحهٔ آتشین و توپخانه که داشت شاه اسماعیل را با وجود کمال رشادتی که در جنگ بخرج داد مغلوب نمود و به تبریز پای تخت شاه اسماعیل آمد امّا در تبریز با مقاومت مردانهٔ اهالی مصادف شد و چون کاری نتوانست از پیش ببرد بعد از دو هفته برگشت و شاه اسماعیل به تبریز مراجعت نمود

شاه اسماعیل در سال ۹۳۰ وفات یافت و او یکی از شجاع ترین و بزرگترین پادشاهان بعد از اسلام ایران است زیرا که او دولت بزرگی را تشکیل داده بار دیگر این مملکت را در دنیا سربلند کرده و او و جانشینانش بعلّت جهدی که در تقویت و رسمی کردن مذهب تشیّع بخرج داده اند از آن مانع شده اند که ایران هم مثل سایر ممالک اسلامی مطیع سلاطین عثمانی شود و استقلال و شخصیت خود را از دست دهد .

شاه طهماسب اوّل (۹۲۰-۹۸۴) - بعد از شاه اسماعیل پسر یازده ساله اش طهماسب میرزا بنام شاه طهماسب پادشاه شد و چون هنوز بسن رشد نرسیده بود امرا باختیار خود در کارها دخل و تصرف میکردند و اوزبکان هم خراسان را بباد غارت میدادند .

این پادشاه بعد از آنکه بحدّ رشد رسید و دست امرا را از مداخلات بیجا کوتاه نمود بدفع اوزبکان بخراسان آمد و چندبار عبیدالله خان پادشاه ایشان را شکست داد و خراسان را امن نمود .

در سال ۹۳۹ که شاه طهماسب در خراسان بود سلطان سلیمانخان سلطان عثمانی بآذربایجان لشکر کشید و تا سلطانیهٔ زنجان نیز پیش آمد امّا قبل از آنکه شاه طهماسب برسد بعلّت برف و سرمای زیاد مجبور ببازگشت شد و شاه طهماسب آذربایجان را مطیع خود نمود .

شاه طهماسب برادری داشت اَلقاص میرزا که در ۹۵۱ بر برادر شورید و باستانبول نزد سلطان سلیمانخان گریخت و او را بگرفتن ایران تحریک نمود . سلطان خود بآذربایجان آمد و القاص میرزا را با قشونی باصفهان

فرستاد ولی مردم اصفهان اورا بشهر راه ندادند واو مجبوراً ببغداد رفت وچون بین او وسلطان بهم خورد بکردستان آمد ودر آنجا دستگیر شد وعاقبت در حبس شاه طهماسب مُرد .

برخلاف سلطان عثمانی شاه طهماسب بایزید پسر سلطان سلیمانرا که بایران پناهنده شده بود بجای آنکه آلت قرار دهد پیش پدر بازگرداند وتا آخر عمر این پادشاه بین او وسلاطین عثمانی صلح وصفا برقرار بود. یکی از وقایع عهد شاه طهماسب که نام اورا بیش از پیش بلند کرده پذیرائی کریمانه ایست که او از هُمایون پادشاه هندوستان که از مملکت خود رانده وبشاه طهماسب پناه آورده بود نموده وبعد باو کمک لشکری داده واورا بسلطنت سابق خود رسانده است .

اگرچه شاه طهماسب ببزرگی شاه اسماعیل وشاه عباس بزرگ نیست ولی برروی هم از پادشاهان خوب سلسلهٔ صفوی است چه در دورهٔ سلطنت طولانی او که پنجاه وچهار سال طول کشیده با وجود تعرضات متعدد بیگانگان از وسعت این مملکت چیزی کاسته نشده وشاه

طهماسب بهر شکل بوده است دشمنان خارجی را دفع کرده است .

شاه طهماسب مردی باذوق وهنر دوست بود ودر عصر او در قزوین پای تختش عدهٔ کثیری خوشنویس ونقاش وصحاف وتذهیب کار جمع بودند ودر کتابخانهٔ نفیسی که داشت برای او وبرای سایر شاهزادگان صفوی هنرنمائی میکردند .

شاه عباس بزرگ (۹۹۶-۱۰۳۸) - بزرگترین پادشاه سلسلهٔ صفوی بلکه بزرگترین پادشاهان بعد از اسلام ایران شاه عباس اول است که بعلت فتوحاتی که کرده واعمال وآثار خیری که بدست او جاری شده اورا بزرگ لقب داده اند .

در مدت ده سالی که بین مرگ شاه طهماسب وجلوس شاه عباس فاصله شده بعلت خونخوارگی یکی از پسرانش بنام شاه اسماعیل دوم وقتل عامی که از شاهزادگان صفوی کرد واختلافات بین امرا نزدیک بود اساس سلسلهٔ صفوی متزلزل شود تا آنکه در سال ۹۹۶ جمعی از امرا در خراسان عباس میرزا نوادهٔ شاه طهماسب را بسلطنت اختیار نمودند واورا بقزوین



شاه عباس بزرگ

آوردند و بناه شاه عباس بکرسی سلطنت نشاندند .

درهمین مدت فاصله دو دشمن دیرینهٔ سلاطین صفوی یعنی اوزبکان از جانب شمال شرقی و ترکان عثمانی از طرف شمال غربی بایران تاخته وهرکدام قسمت مهمی از آنرا بتصرف خود آورده بودند .

شاه عباس که درمیان دو دشمن قوی گرفتار شده بود ابتدا مصلحت چنان دید که با عثمانی صلح کند بهمین نظر تبریز و شروان وگرجستان ولرستانرا بایشان واگذاشت و تمام حواس خود را متوجه خراسان نمود و در ۱۰۰۶ ایشان راشکستی عظیم داد و شراوزبکان تامدتی ازاین طرف دفع شد .

از اوایل تشکیل دولت صفوی ملاحان پرتغالی برتمام جزایر خلیج فارس وساحل عمان دست انداخته و باظلم وقتل وغارت از منابع خلیج فارس مخصوصاً مروارید وابریشم وحقوق گمرکی که ازکشتیها میگرفتند استفاده های سرشار میکردند .

شاه عباس درسال ۱۰۰۳ حکومت فارس رابیکی از سرداران خود بنام اللهوردیخان سپرد . اللهوردیخان ابتدا خوانین محلی لارا

که مطیع پرتغالیها شده بودند از میان برداشت بعد لشکر بجزایر بحرین برد و آنجارا از ایشان گرفت . پسر اللهوردیخان یعنی امامقلیخان که بعد از مردن پدر والی فارس شده بود در سال ۱۰۳۱ با کمک کشتیهای انگلیسی قلعهٔ مهم پرتغالیها را در جزیرهٔ هرموز گرفت و در مقابل آن بندر عباسی را بنام شاه عباس ساخت و چیزی طول نکشید که تمام جزایر و سواحل خلیج فارس از دست پرتغالیها بیرون رفت و در تجارت آن نواحی انگلیسها و هلندیها جای ایشانرا گرفتند .

شاه عباس در سال ۱۰۰۰ هجری پای تخت خود را از قزوین باصفهان برد و بآبادی و عظمت آن شهر پرداخت و در این ضمن بدستیاری چند تن صاحب منصب انگلیسی که بایران آمده بودند بساختن توپ و منظم کردن سپاه خود پرداخت و تا سال ۱۰۱۱ باین کار مشغول بود .

در این سال شاه قشون اطراف را باصفهان احضار نمود و چنین شهرت داد که خیال رفتن بشیراز را دارد ولی ناگهان با سپاه آماده بتبریز حمله برد تا ولایاتی را که در ابتدای سلطنت از ناچاری بعثمانی تسلیم کرده

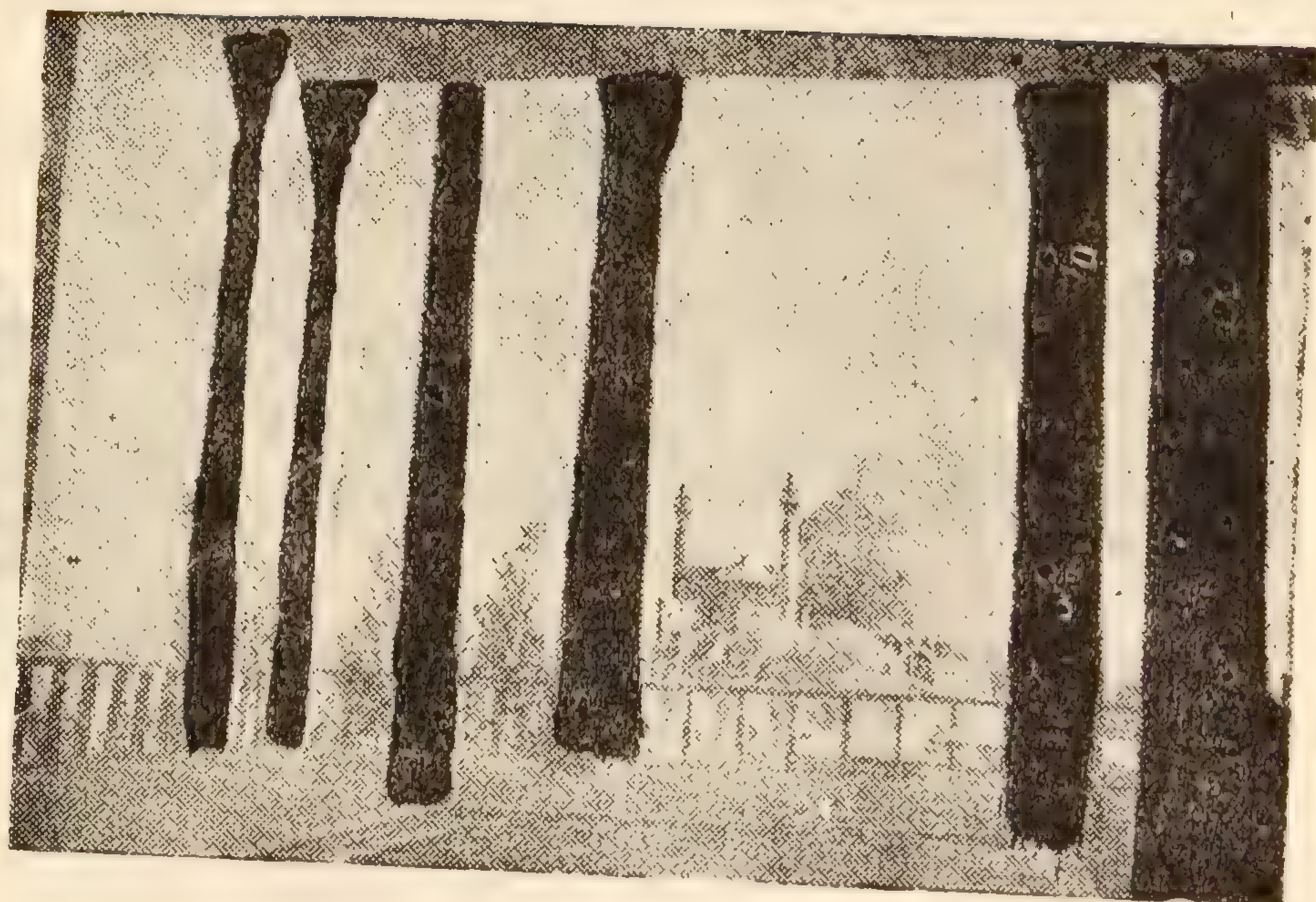
بود پس بگیرد .

شاه عباس و سرداران او بسرعت تمام تبریز و ایروان و گنجه و تفلیس و باکو و دربند و شروان و دیار بکر و موصل را گشودند عثمانیها از این ببعد هرچه کوشیدند که این ولایات را از چنگ شاه عباس بیرون بیاورند قادر نشدند و چاره ای ندیدند جز اینکه همان حدود زمان شاه طهماسب را برسمیت بشناسند .

شاه عباس در سالهای ۱۰۳۲ و ۱۰۳۳ لشکر بعراق عرب کشید و بغداد را هم که از زمان شاه طهماسب از ایران مجزا شده بود فتح کرد و آنجارا با عتبات عالیات ضمیمهٔ ایران نمود .

شاه عباس علاوه بر مملکت گیری یکی از بزرگترین سلاطین مملکتدار عالم است چه او علاوه بر تشویق تجارت بقدری در آبادی و بنای مسجد و پل و آب انبار و کاروانسرا کوشیده که شاید هیچیک از پادشاهان باندازهٔ او در این راه سعی نکرده باشند .

در عهد او اصفهان آبادترین و پرجمعیت ترین شهرهای دنیا بوده و



عمارت چهل ستون

هنوز با وجود خرابیهای عهد استیلای افغانان و دوره های بعد آثار مهمی در آن شهر از عهد شاه عباس باقیست مثل چهار بازار و میدان نقش جهان و عمارت عالی قاپو و مسجد شاه و مسجد شیخ لطف الله و پل الله وردیخان یا سی و سه پل و خیابان چهار باغ وغیرها .

درغیر از اصفهان شاه عباس در مازندران بندر فرح آباد و شهر اشرف و جاده سنگفرش آنجا را ساخته و در مشهد مقدس و عتبات نیز تعمیراتی کرده . عوام برای آنکه کثرت عدد کاروانسراهای شاه عباسی را که در سراسر ایران نمونه هائی از آنها دیده میشود برسانند میگویند که این پادشاه ۹۹۹ کاروانسرا ساخته است .

شاه عباس در تقویت مذهب شیعه و تشویق علمای آن نهایت سعی را داشت . علاوه بر تعمیر قبر ائمه در نجف و کربلا و مشهد جمیع املاک خالصه خود را هم بنام چهارده معصوم وقف نمود و یک سفر هم پیاده از اصفهان بزیارت بمشهد رفت .

شاه عباس دوم (۱۰۵۲-۱۰۷۷) - بعد از شاه عباس بزرگ

دولت صفوی روز بروز ضعیف تر شد زیرا که جانشینان او همه یا بیرحم و بی کفایت بودند یا عیاش و غافل و اگر هم دولت صفوی بلافاصله بعد از مرگ شاه عباس کبیر از میان نرفته و تا صد سال دیگر دوام کرده است بیشتر از برکت اساس محکمی بوده است که آن پادشاه بزرگ برای آن تهیه دیده بوده است .

بعد از شاه عباس بزرگ سلطنت نصیب نوادهٔ او شاه صفی شد که بیرحم ترین و خونخوارترین سلاطین صفوی است و جز کشتارهای بیجا از شاهزادگان و بزرگان مملکت و از دست دادن بغداد زندگانی او واقعهٔ مهمی ندارد .

بعد از مردن شاه صفی در سال ۱۰۵۲ پسر نه سالهٔ اش عباس بنام شاه عباس دوم پادشاه شد واقعهٔ مهم سلطنت او بیرون آوردن قندهار است در سال ۱۰۵۹ از دست لشکریان اورنگ زیب پادشاه هند .

شاه عباس دوم پادشاهی بالنسبه عادل و مانند جد خود شاه عباس بزرگ مردم دار و آباد کننده بوده ، عمارت چهل ستون

در اصفهان از بناهای اوست .

انقراض سلسلهٔ صفویه - بعد از شاه عباس دوم پسر او صفی میرزا بنام شاه سلیمان پادشاه شد و او که مردی بی کفایت و عیاش بود در تمام مدت سلطنت خود کار مهمی نکرد فقط وزیر باکفایتی داشت بنام شیخعلیخان زنگنه که امور مملکت را بخوبی اداره مینمود

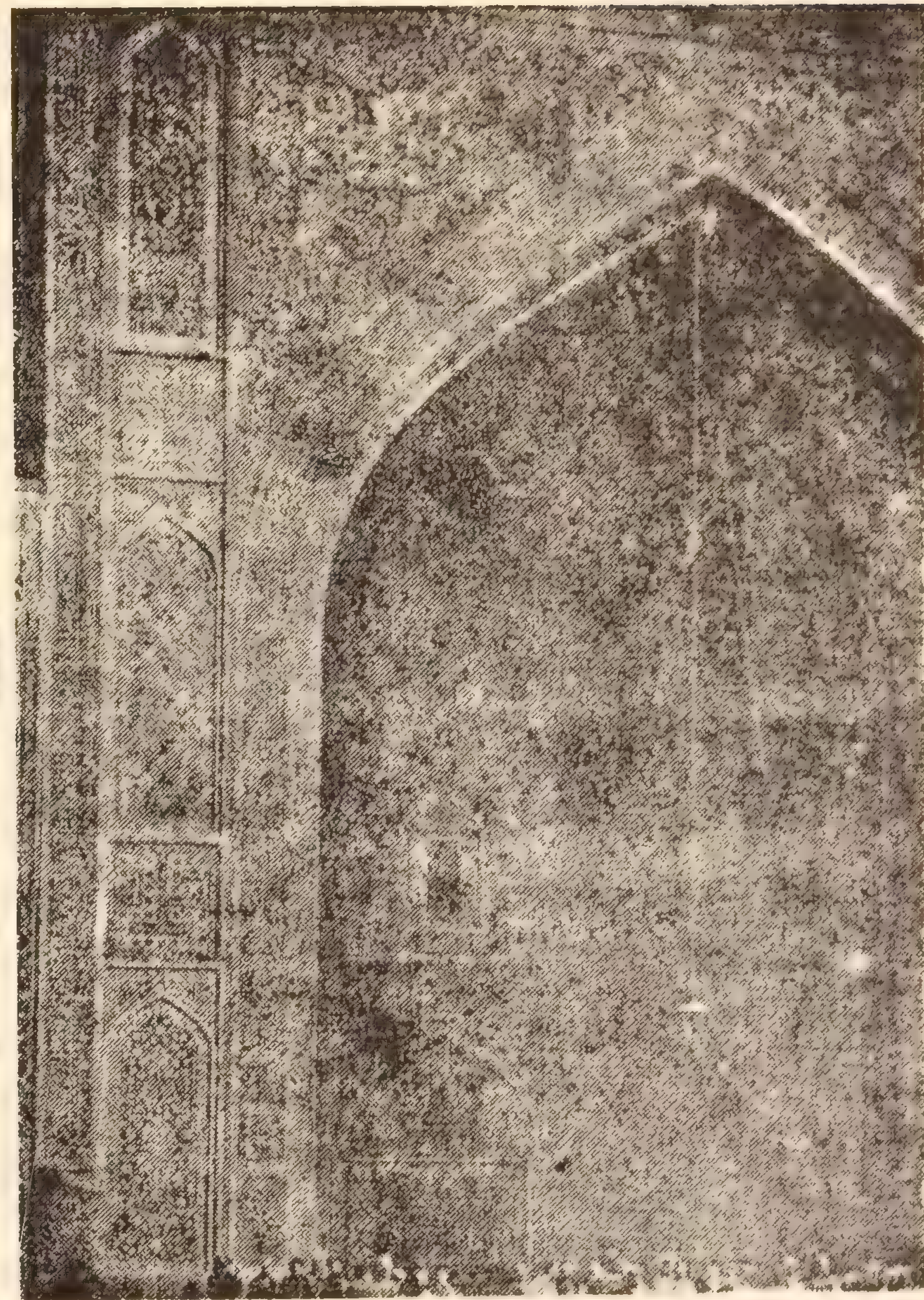
آخرین سلاطین صفویه پسر نالایق شاه سلیمان یعنی شاه سلطان حسین است که مردی ضعیف النفس و محجوب و آخوندمآب بود و بهیچوجه بکار پادشاهی نمیخورد بهمین جهت اوضاع ایران در عصر او سخت پریشان شد و کار بجائی کشید که یک مشت افغان از رعایای صفویه بر حاکم ظالم بیرحم قندهار شوریدند و هیچکس بعلت بیعرضگی پادشاه و نفاق امرا و پریشانی حال لشگر نتوانست جلوی ایشان را بگیرد تا آنکه بر اصفهان نیز دست یافتند و سلسلهٔ صفویه را برانداختند . از ابنیهٔ خوب عهد شاه سلطان حسین مدرسهٔ چهار باغ یا مدرسهٔ مادر شاه است .

شاه سلطان حسین پس از آنکه در سال ۱۱۰۶ بتخت سلطنت نشست یکی از امرای

گرجی خود را که گرگین خان لقب داشت بحکومت قندهار فرستاد و او که مردی بدسیرت و بیرحم بود بآزار افغانان طایفهٔ غَلجائی پرداخت و هر قدر ایشان از ظلم او بشاه غافل شکایت بردند نتیجه‌ای بدست نیامد . عاقبت یکی از رؤسای غَلجائی بنام میرویس که کلانتر قندهار بود شخصاً برای عرض حال باصفهان رفت و چون شاه راه نیافت بعزم زیارت عازم مکه شد و در برگشتن چون اوضاع پای تخت را آشفته تر از سابق دید بقندهار برگشت و گرگین خان را بباغی دعوت کرد و باهمدستی سایر افغانان او را کشت و در قندهار مستقل شد .

در همین ایام افغانان اَبدالی هرات هم شوریدند و در سال ۱۱۲۲ محمود پسر میرویس بسیستان و کرمان تاخت و در ۱۱۲۴ در چهار فرسخی اصفهان قشون شاه سلطان حسین را مغلوب نمود و پس از مدتی محاصره اصفهان را گرفت و شاه سلطان حسین بدست خود تاج سلطنت را بر سر محمود گذاشت و در حقیقت در سال ۱۱۲۵ سلسلهٔ صفویه منقرض شد .

در عهد صفویه اگرچه آبادی و تجارت و حیثیت ایران در داخل و خارج



مسجد مادر شاه

افزایش داشته ولی بر اثر صدماتی که در عهد مغول و تیموریان باین کشور رسیده بوده علم و ادب ترقی نیافته و جز آنچه بمذهب تعلق داشته بقیهٔ رشته‌ها رونقی پیدا نکرده است با این حال از شعرای این دوره نام محتشم و عرفی و صائب و کلیم و وحشی و از علما نام شیخ بهائی را و از حکما اسامی میرداماد و ملاصدرا و ملامحسن فیض و میرفندرسکی و از علمای مذهب شیعه نام مقدس اردبیلی و ملامحمدتقی مجلسی و پسرش ملامحمدباقر مجلسی و آقاحسین خوانساری و پسرش آقاجمال خوانساری را باید بیاد داشت .

بر خلاف علم و ادب بعضی از اقسام هنر مثل نقاشی و معماری و خوشنویسی در این دوره ترقی کامل داشته و آثاری که در این فنون از آن عصر باقیست جزء زیباترین و کاملترین نمونه‌های هنری است .

هنرمندان بزرگ این زمان در نقاشی عبارتند از رضای عباسی و مانی و معین مصور و در خوشنویسی نستعلیق سلطانعلی مشهدی و میرعماد قزوینی و در خط نسخ میرزا احمد نیریزی

۲ - افشاریه

در موقع محاصرهٔ اصفهان بدست محمود پسر شاه سلطانحسین که طهماسب میرزا نام داشت بقزوین رفت تا در آنجا برای نجات پای تخت سپاهیانی گرد آورد ولی تا مدتی باین در و آن در میزد و نمیتوانست نتیجه‌ای بدست آورد .

در این مدت محمود افغان چون دید که مردم ایران از استیلای او و یاران سنی مذهبش راضی نیستند و غالباً سر بشورش بر میدارند و بعضی نقاط هم مثل بختیاری و یزد و بندرعباس بهیچوجه از او اطاعت ندارند تغییر مزاج داد و بسیاری از شاهزادگان و امرای صفوی را کشت و در آخر کار حال جنون باو دست داد تا آنکه در سال ۱۱۳۷ بدست پسر عمش اشرف بقتل رسید .

در اوایل کار اشرف دو دولت روسیه و عثمانی از پریشانی اوضاع ایران استفاده کرده شمال و مغرب این مملکت را بین خود تقسیم نمودند باین شکل که ولایات ساحلی بحر خزر سهم روسیه و آذربایجان و کرمانشاهان

و کردستان و همدان متعلق بعثمانی شد و طهماسب میرزا پسر شاه سلطان حسین هم که میخواست از پطر کبیر امپراطور روسیه کمکی برای بیرون کردن افاغنه بگیرد چون خبر یافت شاه سلطان حسین را کشته اند بقزوین آمد و بنام شاه طهماسب دوم بتخت سلطنت جلوس نمود و در طهران با فتحعلیخان رئیس یک طایفه از ایل قاجاریه متحد شد و با او باسترآباد رفت و این دو نفر از آنجا متوجه فتح خراسان گردیدند ولی در این تاریخ یکی از سرکردگان ایل افشار که نادرقلی نام داشت و ایل او در اطراف دره گز خراسان ساکن بودند. در خراسان بر ملک محمود سیستانی طغیان کرد و او را شکست سخت داد و شاه طهماسب نادر را بخدمت خود طلبید و نادر نیز این پیشنهاد را قبول و شاه را بخراسان دعوت نمود .

پس از آنکه شاه طهماسب بخراسان آمد با نادر شهر مشهد را در محرم سال ۱۱۳۹ محاصره کردند فتحعلیخان قاجار از شاه اجازهٔ مرخصی گرفت ولی شاه و نادر که از یاغی شدن او بوئی برده بودند محرمانه اسباب قتل او را فراهم نمودند باین ترتیب میدان برای ترقی و پیشرفت نادر

باز شد و حریف پرزور او از میان رفت .

نادر پس از فتح مشهد عازم دفع اشرف افغان شد و در سه جنگ که با لشکریان او در مهماندوست دامغان و مورچه خورت اصفهان و زرقان پنج فرسخی شیراز کرد بکلی رشتهٔ مقاومت افاغنه را از هم گسیخت و اشرف که با فغانستان میگریخت در بلوچستان در سال ۱۱۴۲ کشته شد و دورهٔ فتنهٔ افغان در ایران که مجموعاً هفده سال طول کشیده بود باین شکل خاتمه یافت .

بعد از دفع شر افاغنه نادر متوجه پس گرفتن ولایاتی شد که روسیه و عثمانی آنها را بغصب ضبط کرده بودند بهمین جهت ابتدا بروسیه پیغامی در این باب فرستاد و روسها که در مدت توقف در ایالات ساحلی بحر خزر تلفات بسیار دیده بودند آن نواحی را تخلیه کردند .

اما پس گرفتن ولایات غربی و شمال غربی از عثمانی باین آسانی میسر نشد بلکه برای این کار بجز جنگ راهی دیگر نبود زیرا که عثمانیها از آن ولایات دست بردار نبودند .

نادر در محرم سال ۱۱۴۲ آذربایجان را تسخیر کرد و محاصرهٔ ایروان
رفت امّا عثمانیها قشونی بعراق عجم فرستادند و در آنجا شاه طهماسب را
شکست دادند و شاه طهماسب بدون اطّلاع نادر معاهده ای با عثمانیها
بست و در عوض پس گرفتن آذربایجان و کردستان و لرستان و همدان
ولایات آن طرف رودخانه ارس را بعثمانی واگذاشت و برای نجات
اسیران ایرانی نیز هیچ اقدامی نکرد -

همینکه این خبر بنادر رسید بتمام ولایات بی اساس بودن معاهدهٔ
شاه طهماسب را با عثمانی اطّلاع داد سپس باصفهان آمد و بعد از یک شب
مهمانی چون از شاه طهماسب حرکات ناپسندی سر زد او را از سلطنت
خلع کرد و پسر کوچکش را نامزد پادشاهی نمود و خود نایب السلطنه شد.
نادر بعد از خلع شاه طهماسب و فرستادن او بحبس بمشهد از راه کرمانشاه
بعراق عرب تاخت و مشغول محاصرهٔ بغداد شد امّا بعد از یک سال
آنجا را نتوانست بگیرد و خود او نیز در سال ۱۱۴۶ از عثمان پاشا
شکست خورد و بکرمانشاه برگشت و از آنجا بهمدان آمد امّا این شکست



نادرشاه افشار

بهیچوجه عزم او را سست نکرد بلکه تا حدی بیشتر بجمع سپاهی پرداخت و در ربیع الثانی ۱۱۴۶ بار دیگر بعراق عرب حمله برد و این دفعه فتح بزرگی نمود و عثمان پاشا کشته شد و دولت عثمانی قبول کرد که تمام ولایات ایران را پس بدهد و حدود بین دو مملکت همان حدود عهد شاه سلطان حسین شد .

و از این تاریخ تا آخر سلطنت نادر چند بار دیگر بین ایران و عثمانی جنگ درگرفته ولی همه وقت فتح با نادرشاه بوده چنانکه در آخرین مرتبه یعنی در ۱۱۵۸ باز قشون ایران فتح بزرگی کردند و دولت عثمانی قبول کرد که حدود بین دو کشور همان حدود عهد شاه صفی باشد .

سلطنت نادر و فتح هند - در سال ۱۱۴۸ نادر بعد از اردوکشی بداغستان و قفقازیه بصحرای موغان آمد و در آنجا اردو زد و از تمام ایران عده ای از اعیان و کدخدایان و ریش سفیدان و قضاة را بآنجا خواست و در مجلس جشنی گفت که من شر افاغنه و روس و عثمانی را دفع و مملکت را آرام کردم چون خسته شده ام و خیال استراحت دارم هر کس را میخواهید

بسلطنت اختیار کنید . حاضرین که اصل خیال او را میدانستند متفقا گفتند که جز خان افشار هیچکس لایق سلطنت نیست . نادر بعد از مدتی استنکاف آخر سلطنت را قبول کرد و در دوازده روز بنوروز مانده از سال ۱۱۴۸ در همان دشت موغان تاجگذاری نمود و باصرار او ایرانیها هم حاضر شدند که دست از مخالفت با مذهب تسنن بردارند و کاری کنند که سنیها مذهب شیعه را هم مثل یکی از مذاهب خود بدانند .

در سال بعد از جلوس نادرشاه متوجه حدود شرقی ایران شد و بعد از فتح قندهار بهندوستان تاخت و در ۱۵ ذی القعدهٔ سال ۱۱۵۱ بر قوای عظیم محمدشاه گورکانی پادشاه هندوستان غالب آمد و دهلی پای تخت هند را گرفت و محمدشاه تسلیم شد اما نادر او را همچنان بسلطنت باقی گذاشت و با هدایا و نفایسی که باو بخشیده شده بود و غنایم بسیار از جمله تخت طاوس و الماس مشهور کوه نور با افتخار تمام بایران برگشت

فتح هندوستان شهرت نادرشاه را بیش از پیش کرد و او را در ردیف کشورگشایان درجه اول عالم قرار داد اما افسوس که این واقعه مقدمهٔ

برگشت کار او شد باین معنی که بتدریج مزاج او تغییر یافت و پول پرستی و ظلم و بیرحمی و کور کردن مردم و ساختن کله مناره از سر بیگناهان چنان او را در پیش چشم اهل ایران منفور و زشت کرد که مرگ او را از خدا میخواستند عاقبت هم یک عده از ایشان او را در سال ۱۱۳۸ در نزدیکی قوچان شبانه کشتند و از دست ظلم و ستم او رستند.

در ایامی که نادر بطرف داغستان میرفت در جنگل فیروزکوه تیری بطرف او پرتاب شده. نادر گمان کرد که این کار بتحریک رضاقلی میرزا پسر او بوده و بهمین بدگمانی پسر عزیز خود را کور کرد ولی پشیمان گردید و چون پشیمانی سودی نداشت بتدریج احوال دماغیش رو باختلال گذاشت و اخلاق و رفتارش روز بروز بدتر شد.

بعد از کشته شدن نادر برادرزادگان او بنزاع با یکدیگر پرداختند و هیچکدام هم کاری از پیش نبردند و نوادگان او هم هیچیک لیاقتی نداشتند بهمین جهت رشته یگانگی ممالک نادری بسرعت گسیخته شد و جز خراسان که آنرا هم بعدها قاجاریه گرفتند چیزی بدست بازماندگان نادرشاه نماند

پای تخت نادرشاه در شهر مشهد بود و این پادشاه در آن شهر بعضی قسمتها از مزار حضرت امام رضا را تعمیر کرده است.

۳ - زندیه

بلافاصله بعد از قتل نادرشاه در هر گوشه از ایران یکی از سرداران او یا یکی از رؤسای ایلات بسرکشی پرداختند و دم از استقلال زدند چنانکه احمدخان اَبدالی افغان بقندهار رفت و مقدمات استقلال افغانستان را فراهم ساخت و آزادخان افغان در آذربایجان سر بلند کرد و دو تن از رؤسای بختیاری و کریم خان از طایفه زند از طوایف لر در اصفهان یکی از دخترزادگان شاه سلطان حسین را پادشاه خواندند و محمدحسن خان قاجار پسر همان فتحعلیخانی که بتحریک نادر کشته شده بود در استرآباد طغیان کرد.

کریمخان زند بعد از دفع آزادخان و مدعیان بختیاری خود عازم سرکوبی محمدحسن خان قاجار شد و در ۱۱۷۱ او را بدست یکی از سرداران خود در مازندران مغلوب و مقتول کرد و پسر او آقامحمدخان را نزد خود

آورد و آقا محمد خان تا آخر عمر خان زند در شیراز در دستگاه زندیه میزیست

کریم خان مدت سی سال (۱۱۶۳ - ۱۱۹۳) در تمام ایران بجز خراسان که باحترام نادرشاه بآنجا لشکر نکشید سلطنت میکرد ولی هیچوقت عنوان سلطنت اختیار ننمود بلکه خود را وکیل الرعایا میخواند . پادشاهی بود عادل و مهربان و رعیت دوست و از همه بیشتر راحت و خوشی مردم را میخواست و تا میتوانست اسباب این کار را برای عامه فراهم مینمود و در پای تخت خود شیراز بناهای خوب کرده مثل بازار و مسجد و حمام وکیل و برروی هم یکی از پادشاهان خوب و خوش نام و دوست داشتنی ایران است .

کریم خان در آخر عمر برادر خود صادقخان را بفتح بصره فرستاد و میخواست که بغداد را هم بگیرد ولی در ضمن محاصرهٔ بصره مرد و صادقخان بصره را گرفت ولی خیال لشکر کشی ببغداد بعلت مرگ کریم خان و بهم خوردن اوضاع سلطنتی زندیه تعقیب نشد





آغامحمدخان

کریم خان جانشین لایقی نداشت ، پسران او خردسال و برادرانش بیکفایت و بی تدبیر بودند و هنوز نعش کریم خان بر زمین بود که بین ایشان نزاع درگرفت و طولی نکشید که اکثر ایشان بدست یکدیگر برافتادند.

آخرین زندیه جوان رشید لطفعلیخان نوادهٔ برادری کریم خان است که از سال ۱۲۰۳ تا ۱۲۰۹ با آقا محمد خان قاجار و مدعیان دیگر با کمال مردانگی می جنگیده ولی عاقبت در کرمان در نتیجهٔ خیانت یکی از اعیان آنجا دستگیر و بحکم آقا محمد خان بوضع زشتی کشته شده و کار زندیه بقتل او باتمام رسیده است .

۴ - قاجاریه

در حال احتضار کریم خان آقا محمد خان قاجار بوسیلهٔ یکی از محارم اندرون از نزدیک بودن مرگ خان زند مسبوق شد و از شیراز باسترآباد گریخت و در آنجا قبیلهٔ پدری را دور خود جمع آورد و سر بطغیان برداشت و کم کم قدرتش بالا گرفت زیرا که جانشینان کریم خان حریف او نشدند و آقا محمد خان بزودی شمال و مرکز ایران را مطیع خود ساخت و زندیه را

مغلوب نمود و در سال ۱۲۰۰ رسماً بتخت سلطنت جلوس نمود و مؤسس سلسلهٔ قاجاریه شد بعد بخراسان رفت و آنجا را هم با بقیهٔ جواهرات نادری از نوادهٔ کور نادرشاه گرفت .

از وقایع مهم عهد آقا محمد خان لشکرکشی اوست بگرجستان و قتل عام عیسویان تفلیس که اگرچه او را مشهور کرده ولی بعلت بیرحمیهای او اهالی عیسوی گرجستان را بقبول حمایت دولت روسیه وا داشته و مقدمه جدا شدن آن مملکت از ایران شده است .

آقا محمد خان را در ذی الحجهٔ سال ۱۲۱۱ موقعیکه بمحاصرهٔ یکی از قلعه‌های شهر شوشی در آن طرف ارس مشغول بود سه تن از نوکران او شبانه بقتل رساندند .

آقا محمد خان قاجار پادشاهی بود با تدبیر و شجاع و جنگجو ولی بسیار پول پرست و بیرحم و بیوفا

فتحعلیشاه (۱۲۱۲ - ۱۲۵۰) - چون آقا محمد خان را برادرزادهٔ نادرشاه در جوانی مقطوع النسل کرده بود و فرزندی نداشت در ایام

سلطنت برادرزادهٔ خود باباخان را ولیعهد خود نموده بود و باباخان بعد از نشستن بتخت سلطنت لقب فتحعلیشاه اختیار کرد .

فتحعلیشاه در مدت سی و هفت سال سلطنت اگرچه بدست پسران خود که یک عده از ایشان مردمانی کافی بودند در داخلهٔ مملکت تمام مدعیان را از میان برد و دولت واحدی تشکیل داد ولی در دو دوره جنگی که با دولت روسیه در طرف قفقازیه کرده بواسطهٔ بی انضباطی قشون و اختلافات سران سپاهی شکست خورد و در نتیجه قسمت مهمی از شمال غربی ایران یعنی آنچه در شمال رودخانهٔ ارس بود با قسمتی از طالش و موغان بتصرف روسیه رفت .

باعث بروز جنگ در سال ۱۲۱۸ این بود که پادشاه گرجستان خود را کاملاً تحت حمایت دولت روسیه قرار داد و روسیه آنجا را جزو خود ضمیمه نمود حتی درصدد تصرف گنجه و شوشی و ایروان نیز برآمد .

فتحعلیشاه پسر خود عباس میرزا را که ولیعهد دولت بود و در تبریز حکومت میکرد بجلوی روسها فرستاد و دورهٔ اول جنگ بین ایران و روسیه شروع شد .

این دوره از جنگها قریب بده سال طول کشید و اگرچه در ابتدا فتح با سپاه ایران بود ولی بالاخره روسها غالب شدند و بموجب عهدنامهٔ که در سال ۱۲۲۹ در قریهٔ گلستان قراباغ بسته شد گرجستان و باکو و دربند و شروان و قراباغ و موغان و قسمتی از طالش از دست ایران بیرون رفت

سیزده سال بعد بعلت تجاوزی که از جانب روسها نسبت بمسلمین قفقازیه و حدود خاک ایران میشد علمای شیعه برضد ایشان اعلان جهاد دادند و باز یک دورهٔ دیگر جنگ بین ایران و روسیه واقع شد که از ۱۲۴۱ تا ۱۲۴۳ طول کشید. این بار هم ابتدا عباس میرزا فاتح بود و تا نزدیک تفلیس رفت ولی در آخر کار بعلت بکفایتی سران سپاه و بی پولی و خیانت جمعی از مردم شکست یافت و معاهدهٔ دیگری در قریهٔ ترکمانچای بین دو طرف بامضا رسید و این بار هم ایران علاوه بر ده کرور تومان غرامت دو ولایت ایروان و نخجوان را بروسیه واگذاشت و رودخانهٔ ارس سرحد دو دولت گردید.

در بین جنگهای ایران و روس یک جنگ نیز در سالهای ۱۲۳۶-۱۲۳۸

بین ایران و عثمانی اتفاق افتاد و قشون ایران که بسرکردگی عباس میرزا نایب السلطنه و برادر بزرگترش محمدعلی میرزا دولتشاه حکمران کرمانشاه بودند در دو طرف سرحدات آذربایجان و کرمانشاه فتوحات درخشان کردند و تا پشت دروازهٔ بغداد پیش رفتند و عثمانی تقاضای صلح کرد

فتحعلیشاه در آخر سلطنت عباس میرزا را از آذربایجان بدفع یاغیانی که در یزد و کرمان و خراسان سر بلند کرده بودند فرستاد و نایب السلطنه بعد از امن کردن این نواحی بمحاصرهٔ هرات پرداخت اما چون مزاجش سخت علیل شده بود چند تن از پسران خود را با وزیر هنرمندش میرزا ابوالقاسم قائم مقام در آنجا گذاشت و خود بطهران آمد و بعد از مراجعت بمشهد در آنجا در سال ۱۲۴۹ مرد و سال بعد پدرش فتحعلیشاه نیز وفات یافت

فتحعلیشاه پادشاهی بود عیاش و پول پرست و تا حدی ساده لوح، بیشتر اشتهار او از این بابت و از جهت کثرت زنان و اولاد اوست.

محمدشاه (۱۲۵۰-۱۲۶۴) بعد از مردن عباس میرزا فتحعلیشاه

با اینکه پسران متعدد داشت پسر بزرگ عباس میرزا یعنی محمد میرزا را ولیعهد قرار داد و محمّد میرزا بعد از مردن فتحعلیشاه بنام محمّد شاه پادشاه شد

محمّد شاه ابتدا وزیر پدرش میرزا ابوالقاسم قائم مقام را صدر اعظم نمود لیکن بعد از یک سال آن مرد باهنر را که یکی از زبردست ترین منشیان زبان فارسی بود کشت و معلّم خود حاجی میرزا آقاسی را که آخوندی درویش مسلک و بیخبر از اوضاع مملکتداری بود صدارت بخشید

چهارده سال سلطنت محمّد شاه که دورهٔ تنزّل و خرابی اوضاع لشگری و مالی ایران است واقعهٔ مهمی ندارد جز لشگرکشی این پادشاه بقصد تسخیر هرات که آن هم بعلّت مخالفت جدّی انگلیسها و کشتی آوردن ایشان بخلیج فارس نتیجه‌ای نداده و محمّد شاه را بر داشتن محاصرهٔ هرات مجبور نموده است .

سیّد علی محمّد باب مؤسّس مذهب بابیّه در اواخر سلطنت محمّد شاه ظهور کرد

محمّد شاه مردی بود ضعیف النفس و علیل المزاج و در تمام دورهٔ سلطنت او

اختیار کارها را حاجی میرزا آقاسی در دست داشت و بهمین جهت روز بروز اوضاع خراب تر و ایران ضعیف تر میشد مخصوصاً در اواخر سلطنت محمّد شاه تقریباً تمام ایران دچار بی نظمی و گرفتار سرکشی یاغیان شده بود و از تمام آنها مهمتر فتنهٔ حسن خان سالار بود در خراسان که ادّعای سلطنت داشت .

ناصر الدّین شاه (۱۲۶۴-۱۳۱۳) - بعد از مردن محمّد شاه پسر و ولیعهد او ناصر الدین میرزا که در تبریز بود بسعی و کفایت میرزا تقیخان فراهانی وزیر نظام آذربایجان عازم طهران شد و در بین راه میرزا تقیخان را لقب امیر نظام و اتابک اعظم داد و بصدارت انتخاب نمود و چون بطهران رسید باسم ناصر الدّین شاه بتخت پادشاهی نشست .

میرزا تقیخان امیر کبیر با کفایت و تدبیری که در کمتر کسی دیده شده در اندک مدّتی تمام فتنه‌ها از جمله فتنهٔ سالار را در خراسان خواباند و سراسر مملکت را مطیع و امن نمود سپس باصلاح قشون و خزانه پرداخت و برای کار تعلیم و تربیت مردم روزنامه تأسیس نمود و مستشار از خارجه خواست و مدرسهٔ دار الفنون را بنا کرد خلاصه در مدّت سه سال و سه ماه صدارت زینتا

تمام خرابیهای عهد محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی را اصلاح کرد بلکه در همین مدت قلیل ایران را چنان اعتبار و قدرت داد که ناصرالدین شاه در تمام ایام سلطنت طولانی خود از آن برخوردار بود . امیرکبیر یکی از بزرگترین وزرای ایران است ، کفایت و وطن پرستی و زیرکی و درست کاری او در این او اخر کمتر وزیری داشته

ناصرالدین شاه از راه جوانی و جهالت امیرکبیر را در اوایل سال ۱۲۶۸ معزول و روانهٔ کاشان کرد و چندی بعد آن مرد بی نظیر را با مر شاه غافل در حمام فین رگ زدند و ایران از وجود چنین فرزند لایقی محروم گردید .

در سال ۱۲۷۲ ناصرالدین شاه در دنبال اقدامات پدر و جد خود قشون بتسخیر هرات فرستاد و عم خود حسام السلطنه را باین کار مامور نمود و حسام السلطنه بالاخره آنجا را گرفت اما چون انگلیسها هیچوقت از این کار راضی نبودند لشکر بجزیره و بوشهر فرستادند و ایران را مجبور کردند که از هرات و تمام افغانستان چشم بپوشد .

دیگر از جنگهای عهد ناصرالدین شاه یکی جنگ لشکریان ایران است



با خان خیوه که او را در سال ۱۲۷۱ مغلوب و مقتول کردند و سرش را بطهران فرستادند دیگر لشکرکشی بمرو برای دفع ترکمانان که نتیجه‌ای نداد و بشکست سپاه ایران تمام شده است

ناصرالدین شاه بعد از امیرکبیر چند نفر صدراعظم اختیار کرده ولی هیچیک از ایشان کفایت و پاکدامنی امیر را نداشته‌اند از این میان تنها کسی که تا حدی دنبالهٔ خیالات امیر را در راه اصلاح قشون و تنظیم ادارات و آشنا کردن مردم مملکت بتمدن و معارف جدید گرفته حاجی میرزا حسینخان سپهسالار است که شاه و عده‌ای از شاهزادگان و اعیان را بفرنگ برده و ترقیات آن ممالک را بایشان نشان داده است.

امّا حاجی میرزا حسین خان هم بعلت مخالفت دشمنان مدت زیادی بر سر کار نماند و بهمین جهت نتوانست تمام خیالاتی را که داشت بمورد عمل بگذارد. مسجد سپهسالار جدید و عمارت بهارستان یعنی محل مجلس شورای ملی از بناهای حاج میرزا حسینخان است .

در اواخر عهد ناصرالدین شاه و در نتیجهٔ اقدامات امیرکبیر و حاجی میرزا

حسینخان سپهسالار و تبلیغات بعضی از علمای روشن فکر جنبشی در مردم برای مخالفت با طرز حکومت استبدادی و سلطنت ناصرالدین شاه که بخوشگذرانی و عیش میگذشت و خرابکاریهای میرزا علی اصغرخان امین السلطان صدراعظم او پیدا شد و شاه و وزیر هر قدر میخواستند از این جنبش جلوگیری کنند حرکات زشت و بیرویهٔ ایشان مردم را جری‌تر میکرد تا آنکه در روز جمعه ۱۷ ذی القعده از سال ۱۳۱۳ که ناصرالدین شاه بزیارت مزار حضرت عبدالعظیم رفته بود شخصی بنام میرزا رضا کرمانی او را در صحن بضرب طپانچه کشت و از همین تاریخ بنیان استبداد متزلزل گردید.

مظفرالدین شاه (۱۳۱۳-۱۳۲۴) - مظفرالدین شاه پسر ناصرالدین شاه که قریب چهل سال از عمر خود را در آذربایجان بولیعهدی گذرانده بود وقتی که بسلطنت رسید مردی بود ضعیف النّفس و علیل المزاج و بهمین جهت در دورهٔ پادشاهی او خرابیهای اواخر عهد ناصرالدین شاه ترمیم نیافت بدتر و شدیدتر هم شد بخصوص که امین السلطان همچنان صدارت داشت و جز غافل نگاه داشتن شاه و دنبال کردن خیالات خود کاری

دیگر میگرد .

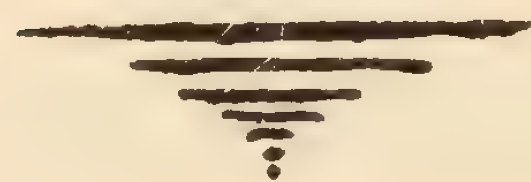
مظفرالدین شاه بعد از هفت ماه امین السلطان را از صدارت انداخت و زمام کارها را بدست میرزا علیخان امین الدوله که مردی تربیت شده و اصلاح طلب و آزادیخواه بود سپرد و امین الدوله باصلاح مالیه و پستخانه و عدلیه و باز کردن مدارس و جلوگیری از مخارج زیادی مشغول شد امّا طرفداران امین السلطان او را بزمین زدند و بار دیگر این شخص را بر سر کار آوردند

اینبدفعه امین السلطان برخلاف امین الدوله که میخواست ثروت داخلی مملکت را از راه وارد کردن کارخانجات و تشویق زراعت و صنعت زیاد و مخارج را از همین راهها تأمین کند دست بکار قرض از خارجه زد و این پولها هم بیشتر در سفرهائی که مظفرالدین شاه برای معالجه بفرنگستان کرد تلف شد و مملکت هیچ جه از آن خیری نبرد .

در سال ۱۳۲۱ بار دیگر مظفرالدین شاه مجبور شد که امین السلطان را معزول کند و صدارت را به عین الدوله بسپارد .

آزادیخواهان ابتدا بصدارت عین الدوله امید وار بودند امّا کمی بعد

معلوم شد که این شاهزاده نیز مستبد و ظالم و پول پرست و بی تدبیر است بهمین جهت از شاه عزل او و تأسیس عدالتخانه را خواستند عین الدوله بآزار آزادیخواهان و پراکنده کردن ایشان بقوّهٔ نظامی پرداخت و علمای روحانی جمعی بقم رفتند و عدّه‌ای از مردم هم بسفارت انگلیس متحصّن شدند عاقبت شاه عین الدوله را از کار برداشت و در تاریخ ۱۴ جمادی الثّانیه ۱۳۲۴ قمری فرمان مشروطیت را امضا کرد و ایران از آن تاریخ در شمار ممالک مشروطه درآمد .



تاریخ ایران

در دورهٔ مشروطیت

محمدعلیشاه (۱۳۲۴-۱۳۲۷) - پنج روز بعد از امضای فرمان مشروطه مظفرالدین شاه فوت کرد ولیعهد و پسر او محمدعلی میرزا از تبریز بطهران آمد و بنام محمدعلی شاه پادشاه شد.

این پادشاه با اینکه بقرآن قسم خورده بود که از مشروطه حمایت و طرفداری کند از همان ابتدای جلوس بنای ضدیت با مجلس شورای ملی و آزادیخواهان گذاشت و کار این ضدیت بدشمنی علنی کشید تا آنکه محمدعلی شاه در روز ۲۳ جمادی الاولی سال ۱۳۲۶ مجلس را توپ بست و یک عده از واعظان و روزنامه نویسان و وکلای مجلس را یا کشت یا بحبس انداخت و بار دیگر استبداد تجدید شد.

اما آزادیخواهان اگرچه در طهران مغلوب شده بودند ولیکن در ولایات دست از مقاومت برنداشتند مخصوصاً در تبریز مردم علناً قیام کردند و با

قشون دولتی بجنگ پرداختند.

مقاومت مردم تبریز که بریاست ستارخان و باقرخان صورت میگرفت کم کم در ولایات دیگر هم اثر کرد از جمله در گیلان و اصفهان.

عاقبت آزادیخواهان آذربایجان و گیلان از یک طرف و ایل بختیاری بهدایت حاجی علیقلیخان سردار اسعد از طرفی دیگر عازم طهران شدند و در روز ۲۷ جمادی الاخری سنهٔ ۱۳۲۷ طهران را فتح کردند و محمدعلیشاه بسفارت روس پناه برد و از سلطنت افتاد.

احمدشاه (۱۳۲۷-۱۳۴۳) - آزادیخواهان و مشروطه طلبان بعد از فتح طهران احمد میرزا پسر دوازده سالهٔ محمدعلیشاه را شاه خواندند و عضدالملک رئیس طایفهٔ قاجار را بنیابت سلطنت برگزیدند و بار دیگر نمایندگانی برای مجلس شورای ملی انتخاب کردند و چون در سال بعد عضدالملک مرد ناصرالملک بجای او نایب السلطنه شد.

در دورهٔ مجلس دوم محمدعلی شاه مخلوع و برادرش سالارالدوله بکمک روسها از طرف استراباد و کردستان بسمت پای تخت هجوم آوردند ولی

هر دو مغلوب شدند و گریختند .

اندکی بعد از تاجگذاری احمد شاه (۲۸ شعبان ۱۳۳۲) و باز شدن مجلس سوم در اروپا بین ممالک عمدهٔ آن جنگی در گرفت که بجنگ بین المللی اول معروف است . با اینکه ایران در این جنگ بیطرف ماند ولی بعلت همسایه بودن با دولتهای رُوس و انگلیس و عثمانی صدمات بسیار خورد و اوضاع داخلیش بعلت تجاوز همسایگان سخت مغشوش شد حتی موقعی هم دو دولت انگلیس و روس بدون اطلاع و رضای ایران این مملکت را برای دخل و تصرفات مالکانه بدو منطقهٔ نفوذ بین خود تقسیم کردند و چون در سال ۱۳۳۶ قمری دولت قدیم روسیه از بین رفت و اوضاع داخلی آن کشور تا مدتی دچار اختلال بود دولت انگلیس در حقیقت تمام ایران را تحت نفوذ خود گرفت ولی از همه طرف با این عمل مخالفت شد

انقراض سلسلهٔ قاجاریه - بر اثر صدماتی که در ضمن جنگ بین المللی اول بایران وارد شده بود و ناامنی و خرابی کارها روز بروز بی پولی و پریشانی وضع اقتصادی مملکت بیشتر میشد بخصوص که ایالات شمالی تحریک

حزب بالشویک که اختیار حکومت روسیه را در دست گرفته بودند میدان انقلاباتی گردیده و جماعتی در آنجا بهمین اسم بالشویکی اسباب زحمت مردم شده بودند .

قشونی که دولت برای سرکوبی این عده فرستاده بود بهانهٔ نرسیدن حقوق و خرابی وضع پای تخت بطرف طهران حرکت کردند و در سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی حکومت را در دست گرفتند و احمد شاه بفرنگستان حرکت کرد فرمانده قسمت قزاق این قشون مرحوم رضاشاه بود که بعد از فتح طهران بوزارت جنگ و بعدها بریاست وزراء رسید . در نهم آبان ۱۳۰۴ احمد شاه از سلطنت خلع و با اختیار مرحوم رضاشاه پهلوی سلطنت سلسله قاجاریه منقرض شد .

رضاشاه پهلوی (۱۳۰۴ - ۱۳۲۰ شمسی) - در دوره سلطنت مرحوم رضاشاه پهلوی که شانزده سال طول کشید ناامنیهای داخلی و سرکشی ایلات مرتفع و روابط ایران با همسایگان روشن و مقدمات یک سلسله اصلاحات لشکری و اقتصادی و اجتماعی شروع شد از جمله سعی بسیار در آبادی



رضاشاه پهلوی

نهرها و راهها و بسط زراعت و براه انداختن کارخانه ها و کشیدن راه آهن و تاسیس بانک ملی و فرستادن محصل بخارجه بعمل آمد و ایران بار دیگر در داخل و خارج صاحب اعتبار و حیثیتی شد .

در اواخر سلطنت مرحوم رضاشاه بار دیگر بین دول بزرگ دنیا جنگی که باید آنرا جنگ بین المللی دوم گفت در گرفت و باز دو همسایه شمالی و جنوبی ما بکمک یکدیگر و بیاری امریکا با آلمان بجنگ پرداختند .

۹۱

دو دولت انگلیس و امریکا باین بهانه که میخواهند از راه ایران بروسیه اسلحه و آذوقه برسانند باروسیه در شهریور ۱۳۲۰ بیطرفی ایران را نقض کردند و از سه طرف شمال و جنوب و مغرب داخل خاک ما شدند و مرحوم رضاشاه مجبور باستعفا از سلطنت و ترک ایران شد و اعلیحضرت همایونی بجای آن مرحوم بپادشاهی برقرار گردیدند .

در عهد قاجاریه اگرچه مقدمات آشنائی ایران بتمدن اروپائی شروع شد ولی بعلت دور بودن این مملکت از مرکزهای مهم تمدن جدید و تحریکات دو همسایه شمالی و جنوبی ایران چنانکه بایست نتوانست تمدن جدید را اقتباس

کند و در راه ترقی سریع بیفتد .

کسانی که بیش از همه در راه آشنا کردن مردم ایران بتمدن اروپائی در دورهٔ قاجاریه سعی کرده اند عبارتند از عباس میرزا نایب السلطنه و وزیر او قائم مقام که هم محصل بخارجه فرستادند و هم مطبعه و کارخانجات دستشان به تبریز آوردند و بعد از ایشان اسامی میرزا تقیخان امیرکبیر و میرزا حسین خان سپهسالار و میرزا علیخان امین الدوله را باید بخاطر سپرد اما آشنائی عمدهٔ مردم با تمدن جدید از دورهٔ مشروطه که آزادی برقرار و ارتباط با خارج زیادتر شد شروع میشود

در عصر قاجاریه ادبیات فارسی که از عهد کریم خان زند شروع بترقی کرده رونق کلی گرفت و نظم و نثر این زبان که در دورهٔ صفویه و افشاریه دچار تنزل شده بود دوباره سر و صورتی یافت و شعرا و نویسندگانی پیدا شدند که مثل نویسندگان و گویندگان قدیم در راه درست و صحیح انشاء و سخن سرائی افتادند .

مشهورترین شعرای دوره قاجاریه عبارتند از صبای کاشانی

و مجمر و سروش و نشاط و وصال و فروغی بسطامی قاآنی و آخر از همه ادیب الممالک .

بزرگترین منشیان دوره قاجاریه میرزا ابوالقاسم قائم مقام است که نثر فارسی را بشیرینی و بلاغت تمام نوشته و بعد از او میرزا علیخان امین الدوله و امیر نظام گروسی

از بهترین خوشنویسان نستعلیق در دوره قاجاریه نام میرزا رضا کلهر را نیز نباید از یاد برد .

بخط جواد شریفی (ملک الخطاطین)



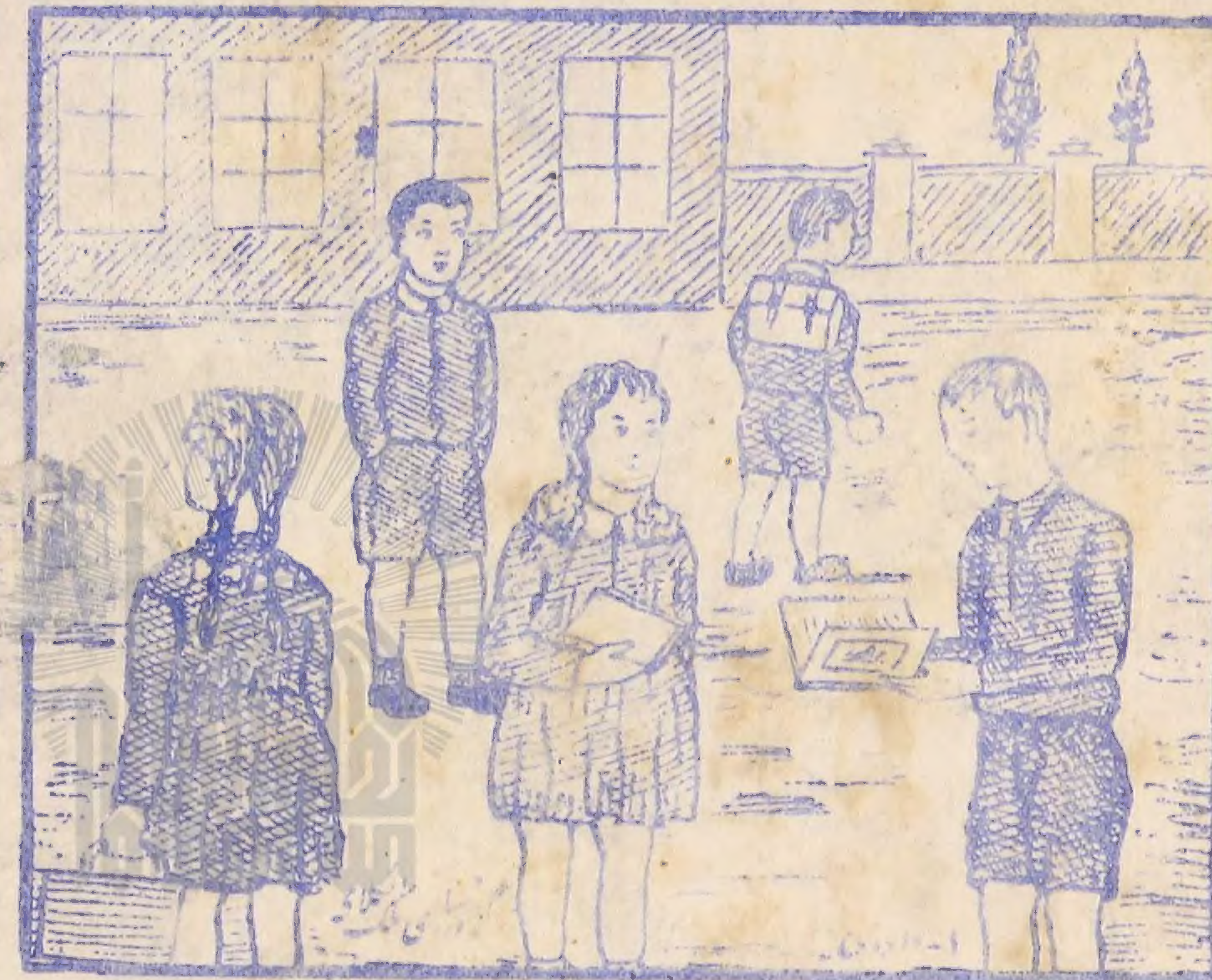
مرکز کل فروش - تهران



خیابان شاه آباد شرکت نسبی اقبال و شرکاء
خیابان ناصر خسرو شرکت طبع کتاب

توانا بود هر که دانا بود

کتاب تاریخ ابتدائی



بها در تمام کشور ۱۵ ریال

(۱۳۳۰)
شرکت نسبی اقبال و شرکت طبع کتاب